

اقتصاد سیاسی شهری و منطقه‌ای

ماتیو ادل

فریبرز رئیس‌دانا



Download from: aghalibrary.com

سلسله انتشارات

نشر قطرہ - ۲۷۶

علوم اجتماعی - ۲۸



نشر قطرہ

این کتاب ترجمه کاملی است از:

Urban and Regional Economics - Marxist Perspectives

نوشته:

Matthew Edel

(Queens College of the City University of New York)

چاپ:

harwood academic publishers Boston College, Massachusetts,
USA, 1992

مبانی علم اقتصاد محض و کاربردی

سر ویراستاران

ج. لورن، کنسرواتور هنر ملی... پاریس، فرانسه.

ه. زوئن شین، دانشگاه پنسیلوانیا، فیلادلفیا.

ک. آرو، استانفورد، کالیفرنیا.

و. باثومول، پرینستون، نیوجرسی.

و. آرتور لوئیس، پرینستون، نیوجرسی.

س. تسورو، توکیو، ژاپن.

مجموعه مبانی علم اقتصاد محض و کاربردی عبارت از مقولاتی بین‌المللی

هستند که بر حسب اصول علمی مختلف تقسیم بندی می‌شوند.

اقتصاد سیاسی شهری و منطقه‌ای

ماتیو ادل

ترجمه

فریبرز رئیس‌دانا



نشر قطره

اقتصاد سیاسی شهری و منطقه‌ای

ماتیو ادل

ترجمه فریبرز رئیس‌دانا

طرح روی جلد: علی زعیم

چاپ اول: ۱۳۸۰

لیتوگرافی: طیف‌نگار

چاپ: دیدآور

تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

بها: ۱۴۰۰ تومان

حق چاپ برای نشر قطره محفوظ است.

ادل، ماتیو

اقتصاد سیاسی شهری و منطقه‌ای / ماتیو ادل، ترجمه فریبرز

رئیس‌دانا، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۰.

۲۴۸ ص. - (سلسله انتشارات نشر قطره، ۲۷۶: علوم اجتماعی، ۲۸)

کتابنامه: ۲۴۸-۲۳۱

۱. اقتصاد. ۲. اقتصاد شهری. ۳. عمران منطقه‌ای. الف. رئیس‌دانا،

فریبرز، ۱۳۲۳ - مترجم. ب. عنوان.

الف ۴ الف / HT ۳۲۱ / ۳۲۰/۹۱۷۳۲

۱۳۸۰

شابک: ۳-۱۱۳-۲۳۱-۹۶۳ ISBN: 964-341-113-3

نشر قطره

خیابان انقلاب، ابتدای وصال شیرازی، پلاک ۹، طبقه همکف

تلفن: ۶۴۶۰۵۹۷-۶۴۶۶۳۹۴

صندوق پستی ۳۸۳-۱۳۱۴۵

Printed in The Islamic Republic of Iran

فهرست

پیشگفتار مترجم	۹
پیشگفتار	۱۱
۱. درآمد	۱۳
۱-۱- نقد تحلیل متعارف	۱۳
۱-۲- اصول اساسی روش مارکسیستی	۲۳
۱-۲-۱- دگرگونی‌های تاریخی و دوره‌بندی آنها	۲۵
۱-۲-۲- تحلیل سرمایه‌داری	۲۶
۱-۲-۳- فرایندهای سرمایه‌داری	۳۲
۱-۲-۴- مارکسیسم به‌عنوان یک دیدگاه تحلیلی	۳۷
۲. شهر و منطقه از دیدگاه کلاسیک‌های مارکسیست	۳۹
۲-۱- شهر و روستا	۴۰
۲-۱-۱- برآمد جامعه طبقاتی	۴۰
۲-۱-۲- فنودالیسم	۴۲
۲-۱-۳- خاستگاه سرمایه‌داری	۴۳
۲-۱-۴- شهر سرمایه‌داری	۴۵
۲-۱-۵- شهرهای سوسیالیستی احتمالی	۴۷
۲-۲- توسعه ناموزون	۴۸
۲-۳- رخنه ناموزون سرمایه	۴۹
۲-۴- رشد شهر به‌منزله توسعه ناموزون	۵۱
۲-۵- گردش ارزش، به شکل نقل و انتقال جغرافیایی	۵۶
۳. توسعه ناموزون: برخوردهای اخیر	۶۷
۳-۱- بحث‌های کلی	۶۷
۳-۱-۱- قطب‌گرایی در مقابل برابر سازی	۶۷

- ۲-۱-۳- ناموزونی زودگذر و چرخه‌های درازمدت ۷۱
- ۲-۳- ساختار شرکتی و مکان‌یابی صنعتی ۷۳
- ۳-۳- مناطق و شهرها در نظام سرمایه‌داری پیشرفته ۸۱
- ۳-۴- مناطق و شهرها در نظام سرمایه‌داری کم توسعه ۹۲
- ۳-۴-۱- توسعه شهری و حاشیه‌نشین ۹۲
- ۳-۵- مناطق ناشهری ۹۷
- ۴- تئوری رانت و تفکیک فضایی ۱۰۳
- ۴-۱- رانت ارضی و انباشت: ملاحظات کلی ۱۰۴
- ۴-۲- تقسیم‌بندی‌های رانت از نظر مارکس ۱۱۰
- ۴-۳- کاربردهای شهری انواع مختلف رانت ۱۲۳
- ۴-۴- رانت، تولید و چرخه‌های انباشت ۱۲۹
- ۴-۴-۱- آیا طبقه یا فراکسیون زمین‌دار وجود دارد؟ ۱۳۰
- ۴-۴-۲- رانت و ساختمان ۱۳۲
- ۴-۴-۳- رانت و چرخه‌های انباشت ۱۳۴
- ۴-۵- تئوری رانت و مکان‌یابی شهری ۱۳۷
- ۴-۵-۱- نوسازی شهری و اعیان‌نشینی ۱۳۸
- ۴-۵-۲- حومه‌نشینی و گسترش شهری ۱۴۲
- ۴-۵-۳- محله‌های فقیرنشین ۱۴۵
- ۵- خدمات شهری به منزله بازتولید اجتماعی ۱۵۳
- ۵-۱- بازتولید اجتماعی در الگوهای مارکس ۱۵۳
- ۵-۱-۱- بازتولید اجتماعی به منزله یک «معضل شهری» ۱۵۶
- ۵-۱-۲- مارکس و انگلس درباره مصرف ۱۵۷
- ۵-۲- مسئله مسکن: انگلس ۱۵۹
- ۵-۳- مسئله مسکن: برداشت‌های اخیر ۱۶۳
- ۵-۴- آمد و شد به محل کار ۱۷۲
- ۵-۵- تحصیل و آموزش و پرورش ۱۷۵
- ۵-۶- کمک‌های دولتی و خدمات اجتماعی ۱۷۷
- ۵-۷- بهداشت و مراقبت‌های پزشکی ۱۸۱
- ۵-۸- تفریح و «امور فرهنگی» ۱۸۶
- ۵-۹- پلیس و دادگاه کیفری ۱۸۸

- ۱۰-۵- عناصر مشترک در تحلیل خدمات مولد ۱۹۰
- ۶- مسئله شهری، جامعه محلی و دولت ۱۹۳
- ۱-۶- الگوواره‌های حقوق مالکیت و مسائل جدید ۱۹۵
- ۱-۱-۶- دولت ۱۹۶
- ۲-۱-۶- خانواده و جنسیت ۱۹۷
- ۳-۱-۶- نژاد، قومیت و ملیت ۱۹۹
- ۴-۱-۶- مسئله جامعه محلی ۲۰۱
- ۲-۶- دولت محلی ۲۰۲
- ۱-۲-۶- محدودیت‌های دولت محلی ۲۰۲
- ۲-۲-۶- ترقی خواهی دولت محلی؟ ۲۰۸
- ۳-۶- جامعه محلی و جنبش‌های اجتماعی ۲۱۱
- ۱-۳-۶- خواست‌های جنبش‌های اجتماعی درباره دولت ۲۱۳
- ۲-۳-۶- جنبش‌های اجتماعی ۲۱۵
- نمایه
- منابع

پیشگفتار مترجم

این کتاب را خیلی آموزنده یافتیم. حرام شمردن آکادمیک و سیاسی آموزه‌های اقتصاد سیاسی رادیکال در جامعه و فرهنگ و نظام آموزشی ما، همانند شمار زیادی از جوامع هم سرنوشت در این مورد، کج‌فهمی‌ها، آسیب‌ها و تعارض‌های زیادی را به بار آورده‌اند. کافی است به این مورد که چقدر واژه «رانت» در میان کارشناسان و دولتمردان و مردم عادی نیز نادرست و نامناسب و لذا گمراه‌کننده به کار می‌رود توجه کنیم. علت آن است که آموزش درباره این پدیده اقتصاد سیاسی، می‌باید با آموزش دقیق و بی‌طرفانه مارکس، مارکسیسم به ویژه نقدهای مارکسیسم معاصر صورت می‌گرفت. اما از ده‌ها سال پیش از زمانی که رضاشاه دشمنان خود را که طرفداران زحمتکشان و اقتصاد مبتنی بر عدالت بودند با انگ دارندگان مرام اشتراکی، چه درست‌دآوری می‌کرد و چه نادرست، به کام نیستی می‌فرستاد، چنین آموزش‌هایی نه تنها تابو که مجرمانه و مستوجب مرگ تلقی می‌شد.

من این کتاب را فقط به خاطر آن که آموزش درست‌الگوهای اقتصاد سیاسی را به گونه‌ای بسیار عالی و توانمند، به رغم موجز بودن، به عهده گرفته است ترجمه نکردم. ترجمه کتاب، هم‌چنین به خاطر اهمیت بسیار بالای مطالعات شهری و منطقه‌ای است که باز در جامعه و نظام آموزشی، نارسا و سطحی مانده و در حیطه کارشناسی نیز عقیم شده است. اگر زاویه دیدهای مطرح در این کتاب را نمی‌پسندیم، دست‌کم با خواندن و تعمق منصفانه درباره آن خواهیم دانست که جای خالی چنین نگرش‌هایی تاکنون موجب

نارسای‌های جدی و آسیب‌رسان نظری، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی در امور شهری و منطقه‌ای میهن ما شده است.

خاصیت دیگر این کتاب، دوری آن از داوری‌های نالازم ارزشی است و پرهیز از کنار گذاشتن نظریه‌هایی که مخالف خط و ربطی است که نویسنده در جای جای کتاب می‌جوید. با این همه نویسنده فقید آن توانسته است از پس کار یک جمع‌بندی عالمانه و گردآوری نظرهای متفاوت پیرامون اقتصاد سیاسی شهری و منطقه‌ای برآید. این کتاب اشتباه‌کاری‌های برخی از کتاب‌های نظری چپ و رادیکال را ندارد - یا کمتر دارد.

این کتاب نخست به بانوی فرهیخته خانم ملیحه محمدی برای ترجمه تقدیم شد. ایشان با دقت و علاقه ترجمه اولیه‌ای را ارائه دادند. پس از آن نوبت کار من رسید که برای دقت در مفاهیم تخصصی، استفاده از وازگان مناسب، نوشتن زیرنویس‌ها و سازگاری متن با زبان تخصصی و دانشگاهی و - گاه ترجمه دوباره - کار را به پایان ببرم.

ضمناً تمامی زیرنویس‌ها از این مترجم است.

پیشگفتار

هر اقتصاددان با ترسیم یک شبکه شخصی می‌تواند نسبتاً به آسانی در عرصه تنگی که مشغول به کار است، اطلاعات لازم را به دست آورد، اما پرداختن به اقتصاد توسعه، به طور کلی چالشی است دشوار. اقتصاددانان به دلیل رشد سریع رشته خود با مشکلاتی مواجه شده‌اند. در این مورد خطر تجزیه (بالکانیزاسیون) دانش اقتصاد وجود دارد که به سود توسعه نیست. بنیادهای دانش اقتصاد محض و کاربردی از آغاز با این مسئله روبه‌رو بوده است. علم اقتصاد به بخش‌های کوچک‌تر تقسیم شده است. این بخش‌ها شامل کتاب‌های موجزی می‌شود که هر یک چگونگی هر رشته را در عرصه معین، مورد بررسی قرار می‌دهند.

هر کتاب با عوامل اساسی آغاز می‌شود و تا دستیابی به پیشرفته‌ترین نتایج پیش می‌رود. هر کتاب می‌تواند برای استادانی که به سازمانی‌ای برای تدریس نیاز دارند، برای دانشجویان دوره‌های بالاتر که به دنبال دید کلی درباره موضوع مشخصی هستند، برای اقتصاددانان حرفه‌ای که خواهان توسعه دانش خویش‌اند و برای پژوهش‌گرانی که در جستجوی اطلاعات سودمند درباره مسائلی هستند که به تصادف در ضمن کار به آنها برمی‌خورند، مفید واقع شود.

بدین سان هر کتاب چگونگی قلمرویی ویژه و نه تحلیل گام به گام تکامل

نوشته‌های مربوط به یک رشته را معرفی می‌کند. هر کتاب معرفی‌ای است در سطح بالا، اما برای کسانی که زمینه‌ای قوی در دانش اقتصاد دارند، شامل آنان که درگیر کسب و کار، سِمَت‌های دولتی، سازمان‌های بین‌المللی، تدریس یا تحقیق در عرصه‌های مربوط هستند، قابل فهم تواند بود.

باید بر سه جنبهٔ اصولی در علم اقتصاد محض و کاربردی تأکید گذاشت: نخست، طرح تحقیقاتی شامل تمام عرصه‌های علم اقتصاد و نه فقط اقتصاد نظری و ریاضی، می‌شود.

دوم، پایان طرح تحقیقاتی گشوده است و تعداد کتاب‌ها از قبل مشخص نشده است. هر آینه عرصهٔ جدید جالبی پدید آید، کتاب‌های اضافی انتشار می‌یابد.

و در پایان این‌که کلیه کتاب‌هایی که یک بخش را تشکیل می‌دهند بعداً طی یک یا چند مجلد، در فرهنگ جامع علم اقتصاد گرد می‌آیند.



ویراستاران این بخش‌ها در میان اقتصاددانان برجسته‌ای جای دارند که به‌عنوان این رشته‌ها برگزیده شده‌اند و برخی‌شان از بهترین متخصصان جهان به‌شمار می‌آیند.

ج. لدرن - ه. زونن شین



یادداشتی از سوی ویراستار بخش:

اندوه بزرگی است اعلام این‌که ناگهان ادل ماتیو اندکی پس از به‌پایان بردن این کتاب درگذشت. کار او ترکیبی از یک نمونه کار دانشگاهی و علایق برجستهٔ انسانی بود. جای او عمیقاً خالی است.

باید از کلی چستن برای تهیه نمایهٔ کتاب سپاسگزاری کنم.

درآمد

این کتاب نگرش‌های مارکسیستی درباره اقتصاد سیاسی شهری و منطقه‌ای را بررسی می‌کند. توجه اساسی به مسائلی است که بخشی از اقتصاد شهری و منطقه‌ای متعارف (ارتدکس) به شمار می‌آیند، مانند مکان‌یابی و تمرکز شهری، رشد منطقه‌ای و رکود، رانت و مسکن، تجزیه‌گری و استعمار داخلی، خدمات شهری و نقش دولت محلی. گرچه به برخی از این مسائل در آثار اولیه مارکس و پیروانش پرداخته شده است، ولی اقتصاد سیاسی شهری مارکسیستی خودآگاه، تنها در پایان سال‌های ۱۹۶۰ به عنوان پاسخی به نقطه ضعف‌های جریان اصلی مطالعات شهری و به غفلت مارکسیسم درباره پدیده‌های مکانی و محلی، شروع به توسعه کرد. نگرش تازه‌ای که در اینجا بررسی شده در پرتو این دو نقد بهتر درک می‌شود. به این ترتیب بخش یک هر دو، یعنی نقد نگرش‌های نوکلاسیک و نقد اصول کلی اقتصاد سیاسی مارکسیستی، را بررسی خواهد کرد.

۱-۱- نقد تحلیل متعارف

اقتصاد شهری متعارف مانند همتای مارکسیستی خود شدیداً تحت تأثیر بحران‌های شهری دهه ۱۹۶۰ قرار داشت. هر چند قبلاً تحلیل‌هایی در مورد

مکان‌یابی، کاربری زمین، حمل و نقل و امور مالی محلی به عمل آمده بود، اما تنها در سال‌های ۶۰ بود که این بحث‌ها در محدوده‌ای گرد آمدند [۳۳۲، ۱۰۳]. اما وقتی که اقتصاد شهری و منطقه‌ای به عرصه بفرنج ریاضی راه یافت، چنین به نظر رسید که از مسائل سیاست اجتماعی و نقد اجتماعی که دانشوران را به خود جذب می‌کرد، غافل مانده است. مخالفانی که در مورد مناسبت سیاسی این عرصه تردید داشتند یا فرضیه‌های آن را درباره بهینه‌سازی بازار مورد اعتراض قرار می‌دادند، به‌نگرش‌های جایگزین از جمله به ماتریالیسم تاریخی یا مارکسیسم روی آوردند.

ناخشنودی از نگرش‌های ارتدکس، همراه با چند خط‌مشی بیان می‌شد. در سال‌های ۶۰، گاه اقتصاد خرد نوکلاسیک در تلفیق با اقتصاد خرد کینزی به صورت «سترنو کلاسیک» تسلط می‌یافت و نگرش‌های «نهادگرایانه» و نیز مارکسیسم را به حاشیه و یا به عقب می‌راند. نگرش‌های مسلط، خود را برای تحلیل پدیده‌ی قیمت و بسیاری از مسائل مربوط به توزیع مفید نشان دادند. پیام اصلی آنها این بود که تغییرات بازار توانسته است رضایت مصرف‌کننده را افزایش دهد و کارایی استفاده از منابع را وسیعاً حفظ کند (در واقع در سال‌های ۶۰ بحث درباره‌ی طرح مناسب برای سوسیالیسم بازار، در حال جایگزین شدن به جای تأکید صرف بر برنامه‌ریزی، در میان اقتصاددانان مارکسیست، می‌شد). با وجود این، نگرانی زیادی نسبت به مسائلی وجود داشت که اقتصاد نوکلاسیک به‌عنوان ابزار تحلیل (و بازار نامحدود به‌عنوان یک ابزار سیاسی) نمی‌توانست به آسانی با آنها برخورد کند.

یکی از موارد نگرانی، واماندگی بازار بود. واماندگی چند بازار مورد تأیید قرار گرفته موضوع چند نظریه مجزا شده بود که بعداً به نحوی با الگوی نوکلاسیک پیوند یافتند. با مسائل بیکاری و وضعیت تورمی با الگوهای کینزی [۲۰۱] برخورد شد و به مسائل مربوط به آلودگی، هم‌مکانی و همانند

آنها با نظریه برون‌بودها^۱ پرداخته شد [۹۷]. اما به نظر می‌رسید که این الگوها با پدیده‌های اجتماعی فراگیر به‌عنوان عرصه‌های محدود استثناها برخورد می‌کنند. استدلال دیگر نوکلاسیک‌ها دایر بر این‌که اگر همه چیز، از هوا گرفته تا یاخته‌ها، تابع حقوق مالکیت باشند، همه چیز روبه‌راه می‌شود، مسائل اخلاقی را در این باره که چه کسی باید ثروت‌های جدید را تصاحب کند یا اگر قرار باشد با هر وجه زندگی به‌مثابه دارایی برخورد شود این امر چه معنایی برای جامعه خواهد داشت، مطرح می‌کرد.

نگرانی دوم نابرابری، هم در قدرت و هم در توزیع ثروت، بود. توزیع ناموزون درآمد، تبعیض، سلطه جنسی، انحصار، تبلیغات کاذب، سلطه بین‌المللی و وابستگی، مسابقات تسلیحاتی و جنگ همه از نقطه نظر نگرانی‌های اجتماع حائز اهمیت بودند. نظریه بازار بسیاری از هزینه‌ها و پیامدها را می‌توانست در رابطه با فرضیه وضعیت بهینه پارتو^۲ بسنجد، اما این نظریه در واقع بیانگر علل آنها نبود. حاکمیت مصرف‌کننده نمی‌توانست انگیزه پنهان را توضیح دهد و نه سنجش میزان سودهایی که نصیب تبعیض‌گر، انحصارطلب یا امپریالیست می‌شود نیز نمی‌توانست این موضوع

۱. Externalities یا صرفه‌های خارجی، یعنی عوامل پایین‌آورنده هزینه‌ها در یک نظام یا فعالیت تولید که از زیر ساخت‌ها و تدبیرها و سامانه‌های خارج از آن نظام یا فعالیت ناشی می‌شود. [م]

۲. از نام اقتصاددان ایتالیایی Pareto (۱۸۴۳-۱۹۲۳) برگرفته شده است. پارتو، سوسیالیسم را به‌خاطر داشتن معیارهای هنجاری و ارزشی مردود می‌شمارد. به‌گمان او اقتصاد اثباتی باید به دور از هر گونه عنصر اخلاقی باشد. نظام سرمایه‌داری رقابتی به گمان وی، چنین خصال عالی علمی را داشت. او مطلوبیت قابل شمارش را مردود می‌شمرد و معتقد بود که بهینه‌سازی ناظر بر شرایط رفاه حداکثر است که دیگر نمی‌توان با تغییر تولید یا مبادله رفاه کسی را بهبود بخشید، مگر آن‌که رفاه فرد دیگر زیان ببیند. اگر یک سطح رفاه بهینه داشته باشیم، مقایسه بین افراد دیگر موردی ندارد چون کاری نمی‌توان کرد که وضع بهتر شود. اما اگر وضعیت بهینه بیش از یک مورد باشد، نمی‌توان تبدیل یک وضعیت بهینه به وضعیت دیگر را مقایسه کرد. [م]

را توضیح دهد که چگونه این متخلفان بازار قدرت را به‌ضرر دیگران در دست می‌گیرند. بازار در شکل خالص خود، تنها توزیع از پیش موجود منابع را منعکس می‌کرد و شاید هم به تفصیل توضیح می‌داد. در حقیقت حتی در درون علم اقتصاد رسمی درباره‌ی این مسئله که آیا لازمه‌ی پاسخ به یک الگوی بازار متوازن فراگیر، نیازمند وجود فرضیه‌های اضافی درباره‌ی قدرت نسبی کار و سرمایه حتی در ورای فرضیه توزیع مقدماتی دارایی‌ها است، تردیدهایی وجود داشت که در نگرش سرافا^۱ مطرح شد [۲۵].

افزوده بر این، ضرورت‌های ارتباط اجتماعی که محدودیت‌های بازار را تکمیل می‌کنند یا مانع می‌شوند و مسئله از خود بیگانگی کارگران یا مصرف‌کنندگان مطرح بود که با اقتصاد نوکلاسیک نمی‌شد به آنها پرداخت [۳۰۱]. چنین می‌نماید که با طبقه‌بندی این ضرورت‌ها، این رشته منکر عوامل قدرت و نابرابری، به‌مثابه اجزای بیرونی الگوی اقتصاد می‌شد. اما علوم اجتماعی نیاز به رویارویی با این مسائل را داشت. ارجاع این مسائل به عرصه‌ی جامعه‌شناسی و علوم سیاسی بدتر کردن کار و امری غیرممکن بود، زیرا الگوهای ارتدکس در این عرصه‌ها (ثوری مبادله اجتماعی و بوم‌شناسی اجتماعی و علوم سیاسی کثرت‌گرا) مبتنی بر الگوهای ترجیح و رقابت بود که خودشان از الگوی اقتصاد نوکلاسیک اخذ شده بودند.

۱. Piero Sraffa (۱۸۹۸-۱۹۸۳) اقتصاددان ایتالیایی تبار انگلیسی که هم در رابطه بین دستمزد و سود و هم در تدوین و تحلیل آثار ریکاردو مقاله‌ها و کارهای ارزشمندی به جای گذاشت. او همچنین در ارتباط با نظریه سود-دستمزد مارکس تفسیرهای تازه‌تری را مطرح کرد که بر اساس وجود یک بخش سوم (به‌جز بخش کالاهای مصرفی و بخش کالاهای سرمایه‌ای، که او آن را صنایع ناپایه‌ای خواند) شکل می‌گرفت. سرافا بر خلاف نظریه برخی منتقدان مارکس که نه آثار او و نه آثار سرافا را خوانده‌اند، در رده اقتصاددانان بورژوا و طرفدار سود شخصی نبود. او تحلیلگر تازه‌ای از مارکس به‌شمار می‌آمد که در میان طرفداران دیگر مارکس چون جوآن رابینسون، موریس داب و رنالد میک جای می‌گرفت. [م]

و سرانجام این که الگوی اقتصاد نوکلاسیک و اصلاحیه کینزی آن از بسیاری جهات بی‌زمان و ناتاریخی بود. آنها با یک فرایند فوری، یا یک دوره کوتاه از زمان سروکار داشتند. اگرچه تغییرات درازمدت می‌توانند از یک سری گام‌های کوتاه شکل گیرند، اما به نظر نمی‌رسد که این [نگرش] بتواند روش مفیدی برای برخورد با تغییرات تاریخی درازمدت باشد. الگوهایی که تمرکزشان بر تعادل بود، به‌ویژه در مورد گسستگی‌های ناپیوسته تاریخ، که مستلزم تغییراتی در نهادها یا سیستم‌های اقتصادی بودند، ناکافی به نظر می‌رسیدند.

با توجه به این انتقادهای، تعجب‌آور نیست که نقدهای علم اقتصاد نوکلاسیک و تحقیق دربارهٔ رویکردهای متفاوت در شماری از عرصه‌ها نمایان شد. حوزه مطالعات شهری و همتای آن مطالعات منطقه‌ای نیز از آن مستثنا نبود. در آغاز سال‌های شصت الگوهای اقتصاد نوکلاسیک و همتای آن (بوم‌شناسی اجتماعی شهری و علوم سیاسی کثرت‌گرا) به‌خاطر ناهماهنگی و خلاءهایی که در آنها وجود داشت، مورد انتقاد قرار گرفتند. دانشوران امور شهری، همانند دیگر منتقدان، استدلال می‌کردند که نگرش‌های ارتدکسی به ناروا یک اکثریت اجتماعی خیالی را فرض گرفته و بی‌در نظر گرفتن توزیع، نیروی طبقاتی و انحصارات، مسائلی را مطرح می‌کند. نگرش‌های ارتدکسی، پیامدهایی را به‌عنوان نتایج «طبیعی» تغییرات تکنولوژیک یا نیروهای تجریدی بازار معرفی می‌کرد، در حالی که منتقدان شناسایی روابط علت و معلولی بزرگ‌تر پیچیده‌ای از جمله اهمیت منافع ویژه یا شکاف‌های جداسازنده در جامعه را مبنای استدلال خود قرار می‌دادند.

شمار زیادی از نمونه‌ها، خاص و در عین حال گویا بودند. مثلاً معلوم شد نوسازی شهری که به نظر می‌رسید برای رشد کارآمدی ضروری است، موجب افزایش منافع نیروی خاص یا موجب جداسازی بوده است. از میان

بردن سیستم‌های راه‌آهن خیابانی با این فرض که ناکارآمداند، منشأ قدرت‌یابی انحصاری شرکت‌های اتوبوسرانی شد. توسعه حومه، به انحصارات مالی یا مستغلاتی یا به برنامه‌های دولتی برای کنترل اجتماعی ارتباط داشت و نه به انتخاب آزادانه مصرف‌کننده [۳۳۸]. دولت‌های محلی که منعکس‌کننده مصالح اکثریت توصیف می‌شدند، در یک بازبینی مجدد چشم به سلطه قدرت نخبگان داشتند [۹۱]. چنین پدیده‌ای را به صراحت جرم تلقی کردن، بازتاب تعصب طبقاتی بود [۱۴۴].

نقد الگوهای کاربری زمین بر این استدلال استوار بود که اولاً هر الگوی نوکلاسیکی موکول به فرضیات قابل بحث عقل‌گرا، آینده‌نگر و استقلال فردی در تعیین ارجحیت‌های خود است. این الگوها، توزیع سرمایه و «سرمایه انسانی» را، که خود ثمره هم‌ستیزی طبقاتی بودند، داده شده و به‌طور ضمنی طبیعی می‌دانستند [۱۸۰]. علاوه بر این الگوهای مکانی نوکلاسیک به علت شکست بازار، به قول خودشان مستعد اشتباه کاری بودند. هم مکانی شهری، زیان‌های برون‌داد^۱ کالاهای عمومی و همانند که اقتصاددانان متعارف با هم تصدیق دارند، اساس زندگی شهری است.

این نقدهای موردی سرانجام تمایل به نگرشی جایگزین را برانگیخت. این که حداقل قسمتی از چنین نگرشی باید مبتنی بر اندیشه‌های برگرفته از مارکسیسم باشد، مورد بحث سه اثر برجسته بود که در سال‌های ۱۹۷۰ از

۱. External Diseconomies. زیان‌های برون‌داد در بحث اقتصاد شهری عبارتند از مجموعه شرایط محیطی نامناسب که موجب می‌شوند یک فعالیت به‌خصوص با هزینه تولید یا ناکارآمدی غیرعادی و بیش از حد معینی روبه‌رو شود. مثال آن تراکم آمدو شد است که به علت گرانی و دیر شدن حمل، موجب وارد آمدن هزینه‌های اضافی به تولیدکننده می‌شود. برعکس، صرفه‌های برون‌داد (Enternal Economies) عواملی هستند که موجب می‌شوند تولید یا فعالیتی معین ارزان‌تر و بهره‌ورتر باشد. مثلاً در شهرنشینی تجمع و فراهم آمدن امکانات متمرکز، فعالیت‌های تولیدی زیادی را صرفه‌مندتر از همان فعالیت در مناطق دورافتاده می‌کند.

سوی دیوید هاروی [۱۸۰] جغرافیدان انگلیسی، مانوئل کاستلس [۵۳] جامعه‌شناس اسپانیایی دانش‌آموخته در فرانسه و دیوید گوردن [۱۴۵] اقتصاددان آمریکایی منتشر شد.

نوشته‌های نخستین هاروی به مسئله توزیع اختصاص داشت. هاروی چنین استدلال می‌کرد حتی وقتی بازار «کار می‌کند» روابط نابرابر قدرت را تشدید می‌کند. او در عین حال هماهنگی را که به‌طور ضمنی «مطلوبیت پارتو» به کار رفته بود و نیز «نظم اخلاقی» جامعه‌شناسی شهری را مورد انتقاد قرار داد. او می‌گفت خیلی مفیدتر بود که مفهوم هم‌ستیزی به عوض آن‌که یک تعادل مفروض باشد، به معنی «تحلیل عدم توازن در یک نظام (سیستم) شهری» به کار رود [۱۸۰، قسمت ۱].

بعدها هاروی به یک دستوربندی جایگزین روی آورد که بر مبنای نخستین تحلیل شهری مارکسیستی، یعنی توصیف انگلس از شهر منچستر استوار بود [۱۱۲]. منچستر، شهری با شمار مقررات یا برنامه‌های رسمی اندک، اگر هم شهر بود با نیروی بازار ساخته شده بود. الگوهای کاربری زمین با الگوهای اقتصاد شهری استاندارد یک شهر هم‌کانون^۱، با زندگی فقیرانه نزدیک مرکز شهر و زندگی اشرافی در حاشیه هم‌ساز بود. اما انگلس استدلال می‌کرد که این محصول بازار آزاد را همچنین می‌توان به‌عنوان نمایش شدید قدرت، اگرچه خودکار، تفسیر کرد. او محل زندگی داراها را چنین شرح می‌داد:

«... در هوای آزاد و سالم بیرون شهر، در خانه‌های قشنگ و راحت که می‌توان در هر نیم یا ربع ساعت با اتوبوس به شهر رسید و عالی‌ترین بخش این برنامه آن است که اریستوکراسی پولی می‌توانند کوتاه‌ترین راه را از میان محله‌های کارگران انتخاب کنند بی‌آن‌که حتی فلاک‌هایی را... که در چپ و راست آن پنهان است، ببینند...»

خوب می‌دانم که این نقشه ریاکارانه برای تمام شهرهای بزرگ کم‌وبیش عمومیت دارد، و بیز می‌دانم که خرده‌فروشان بنا به طبیعت شغل‌شان مجبورند مالکیت شاهراه‌های بزرگ را به دست آورند. می‌دانم در چنین خیابان‌هایی همه جا ساختمان‌های زیبا بیش از ساختمان‌های ناهنجار است و ارزش زمین در کنار آنها بیش از محله‌های دورافتاده است. اما در عین حال هرگز ندیده‌ام که این‌طور سیستماتیک در خیابان‌های اصلی در را بر روی طبقه کارگر می‌بندند و این چنین با ظرافت هر چیزی را که ممکن است چشم و اعصاب بورژوازی را بیازارد، پنهان کنند.»

به بیان دیگر بازارها، روابط قدرت را تأیید و پنهان کردند. هاروی نگرش‌های مشابهی درباره‌ی الگوهای ارتدکسی محله‌های فقیرنشین دارد. او نشان می‌دهد که نیروهای بازار خویشاوندی‌های قدرت تبعیض‌گر را می‌شناسند و تأیید می‌کنند. او همچنین بحثی را درباره‌ی کاربرد نظریه‌های مارکس درباره‌ی رانت، بررسی طبقات و نفوذ قدرت در کاربری زمین شهری آغاز کرد. تحلیل‌های هاروی بعداً تکامل بیشتری یافتند.

هاروی همچنین در کنار بحث مکان و تأثیرات اقتصادی قدرت و رقابت، درباره‌ی پیامدهای فرهنگی آنها بحث کرد. او استدلال کرد که نظام بازار حتی زمانی که به‌طور مؤثر عمل می‌کند، دارای هزینه اجتماعی است و نشان داد که چگونه رقابت، مردم را از خود بیگانه و در شهرها پراکنده می‌کند و مجدداً به نقل قولی از انگلس استناد کرد:

«لندنی‌ها مجبور به قربانی کردن بهترین ویژگی‌های سرشت انسانی خود شده‌اند، تا تمام شگفتی‌های تمدن که شهرشان را انباشته است، به عرصه آورند... بی تفاوتی ددمنشانه، جداافتادگی فاقد احساس هرکس در چارچوب منافع شخصی خویش بیش از پیش نفرت‌انگیز و تهاجمی می‌شود. بیشتر این افراد در یک

فضای محدود دورهم جمع شده‌اند... نبرد اجتماعی، نبرد هر کس بر ضد همه در اینجا به صراحت اعلام شده است... افراد یکدیگر را تنها به عنوان یک شیء مفید می‌نگرند.»

هاروی با استفاده از این مثال، میان رقابت و شکل شهری که موجب از خودبیگانگی اجتماعی می‌شود، رابطه‌ای برقرار کرد [۱۸۰]. بدین‌سان او مسائل شهری را با نقد از خودبیگانگی سرمایه‌داری در نوشته‌های آغازین مارکس [۲۵۴] و انگلس و نیز نقدهایی از این نوع در قرن بیستم مرتبط دانست. استدلال‌های مشابهی درباره سرمایه‌داری و از خودبیگانگی شهری از طرف هنری لِفُور [۲۲۰، ۲۲۱] و ریموند ویلیامز [۴۰۶] آورده شد. هاروی در نوشته‌های بعدی‌اش به این مسائل بازگشت [۱۸۵].

تحلیل مؤثر دیگری در مقدمه و طرح‌گزیده‌ها، که به وسیله دیوید گوردن [۱۳۵] انتشار یافت، به عمل آمد که تئوری «رادیکال» را از روایت‌های «محافظه‌کارانه» و «لیبرالی» ارتدکس باز شناخت. او نظریه‌های بازار آزاد را با نظریه‌هایی که طرفدار برخی دخالت‌های دولت هستند، مقایسه کرد و نظریه‌های هم‌ستیزی را به‌عنوان جایگزین رادیکال پیشنهاد کرد. این فرمول‌بندی از لحاظ آموزشی مفید بود، اما مشکلاتی به وجود آورد. برخی از تئوری‌های لیبرالی، تئوری‌های هم‌ستیزی به‌شمار می‌آمدند، گرچه بر آن بودند که هم‌ستیزی ممکن است نتایج سودمند متقابل و میانجی‌گرانه داشته باشد. بدین‌سان، در تئوری رادیکال، روشن نبود که منظور از «رادیکال» چیست (برداشت هاروی از تجزیه و تحلیل عدم تعادل به‌منظور یافتن سیاست‌هایی برای تعادل، وقتی به شناخت تفاوت میان هم‌ستیزی حل‌نشده و هم‌ستیزی که منجر به راه‌حل‌های اصلاح‌طلبانه (رفرمیستی) در درون سیستم سرمایه‌داری می‌شود، رسید، با شکست روبه‌رو شد). این ابهام‌ها به توان تفحص برای فرمول‌بندی‌های صریح و بی‌پرده مارکسیستی که بر مسئله هم‌ستیزی طبقاتی متمرکز بود؛ افزود. روایت خود گوردن

کوششی بود برای برقراری رابطه میان نهادهای خاص با تئوری مارکسیستی مراحل انباشت (به بخش ۳ مراجعه شود) که عقیده داشت الزام به اصلاحات می‌تواند در دوره‌های مختلف انباشت، متفاوت باشد [۱۴۶، ۱۴۸].

سومین نقد مهم از مانوئل کاستلس بود که هم راه‌حل‌های بازار و هم راه‌حل‌های دولتی طرفداری از انحصار را از دیدگاه طبقاتی بررسی کرد [۵۳]. او معتقد بود که هم بازار و هم دخالت دولت به جای این‌که بی‌طرف باشند، نیروی نسبی طبقات مختلف را به نمایش می‌گذارند. کاستلس علاوه بر بررسی کاربری زمین و مسائل مربوط به مکان، در مورد تدارک خدمات اجتماعی توسط دولت به‌عنوان عرصه بسیار مهم هم‌ستیزی میان طبقات تأکید کرد و باب مهمی را برای بحث و تحلیل گشود (به بخش ۵ مراجعه شود).

کاستلس همچنین کاربرد «شهر» را به‌عنوان واحد تجزیه و تحلیل بدون جزءبندی آن در چارچوب شرایط طبقاتی مورد انتقاد قرار داد [۵۳]. این انتقاد در درجه اول متوجه جامعه‌شناسی شهری ارتدکس بود که شهرنشینی را به‌خاطر داشتن پیامدهای فراوان اجتماعی مورد بحث قرار می‌داد که غالباً طبقات را به فراموشی می‌سپرد و «شهرنشینی» را به‌عنوان بیان زیبایی «سرمایه‌داری» به کار می‌گرفت. این انتقاد متوجه مارکسیست‌هایی هم بود که «شهر» را به‌عنوان یک مقوله اجتماعی معادل طبقه می‌دانستند [۲۲۰، ۲۲۱]. اما در کار او این نیز به استدلال هاروی و گوردن افزوده شد که طبقه در اقتصاد شهری می‌باید همراه با نیروهای «بازار» به صراحت شناسایی شود.

کاستلس و هاروی علاوه بر این درباره برداشت فضا که به‌طور ضمنی در تلاش برای به کارگیری الگوهای نظری اساساً نافیضایی در زمینه مسائل فضایی نهفته‌اند، استدلال‌هایی مطرح کردند. این امر منجر به مباحثات طولانی درباره خصلت فضا و این‌که چه چیز طبیعی است، شد (برای خلاصه بحث نک به [۱۵۲، ۳۵۴، ۳۵۶].

خلاصه این که انتقادهای هاروی، گوردن و کاستلس خبر از ناکافی بودن نگرش های نوکلاسیک یا علوم اجتماعی ارتدکس برای تحلیل های شهری می دادند. به ویژه آنها بر اهمیت هم‌ستیزی طبقاتی به مثابه یک عامل مهم تأکید و تحلیل های مارکسیستی را به عنوان ابزار بررسی طبقات پیشنهاد کردند. سایر مؤلفان به تحلیل های انتقادی ادامه دادند و اعتقاد داشتند که تحلیل های مارکسیستی می تواند به سایر موارد فراموش شده در نگرش های ارتدکس که در بالا خاطر نشان شد پاسخ گوید [۶، ۴۵، ۷۵، ۸۱، ۹۳، ۱۴۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۶۹، ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۴۱، ۳۷۹].

برخی از این آثار به رغم انتقادهای عمده شان به نگرش ارتدکس، در واقع نشان نمی دهند که بدیل مارکسیستی چگونه باید بسط یابد. توسعه چنین نگرشی وظیفه ای است طولانی و دشوار، زیرا پیشینه اندکی دارد. حتی اقتصاد شهری نوکلاسیک، عرصه نسبتاً جدیدی است. در آمریکا، جایی که آثار نوکلاسیک با بیشترین شتاب به پیش رفته است، مارکسیسم دستخوش سرکوب و فشار جدی بود (به ویژه قبل از اواخر سال های دهه ۶۰) و نسل جدید باید آن را خود می آموخت و برای خود تفسیر می کرد. مارکسیسم نیز به عنوان نظامی الزاماً کلان مقیاس توسعه یافت، پس طبیعی بود که تحلیل های شهری یا منطقه ای آن مورد اختلاف و بحث انگیز باشد. با توجه به مسائل مقدماتی هنوز کسی نمی تواند مدعی شود که اقتصاد شهری و منطقه ای مارکسیستی تحلیلی است کامل، اگرچه من معتقدم که نظرها و یافته های مهمی را به بار آورده است.

۲-۱- اصول اساسی روش مارکسیستی

پیش از بازگشت به نگرش های مارکسیستی درباره تحلیل شهری و منطقه ای، بحث کلی مختصری در زمینه اقتصاد سیاسی مارکسیستی ضروری است. مارکسیسم اساساً دو مسئله عمده را به مسائل اقتصاد متعارف می افزاید. یکی از آنها طبقه و ستیز طبقاتی است و دیگری تحلیل دگرگونی های

دراز مدت، به‌عنوان فرآیندی گشایش‌یابنده، که به‌وسیلهٔ ستیزها و تناقضات برانگیخته می‌شوند.

تحلیل‌های طبقه و دگرگونی‌ها به نوبهٔ خود با استفاده از تقسیم‌کار به‌عنوان نقطهٔ عزیمت برای درک این مسئله که اقتصاد و بقیه جامعه چگونه عمل می‌کند، مطرح شدند. تقسیم‌کار برای مارکسیسم نه فقط شامل واگذاری وظایف فنی به کارگران مختلف در یک کارخانه یا تقسیم آنان بین صنایع گوناگون است، بل همچنین، و شاید هم اساسی‌تر، عبارت است از، تقسیم جامعه به افرادی با روابط اجتماعی مختلف نسبت به فرآیند تولید: مالکان و کارگران، اربابان و رعایا و جز آن [۲۶۴] (همچنین شامل تقسیم‌کار میان مردان و زنان، و نیز در خانواده به‌عنوان محل کار که جنبه‌ای از موضوع است که مارکس بر آن تأکید نورزید، اما نیاز به تحلیل بیشتر به‌وسیلهٔ مارکسیست‌های جدید دارد).

اهمیت تقسیم‌کار با یک مقایسهٔ ساده روشن می‌شود. در یک کتاب مرجع، علم اقتصاد به صورت بررسی مسئله «چه تولید می‌شود؟ چگونه؟ و برای که؟» [۳۳۰] تعریف شده است. علوم سیاسی این‌طور تعریف شده است «چه کسی چه چیزی دریافت می‌دارد، از که و چگونه؟» [۲۱۹]. اقتصاد سیاسی مارکسیستی می‌پرسد: «هرکس چه می‌کند؟ به‌دستور چه کسی آن کار را می‌کند و چه کسی از آن کار منتفع می‌شود؟» (در تمام این موارد، سؤال «و کجا؟» می‌تواند افزوده شود، اما این سؤال از جهاتی در درجهٔ دوم اهمیت قرار دارد).

محوری بودن تقسیم‌کار و رابطهٔ دوسویه آن با سلطهٔ طبقاتی در نخستین آثار مارکس و انگلس مطرح شد. تحلیل ویژه‌ای دربارهٔ تقسیم‌کار، ارزش و بهره‌کشی در چارچوب یک اقتصاد سرمایه‌داری، بعداً در انتقاد مارکس از علم اقتصاد کلاسیک، بیرون آمد. بدین‌سان دو رشتهٔ اصلی در روش مارکسیستی وجود دارد. ماتریالیسم و تحلیل تاریخی موجب پدید آمدن

دوره بندی تاریخ و نظریه عمومی دگرگونی ها شد. «علم اقتصاد مارکسیستی» از تحلیل ویژه (و بالقوه کمی) سرمایه داری، عبارت است از تشریحی استادانه در درون این طرح است که فقط برای دوره خاص تاریخی ما اعتبار دارد.

«اقتصاد مارکسیستی» و «اقتصاد سیاسی مارکسیستی» از همان زمان که مارکس نقد بر اقتصاد سیاسی کلاسیک را توسعه داد، اصطلاحاتی نادقیق بوده اند. از این دیدگاه تحلیل اقتصاد به تنهایی حتی از طریق علم اقتصاد «مارکسیستی» نمی تواند تحلیل کاملی از نظام را به دست دهد. مارکسیسم تجزیه و تحلیل جامعه و تضادها را که منجر به دگرگونی تاریخی می شود بیش از اندازه ساده می کند. با وجود این مارکسیست ها که همزمانی های خاص تاریخی را تحلیل می کنند، الگوهای اقتصادی را به کار می برند. الگوهای مارکسیستی (حتی الگوهای نوکلاسیک برای هدف های محدود، چنانچه برای توجه به تضاد منافع میان طبقات مورد استفاده قرار گرفته باشد) می تواند در ردیف کلی ترین تحلیل ماتریالیسم تاریخی به حساب آید.

۱-۲-۱- دگرگونی های تاریخی و دوره بندی آنها

تحلیل «ماتریالیستی» تغییرات درازمدت می تواند بدو مورد بررسی قرار گیرد. مارکس و انگلس چیزی را که روش ماتریالیستی برای تحلیل های فلسفی و تاریخی می خواندند دستوربندی کردند. آنها مفهوم تغییرات دائمی ناشی از تضادها در نظم موجود اشیاء را از هگل و هوادارانش برگرفتند. این تغییرات برای هگل به عنوان ایده ها (تزاها) رخ می داد که به علت تضادهای درونی شان، وضعیت ضد خود (آنتی تزاها) را به وجود می آوردند. این امر موجب [پدیداری] ایده های جدید (سنتزها) می شد که به نوبه خود دارای تضادها و آنتی تزاها خود بودند که منجر به تغییرات بعدی می شوند. مارکس و انگلس مخالف این عقیده بودند که ایده های مجرد، نیروی مجزایی برای حرکت تاریخ و کنترل جامعه هستند. آنها توجه خود را معطوف به این

امر می‌کردند که چگونه افراد «زندگی مادی» خود را تولید می‌کرده‌اند و چگونه این جریان با گذشت زمان دچار تغییر شده است. مسئله کلیدی آن بود که چگونه تقسیمات کار ویژه تاریخی (تزها) نیروهای ضد خود (آنتی تزها) را به وجود می‌آورد، آن‌سان موجب تقسیمات کار جدید (ستزها) و البته هم‌ستیزی‌های بیشتر می‌شد.

مارکس و انگلس بر تقسیم کار بین نیروی کار و نیروی کنترل آن تأکید می‌کردند. «تقسیم کار» دو مفهوم دارد. تقسیم فنی کار میان کارگرانی که وظایف مختلف را انجام می‌دهند (مثلاً ذوب فلز در مقابل درو کردن غلات) و تقسیم طبقاتی میان کارگران و کسانی که آنان را کنترل می‌کنند (دهقانان در مقابل اربابان، کارگران در مقابل کارفرمایان). هم، ناهم‌ترازی میان صنایع و هم هم‌ستیزی طبقاتی می‌توانند برای دگرگونی ایجاد فشار کنند، اما مارکس و انگلس بر جنبه دوم متمرکز شده بودند و عمده مراحل تاریخی را در تقسیم کار ترسیم می‌کردند. گاه این مراحل به شکل‌های مختلف مالکیت اشاره داشتند (قبیله‌ای، کمون‌های باستانی، فئودالی و سرمایه‌داری)، و گاه به وسیله شکل‌های کنترل کار (نظام برده‌داری، خراج‌گیری فئودالی، سرمایه‌داری (روابط دستمزدی)) [۲۶۱، ۲۶۴]. کنترل ثروت و کار در هر مرحله تاریخی با مفهوم کنترل «شیوه تولید» ادغام شد: کمون‌نیم ابتدایی، بردگی باستانی، فئودالیسم (و سایر شیوه‌های خراج‌گیری) سرمایه‌داری و با یک پیش‌بینی قیاسی، کمون‌نیم نهایی [۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۵]. هر مرحله بر حسب کارکردهای درونی آن و تضادهایی که منجر به دگرگونی‌های بیشتر خواهد شد، تحلیل شده است.

۲-۲-۱- تحلیل سرمایه‌داری

از میان مراحل گوناگونی که مارکس و انگلس آنها را به‌عنوان واقعیت نشان داده‌اند، نظام سرمایه‌داری با بیشترین دقت تعریف و تحلیل شده است. اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری بی‌تردید با نقد اقتصاد سیاسی کلاسیک توسعه

یافته است. محور اصلی در تعریف مارکسیستی سرمایه‌داری روابط میان سرمایه‌داران و کارگران است. در نظام سرمایه‌داری، تولید به وسیله طبقه سرمایه‌دار کنترل می‌شود و عملاً به وسیله طبقه کارگر مزدبگیر انجام می‌گیرد. چهار خصیلة ضروری برای یک نظام، به عنوان نظام سرمایه‌داری تعریف شده است. (حضور سرمایه آن‌طور که مارکس تعریف می‌کرد، جایگاه کارمزدی یا پرولتاریا در تقسیم کار، کسب ارزش اضافی و رواج مبادله کالا) سایر ویژگی‌های تحلیل اختلاف‌ها میان اشکال مختلف سرمایه‌داری را ممکن می‌سازند. ویژگی‌های مختلف به جای خود توضیح داده خواهند شد.

سرمایه: در هر شیوه تولید، برای طبقه حاکم، توانایی کارآمرانه و حفظ اقتدار بر استفاده از ابزار، زمین و سایر وسایل تولید، اساسی است. در نظام سرمایه‌داری، کنترل، شکل مالکیت به خود می‌گیرد و کنترل شکل عمومی ثروت عنوان «سرمایه» دارد و سرمایه فقط شامل ماشین‌ها و سایر «کالاهای سرمایه‌ای» مورد استفاده در تولید نیست. سرمایه همان ارزش ویژه پول هم نیست. سرمایه متضمن همه اینها هست، اما در اصل عبارت است از توانایی برای کارآمدی و انباشت ثروت بیشتر از طریق مالکیت ثروت.

در سایر شیوه‌های تولید، سرمایه با ثروت یا با «کالاهای سرمایه‌ای» به تنهایی از هر جهت متمایز است. تمایز نخست از نظر انعطاف‌پذیری است. در نظام سرمایه‌داری ثروت یک فرد ممکن است در زمین، ماشین، صندوق‌های مالی برای اجیر کردن کار، حساب‌های بانکی، اوراق بهادار، موجودی جنسی و همانند آنها سرمایه‌گذاری شود. ثروت، از یکی به دیگری قابل انتقال است. در واقع تشکیل سود لازمه‌اش تغییر شکل سرمایه است. یک سرمایه‌دار، پول می‌دهد و کار اجاره می‌کند، ماشین تهیه کرده و مواد خام می‌خرد، کالاهایش را می‌فروشد و بدین‌سان ثروت انتقالی به شکل پول باز می‌گردد. چنین یکنواختی و انعطاف‌پذیری ثروت، از ویژگی‌های شیوه‌های پیشین تولید نبود.

دومین ویژگی، متمایزکننده رابطه سرمایه و کار است. خرید و فروش به تنهایی بی‌استفاده از نیروی کار برای تبدیل مواد نمی‌تواند منجر به تولید گسترده و افزایش ثروت شود. سرمایه برای کارکرد نیاز به کارِ مزدی دارد. بدین ترتیب بخشی از تعریف سرمایه آن است که هر کجا که شماری از کار مزدوری در دسترس است، سرمایه حضور می‌یابد.

پرولتاریا: طبقه‌ای است از کارگران که باید برای گذران زندگی به مزد یا به حقوق متکی باشد. در واقع این طبقه چیزی جز توانایی کارش برای فروش ندارد. موقعیت این طبقه اساساً با مالکیت بخشی از ابزار کار یا مهارت‌های ویژه یا قوانین حمایتی یا عرف و سنت تغییری نخواهد کرد. این عوامل ممکن است بر سطح دستمزد یا شرایط کار تأثیر بگذارد اما آموزش یا ابزار قابل مصرف‌اند و حمایت‌ها تنها زمانی که کارفرما، امکانات شغلی عرضه کند، می‌تواند عملی شود. کارگر وابسته به «یافتن» شغل باقی می‌ماند. کارگران در ازای فروش نیروی کارشان مزدور دیگران هستند.

ارزش اضافی: شکل اصلی استثمار کارگران به وسیله سرمایه‌داران عبارت است از تولید و برکشیدن ارزش اضافی. مارکس چنین استدلال می‌کند که مزد روزانه‌ای که کارگران دریافت می‌کنند و مبالغی که در یک روز تولید می‌کنند به وسیله دو فرایند جدا از هم مشخص می‌شود. مزد به وسیله سطح (استاندارد) زندگی که برای بقا و تجدید تولید او ضروری است تعیین می‌شود. این سطح برابر با سطح حداقل معیشت نیست، بل به وسیله «عناصر تاریخی و اخلاقی» تعیین می‌شود. این عناصر شامل سرمایه برای کارآموزی بهتر و کارگران آموزش دیده، میزانی که کارگر خود قادر به تحمیل حداقل استاندارد بهتر به وسیله سازمان طبقاتی است و تعریف اجتماعی، خانواده به مثابه واحد تجدید تولید، می‌شود. به محض آن‌که این حداقل «ارزش نیروی کار تثبیت شد، رقابت برای مشاغل در میان کارگران منفرد، میزان دستمزد را نزدیک به سطح حداقل معیشت» نگاه خواهد داشت.

از سوی دیگر بخشی از بهره‌وری روزانه کارگر به وسیله تکنولوژی و تجهیزات و بخشی دیگر با این امر که کارفرما چقدر سخت و سریع کارگران را به کار وامی‌دارد، تعیین می‌شود. نیازی نیست که برای تولید روزانه چندگانگی دستمزد روزانه وجود داشته باشد، هرچند اگر درآمد کارفرما کمتر از هزینه‌های کار شود، کارفرما کارگران را اخراج می‌کند یا خود به ورشکستگی کشیده می‌شود. معمولاً تولید از میزان دستمزدها فراتر است و تولید اضافی به عنوان دارایی کارفرما باقی می‌ماند. بدین سان مالکیت سرمایه امکان می‌دهد که سرمایه‌دار با تولیدی بیش از مبلغی که در فرایند تولید به حرکت در آورده بود کار را به پایان ببرد. این آن چیزی است که مارکس آن را ارزش اضافی می‌نامید. بر مبنای ارزش اضافی تولید شده، مشخص می‌شود که سرمایه‌دار چه مبلغی می‌تواند برای مصرف خود، کنترل جامعه و شکل‌های جدید تولید، هزینه کند.

یک سطح زندگی معین، میزان ارزش اضافی می‌تواند هم از راه شتاب بخشیدن یا طولانی‌تر کردن روزهای کار، یا از طریق بهبود تکنولوژی یا سازماندهی بهتر تولید افزایش یابد، تغییرات می‌تواند متأثر از هم‌سستیزی سرمایه - کار باشد که هم بر آهنگ کار و هم بر سازماندهی آن و نیز بر استانداردهای زندگی کارگران تأثیر می‌گذارد.

هر مؤسسه [در نظام] سرمایه‌داری سود خود را از روی ارزش اضافی برمی‌دارد و ممکن است به کسانی جز کارگران هم پرداخت‌هایی داشته باشد؛ مانند پرداخت بهره در قبال استفاده از وام‌ها، پرداخت رانت برای استفاده از زمین و شاید پرداخت مالیات. تمام این عواید به‌مثابه بخشی از ارزش اضافی نگریسته می‌شود، زیرا این پرداخت‌ها در قبال کار صورت نمی‌گیرند.

مبادله کالا: وجود سرمایه به عنوان دارایی انعطاف‌پذیر و جابه‌جایی‌پذیر مستلزم آن است که سرمایه‌داران قادر به فروش تولیدات خود باشند. اگر چنین نبود، هر کارگر به عنوان دستمزد کالایی را تصاحب می‌کرد که خود

تولید کرده بود. [در آن صورت] ارزش اضافی شکل کالای فروخته نشده به خود می‌گرفت و نظام فرو می‌پاشید. این امکان در دوره‌های بحران پدیدار می‌شود، یعنی زمانی که موجودی کالاها فروخته نشده باقی می‌ماند و تولید با کاهش خریداران کاهش می‌یابد. سرمایه‌داران باید سود خود را از راه فروش کالاهایشان به منظور حفظ کارگران اجیر و سطح تولید «تحقق بخشند». بدین سان سرمایه‌داری نیاز به «قلمرو مبادله کالا» دارد تا در آن کالاها خرید و فروش شوند.

سیستم مبادله، در مقایسه با معاملات پایاپای از پول با کارایی بیشتری استفاده می‌کند. بدین ترتیب سرمایه‌داران کالای خود را در قبال پول می‌فروشند، دستمزد کارگران را با پول پرداخت می‌کنند و با پول تجهیزات جدید می‌خرند. با این همه استفاده از پول مشکلاتی پدید می‌آورد. ممکن است نوسانات در عرضه آن موجب قطع مبادله، تورم یا رکود شود. افزون بر این پول امکان پرداخت وام برای بازپرداخت آتی را فراهم می‌کند. این مسئله بر سرمایه‌داران و کارگران فشار وارد می‌کند و در آن خطر عدم انجام تعهد وجود دارد، زیرا بدهی‌ها باید پرداخت شوند. آسیب‌پذیری مسائل پولی یا بدهی، وجه ضروری نظام سرمایه‌داری است.

نظام‌های سرمایه‌داری دارای مشخصاتی هستند که در میان کشورهای مختلف و در زمان‌های مختلف تفاوت دارند:

مالکیت زمین: هر سیستم اقتصادی برای حق بهره‌برداری از زمین و سایر منابع طبیعی نیاز به روش مشخص کار دارد. سرمایه‌داری به دو دلیل نیاز به قوانین مالکیت دارد. نخست آن‌که برای در اختیار داشتن پرولتاریای فرمانبردار، لازم است دسترسی آزادانه او به زمین را محدود سازد. دوم قوانین به‌مثابه نقطه اتکاء مالکیت سرمایه‌داری ضروری‌اند با این همه اشکالی که حقوق مالکیت به خود می‌گیرد، از جمله مالکیت‌های خصوصی کوچک یا بزرگ یا مالکیت دولتی، ممکن است متفاوت باشد، همان‌طور که

ترکیب طبقه زمین دار متفاوت است.

بنیادهای بازتولید اجتماعی: برای بقای سرمایه داری باید بورژوازی و پرولتاریا نسل به نسل استمرار یابند. آنها باید بتوانند خود را از نظر جسمی باز تولید کنند و موقعیت های طبقاتی، مهارت ها و شیوه برخورد با فرزندان یا اعضای جدید باید دست به دست شوند. اما بنیادهایی که در این بازتولید اجتماعی مشارکت دارند یا آن را پرورش می دهند، شامل شکل های مختلف خانواده، جامعه، نهادهای اداری و مذهبی، در جوامع سرمایه داری کاملاً مختلف اند.

دولت: برای سرمایه داری موجودیت حکومت یا دولت باید چارچوبی برای مبادله، تضمین حقوق مالکیت و تا حدودی کنترل بر روی طبقات فرودست را فراهم کند. به هنگام بحران اگر منافع حیاتی سرمایه داران در خطر قرار گیرد، دولت باید به وسیله آنان قابل مهار باشد. با این همه راه های تشکیل دولت و ایفای نقش آن متفاوت است. دولت ممکن است «دموکراتیک» یا قدرت ورز و استبدادی تام، متمرکز یا نامتمرکز باشد. دولت ممکن است نه تنها بیانگر منافع کلی سرمایه داران بلکه منافع ویژه زیر گروه های سرمایه داران هم باشد. دولت ممکن است نسبت به فشارهای وارده از سوی کارگران، دهقانان یا اشرافیت اراضی حساس باشد. افزوده بر این کارمندان دولت و ادارات، بوروکراسی و ارتش ممکن است دارای چنان قدرتی باشند که در جهت حفظ منافع خود بر سیاست های آن تأثیر بگذارند. نقش دولت ممکن است بر حسب آن که چه سهمی در مالکیت دارد، چه میزان از تولید به عنوان مالیات نصیبش می شود یا کدام عرصه از تولید و مبادله و بازتولید، مادام که سرمایه با حیاتی ترین منافع خود در آن مداخله نکرده است، به وسیله دولت اداره یا ساماندهی می شود، متفاوت باشد.

همبستگی طبقاتی: آخرین مشخصه متغیر، درجه وحدت درونی بورژوازی و پرولتاریاست. وحدت درونی هر طبقه شامل ابعاد اقتصادی،

مانند درجه نابرابری نرخ سود در صنایع مختلف یا نابرابری دستمزد در مورد کارگران، متفاوت است. این امر در عین حال شامل ابعاد نهادین مانند وجود انحصارات یا اتحادیه‌های کارگری و نیز دربرگیرنده جنبه‌های مهم آگاهی طبقاتی در هر طبقه می‌شود.

۳-۲-۱- فرایندهای سرمایه‌داری

عناصر یاد شده بالا تا حدودی سرمایه‌داری را تعریف می‌کنند. اما برای تحلیل این مسئله که این شیوه تولید چگونه عمل می‌کند، تحلیل مارکسیستی بر دو فرایند که از نظر تاریخی سرمایه‌داری را از شیوه‌های پیشین تولید متمایز می‌سازند، متمرکز می‌شود. این دو عبارتند از: نخست فرایند بهره‌کشی طبقاتی به وسیله ایجاد ارزش اضافی که فرایند از خودبیگانگی با آن ارتباط دارد و دوم فرایند انباشت به اضافه فرایندهای مربوط به آن یعنی بحران‌های اقتصادی و توسعه ناموزون. این دو فرایند الگوی مارکسیستی کوتاه مدت اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری را به الگوی تاریخی درازمدت متصل می‌سازد، زیرا آنها به بسیاری از تحرک‌های سیستم برای دگرگونی پاسخ می‌دهند.

بهره‌کشی و از خود بیگانگی: همان‌طور که در بالا اشاره شد، مارکس برکشیدن ارزش اضافی را ویژگی اصلی سرمایه‌داری می‌دانست. او استدلال می‌کرد که برکشیدن ارزش اضافی در تولید برابر با فرایند بهره‌کشی مشابه، خراج‌گیری ارباب، برده‌دار یا طبقات سلطه‌گر دولتی در شیوه‌های کهن تولید، فئودالی و شیوه تولید «آسیایی» است. این همسانی در کاربرد اصطلاح «بهره‌کشی» از سوی مارکس که آشکارا سرشار از بار ارزشی است، به‌عنوان اصطلاحی فنی در نظام کاملاً بسط یافته او جای اساسی دارد [۲۶۱، جلد ۱، فصل ۱، قسمت ۴]، مارکس می‌گوید در هر یک از این نظام‌ها تقسیم کار میان تولیدکنندگان و مالکان ناتولیدکننده چنین است که کارگر بخشی از زمان را برای خودش کالا تولید می‌کند و بخشی دیگر را برای ناکارگران [یا دیگران].

در دوران فتودالیسم با رانت‌های نامحدود و در شیوه تولید «آسیایی» با پرداخت مالیات / خراج نامحدود به دولت، روشن است که چه سهمی از کار دهقانان یا سایر زحمتکشان به وسیله طبقه سلطه‌گر ربوده می‌شود. در دوره برده‌داری وضع کمتر روشن است زیرا از نظر حقوقی تمام ثمره کار برده به برده‌دار تعلق دارد. با وجود این اما، چون برده‌ها نیز باید بخورند تا قادر به کار باشند، بخشی از زمان در اختیارشان را می‌توان برای تولید بخور و نمیر خودشان محسوب کرد. در دوران مارکس هر دو این نظام‌ها از نظر افراد معمولی، نظام بهره‌کشی به نظر می‌رسیدند. با نشان دادن نظام سرمایه‌داری به مثابه سیستمی که متضمن تقسیم مشابه زمان کار کارگران برای تولید کالاهای مصرفی خودشان (یعنی امرار معاش ایشان) و برای تولید ارزش اضافی برای کارفرماست، مارکس سرمایه‌داری را به مثابه فرایندی می‌بیند که معادل بهره‌کشی طبقاتی است.

مارکس بر آن است که در سرمایه‌داری این فرایند به علت نحوه برخورد نیروی کار (توانایی کار) که مانند هر کالای دیگری به فروش می‌رسد، پنهان می‌ماند. نیروی کار بر حسب ساعت یا روز به قیمت معین (دستمزد) فروخته می‌شود. بدین سان به نظر می‌رسد که مبادله ساده ارزش برابر کالاها انجام شده است. از آنجا که اکثریت خریداران و فروشندگان عمل «ارادی» انجام می‌دهند به نظر می‌رسد که هر چیزی به همان میزانی که ارزش دارد، به فروش می‌رود. کارگر، دست‌کم وقتی رقابت برای پرهیز از قیمت‌گذاری اختیاری وجود داشته باشد، به ازای یک روز کار عادلانه، مزد عادلانه‌ای دریافت می‌دارد. اما توجه صرف به عمل مبادله توجه را از این امکان که هم‌ستیزی طبقاتی «مزد عادلانه روزانه» را تعیین کند منحرف می‌سازد. سرشت بهره‌کشانه تولید سرمایه‌داری بدین سان نقاب ظاهری مبادله عادلانه را بر چهره می‌زند. در مجموع، تولید کارگران برای بورژوازی بیش از پرداخت بورژوازی به آنان به عنوان دستمزد است، چنین سازوکار مبادله انجام این

واقعیت را که حفظ ارزش اضافی هم‌سنگ است با تقسیم زمان کار کارگر به تولید برای خود و تولید برای طبقه سلطه‌گر بیش از سایر شیوه‌های تولید [از نظر] پنهان می‌دارد.

این ابهام در بهره‌کشی، چهره آن چیزی است که مارکس آن را «بت‌وارگی کالایی»، یا باور به این‌که اقتصاد یک فرایند طبیعی است و نه فرایندی که از سوی جامعه ایجاد می‌شود، نامید. (همان‌طور که بت را می‌توان آفریده‌ی خدا دید و نه مردم). این بت‌واره پرستی یکی از سلسله فرایندهای از خودبیگانگی است که مارکس آن را به سرمایه‌داری منتسب می‌سازد. او معتقد است که کارگران نسبت به محصول کار خود (به وسیله آن‌چه از ابتدا به سرمایه‌داران تعلق می‌گیرد) نسبت به سایر کارگران (که به رقیبانی تبدیل شده‌اند و نه شریک در کاری که به کالا مبدل شده) و نسبت به خلاقیت خود (زیرا اقدام خلاقانه تولید به وسیله کارفرمایان کنترل می‌شود و نه کارگران) بیگانه می‌شوند. این مسئله در یک جامعه سرمایه‌داری بر کیفیت زندگی تأثیر می‌گذارد، انسان‌ها را از یکدیگر و از کارشان جدا می‌کند، گرچه ممکن است سایر نیروها ضد آن عمل کنند که در این صورت [نتیجه کار] احتمالاً منجر به شناخت عناصر پنهان همکاری و همبستگی طبقاتی می‌شود [۲۵۴، ۲۵۸، ۲۶۱].

انباشت و بحران: فرایند اساسی دیگر در سرمایه‌داری انباشت است. گرایش پویای نظام به رشد و در حقیقت نیاز آن به گسترش یا انباشت است و گرایش وابسته به آن نیز نوسان و بحران است. در نظام سرمایه‌داری انباشت یک «رانش دائمی» است که آن را از شیوه‌های پیشین تولید متمایز نموده ویژگی‌های آن را نیز مشخص می‌کند. شیوه‌های بحران آن نیز منحصر به فرد است.

انباشت سرمایه به مفهوم نوکلاسیک آن به معنای افزایش ابزار تولید مادی و به مفهوم مارکسیستی آن یعنی افزایش در ثروت عمومی تحت کنترل

سرمایه است. فشارهای شدید در هر نظام سرمایه‌داری، انباشت را به هر دو مفهوم آن ترغیب می‌کند. سرمایه‌داران به‌عنوان دریافت‌کنندگان ارزش اضافی ابزار لازم برای سرمایه‌گذاری مجدد و قدرت، یعنی تعیین سمت‌وسوی رشد اقتصادی و تقسیم کار در تولید در آینده را، در اختیار دارند. این قدرت ممکن است به آنان به‌عنوان افراد یا به‌عنوان یک طبقه، سمت‌گیری به سوی سرمایه‌گذاری مجدد برای رشد را القا کند (به قول مارکس انباشت! انباشت! این موسی و پیامبرشان است). اما این سمت‌گیری به سوی آینده، به‌رغم برخی تبلیغات درباره تأثیر آن برای سرمایه‌داران، بی‌همتا نیست و نیروهای توانمند [دیگر] وجود دارند که سرمایه‌داران را با وجود جهت‌گیرهای شخصی‌شان مجبور به سرمایه‌گذاری می‌کند [۲۶۱].

در درجه نخست رقابت میان سرمایه‌داران آنان را به گسترش کسب و کار هدایت خواهد کرد. به علت سرمایه‌گذاری در جریان‌های جدید تولید و تجهیزات، هزینه‌ها کاهش خواهد یافت و جستجوی بازارهای تازه و همانند آن مانع از راندن رقیبان به خارج از عرضه کسب و کار خواهد شد. این فشار با وابستگی دائمی به تأمین محل برای پرداخت بدهی‌هایی که زمانی برای گسترش لازم به قصد انجام تعهدات ضروری بود، تشدید می‌شود. در مؤسسات بزرگ‌تر رقابت میان مدیران رقیب احتمالاً شکل تلاش برای رشد بخش‌های مربوط به خودشان را می‌گیرد. این فشارهای گوناگون ممکن است تنها منجر به خرید بنگاه‌های اقتصادی موجود و لذا رشدیابی تا رسیدن به حد قدرت انحصاری شود (تمرکز و مرکزیت دادن به سرمایه). سرمایه‌گذاری‌های واقعی آنان ممکن است کارگران را به دلیل خودکاری (اتوماسیون) و نه به دلیل گسترش تولید یا تولید فرآورده‌های بیهوده اجتماعی جابه‌جا کند، به شرط آن‌که این امر بتواند روزن سودآوری آنان باشد [۲۸]. اما معمولاً یورش متوجه گسترش واقعی ظرفیت تولیدی و بازده آن است.

این یورش برای انباشت، خود، به هم‌ستیزی طبقاتی کمک می‌کند. طبقه سرمایه‌دار مجموعاً تمایل به اجتناب از کسادی‌های اقتصادی دارد، هم به منظور دفع شورش‌های اجتماعی و هم برای جلوگیری از ورشکستگی‌های جمعی خودشان. بدین ترتیب اگر آنان بتوانند از حیث سیاسی هم‌سویی داشته باشند، به رغم رقابت درونی، منابع قابل ملاحظه خود را برای اعمال فشار به دولت به نفع رشد، یا از راه سیاست‌های کلی ایجاد انگیزه یا از طریق سرمایه‌گذاری‌های خاص به کار می‌گیرند. طبقه کارگر نیز ممکن است خواهان رشد باشد تا از بیکاری گروهی جلوگیری کند یا موجب بالا رفتن استانداردهای زندگی شود. اگر طبقه کارگر نیز از قدرت سیاسی برخوردار باشد، ممکن است برای اتخاذ سیاست‌های رشد به دولت فشار وارد آورد. دست‌کم هنگامی که دولت به‌عنوان میانجی میان فشار دو رقیب، یعنی کار و سرمایه، فراخوانده می‌شود، بیشترین سازش محتمل متوجه کوشش برای برانگیختن رشد خواهد بود.

با این همه انباشت همیشه هم با موفقیت همراه نیست. در بسیاری از مراحل انباشت نیروهای متضادی به وجود می‌آیند که بحران، رکود و نابودی سرمایه را موجب می‌شوند. مارکس و مارکسیست‌های اخیر درباره این موضوع که چرا ممکن است بحران اقتصادی پدید آید، توضیحات قابل قبولی ارائه داده‌اند، از جمله گرایش‌هایی که در جهت کاهش نرخ سود، وقتی سرمایه نسبت به کار انباشته‌تر می‌شود، وجود دارد، گرایش‌هایی برای کم‌صرفی و گرایش‌هایی به سوی ساختن سود به وسیله بالا بردن رانت یا به خاطر مقاومت نیروی کار. مارکس چنین استدلال می‌کند که این گرایش‌ها یا عدم توازن‌ها ممکن است به علت سرشت مبادله پولی شده کالاها و وام‌دهی، به فروپاشی مالی بینجامد. بحث‌های فراوانی میان مارکسیست‌ها در این باره که کدام گرایش مهم‌تر است و این‌که آیا آنها بحران را «اجتناب‌ناپذیر» می‌سازند (و حتی فروپاشی سرمایه‌داری را تمام‌عیار می‌کنند) وجود داشته

است. اما حتی با مشاهده خطراتی که ممکن است به وسیله سرمایه مهار شود یا نشود نیز آنها می‌گویند سرمایه‌داری به علت ماهیت خود آماده بی‌ثباتی، خیز و افت‌های سریع و ناگهانی است. در برخی سال‌ها (مثلاً سال‌های ۱۹۳۰) گرایش‌هایی به سوی بحران بر نظام سرمایه‌داری در سطح بین‌المللی غلبه داشته است. در زمان‌های دیگر این گرایش‌ها به کساد‌های محلی و رکود انجامید (در بسیاری از مناطق جهان در دهه ۱۹۸۰). بدین ترتیب سرمایه‌داری ویژگی خود را با نابرابری‌های شدید و موقت انباشت می‌یابد. سرمایه‌داری در عین حال درگیر نابرابری‌های جغرافیایی انباشت است که مورد علاقه ویژه تحلیل مارکسیستی توسعه شهری و منطقه‌ای است و در بخش‌های ۲ و ۳ این کتاب مورد بحث قرار گرفته است.

۴-۲-۱- مارکسیسم به عنوان یک دیدگاه تحلیلی

دانشمندان به علت ناخشنودی از دیدگاه‌های نوکلاسیک به مارکسیسم روی آورده‌اند. این بررسی موجز، اظهار نظر کاملی درباره متدولوژی مارکسیستی نیست، با وجود این بخش‌های زیر به برخی از کاربردهای آن می‌پردازد. وقتی نقد مارکسیسم موجب برانگیخته شدن اعتراض‌هایی شد آثار دیگری نیز به تفصیل در این مورد به استدلال پرداختند [۳۷۴]. برخی از این اعتراض‌ها جزئی یا متوجه پیش‌بینی‌های خاص مارکس هستند، به گونه‌ای که رودرویی واقعی با سیستم او، به مثابه متدولوژی صورت نگرفته است. اکثر اعتراض‌های سیستماتیک شامل جنبه‌های کارکردی و سازگاری سیستم پیشنهادی او برای محاسبه ارزش‌اند، در موردی که میزان تراکم سرمایه در صنایع مختلف تفاوت می‌کند و در مورد تحلیل به روش سرافا، که نشان می‌دهد که راه‌حل مارکس مانند نظریه نوکلاسیک به یک فرض اضافی درباره سهم نسبی یا قدرت طبقاتی نیازمند است تا آن را از دید ریاضی منسجم سازد [۲۱۵]. برای دوره‌های مدید الگوی مارکس به علت این‌که در فرایند تاریخی، بیش از حد خودکار است، و به علت غافل ماندن از آرمان‌ها و

این‌که کارگزاری انسانی را تنها بازتاب بنیان‌های اقتصادی می‌پندارد، مورد انتقاد بوده است [۱۳۸]. برخی از مارکسیست‌ها با تلاش‌هایی برای [ارائه] سیستمی نرم‌ش‌پذیرتر که در آن سازمان طبقاتی (و سایر شکل‌های کارگزاری) مستقل‌تر هستند اما هم‌کنش با «بنیان اقتصادی» عمل می‌کنند، به این انتقادات پاسخ داده‌اند [۱۵، ۳۸۲]. لازمه این نیز قید متغیر گم شده در سیستم ارزش از دیدگاه سرافا است.

یک بازشناسی اخیر بر آن است که شاید هیچ‌یک از سیستم‌های تحلیلی نتوانند به همه پرسش‌ها پاسخ دهند و جامعه باید با تمام بغرنجی‌اش درک و با چند عدسی نگریسته شود. این نظریه «پست مدرن» گاه به افراط‌هایی کشیده می‌شود و هر گونه تئوری نظیر مارکسیسم و نوکلاسیسیسم را به‌عنوان تئوری‌هایی که به‌طور خطرناکی سعی دارند همه چیز را توضیح دهند، رد می‌کند (شعار آنها این است که هیچ «گفتمان برتری» نباید وجود داشته باشد). یک جنبه بارزتر بر آن است که روش‌های نظری‌ای چون مارکسیسم و نوکلاسیسیسم می‌توانند به‌عنوان نقاط ورود به تحلیل تلقی شوند و درک انسان را، حتی اگر همه چیز توضیح داده نشود بهبود بخشند [۳۵۶، ۴۱۳]. از این دیدگاه تحلیل مارکسیستی کمک اساسی است برای تأکید بر این مسائل: نخست این‌که طبقات و هم‌ستیزی طبقاتی برای فرایند اقتصادی و اجتماعی حائز اهمیت‌اند و دوم این‌که تاریخ هرگز پایان نمی‌پذیرد. هر وضعیتی حاوی تغییرات پویا و ممکن است. مشارکت‌های مشروح‌تر و بیشتر در تحلیل‌های ویژه شهر و منطقه در بخش‌های بعدی مورد بحث قرار گرفته‌اند.

شهر و منطقه از دیدگاه کلاسیک‌های مارکسیست

برخورد مارکسیستی به اقتصاد شهری و منطقه‌ای نمی‌تواند به سادگی به آنچه مارکس و انگلس درباره شهرها و مناطق گفته‌اند متکی باشد. آنان مسائل مربوط به مکان را به‌طور منظم مورد بررسی قرار نداده‌اند، هر چند در شماری از نوشته‌های خود درباره آنها بحث کرده‌اند. روابط میان روستا و شهر در آثار تاریخی آنان نمود دارد. در بحث‌های سیاسی، زمانی که درباره استراتژی کمون پاریس صحبت می‌کنند، مسائل جغرافیایی را جدی می‌گیرند [۲۶۲]. با وجود این برای دستیابی به روش‌شناسی مارکسیستی مطالعات شهری - منطقه‌ای باید هم نهادی را از نکات ویژه پراکنده درباره رشد شهری و تمایزات منطقه‌ای و از عمومی‌ترین جنبه‌های نظریه مارکسیستی استخراج کرد.

همان‌طور که پیشتر گفته شد روش مارکسیستی حاوی مطالعه نیروها در تغییرات درازمدت و بررسی اقتصاد سیاسی خاص شیوه‌های تولیدی با تقسیم طبقاتی است. این فصل از کتاب ابتدا برخورد با شهرها را در نظریه تاریخی مارکس و انگلس مورد بحث قرار می‌دهد و سپس به برخورد آن دو با نظام سرمایه‌داری باز می‌گردد و نقش توسعه ناموزون و شهرگرایی در

چارچوب برخورد کلی آنان با انباشت و جریان فضا - مکانی ارزش‌ها، از درون رسمی‌ترین الگوی اقتصادی کوتاه مدت ایشان مورد بحث قرار می‌گیرد.

۲-۱- شهر و روستا

صریح‌ترین اظهارات مارکس و انگلس دربارهٔ جغرافیا مربوط به نقش شهرها در تغییرات درازمدت است. آنها نگاه به تاریخ را برحسب تقسیم کار میان شهر و روستا پیشنهاد کردند:

«تضاد میان شهر و روستا با گذر از توحش به تمدن، از قبیله به کشور، از محله‌گرایی به ملت آغاز می‌شود و در تمام طول تاریخ تمدن تا به امروز ادامه می‌یابد» [۲۶۴، ص ۶۸-۶۹].

تقسیم شهر و روستا به تقسیمات طبقاتی که با شکاف میان خراج‌گیرندگان شهری و دهقانان آغاز شد و با پیدایش طبقات مدرن، یعنی بورژوازی و پرولتاریا در محیط خاص شهرنشین فتودالی به انجام رسید مربوط می‌شود. در این تحلیل، به‌ویژه برخی نقاط عطف حایز اهمیت‌اند.

۲-۱-۱- برآمد جامعهٔ طبقاتی

مارکس و انگلس ابتدا نظر دادند که پیدایش اولیه «تمدن شهری» به جایگزینی مالکیت قبیله‌ای با طبقهٔ برتر جامعه (مانند دولت شهر یونان) یا با دولت (مانند پادشاهی‌های بین‌النهرین و مصر) مربوط بوده است. آنها این مسئله را به افزایش جمعیت، رشد نیازها و... گسترش روابط خارجی هم‌بر اثر جنگ و هم به دلیل مبادلات پایاپای نسبت دادند [۲۶۴]. فرمول‌بندی‌های بعدی آنان بر توانایی تولید کشاورزی برای تولید مازاد، به رغم خراج‌گیری از سوی شهر، تأکید دارد. تحلیل‌های بعدی ماتریالیستی بر این عقیده بود که خواه مازاد شرط قبلی [۶۲] یا امری بالقوه باشد، تنها زمانی تحقق یافت که

حاکمان شهری کارهای «آبیاری»^۱ را در مناطق روستایی هماهنگ کردند [۱۷۲، ۴۱۱].

انگلس عقیده داشت که شکل ویژه‌ای از مازاد سرمایه‌گذاری شده در گله‌داری یا ابزارهایی مانند گاو که قابلیت توارث داشتند، بسیار مهم بود. این مسئله شرایطی پدید آورد که میراث بری پسر از پدر را به امری حایز اهمیت تبدیل کرد و موجب تغییراتی در خانواده شد. به نظر انگلس خانواده پدرسالار با وفاداری تحمیلی زنان به گونه‌ای که میراث بری مرد مسئله‌ای غیر قابل بحث شد، جای شکل‌های کهن سازمان اجتماعی دودمانی را گرفت. همراه با آن شکل سرزمینی (کشوری)، جانشین شکل‌های سیاسی قدیمی‌تر که بر مبنای خویشاوندی شالوده‌ریزی شده بود، گردید [۱۱۱]. سایر نویسندگان ماتریالیست از تحلیل بحث‌انگیز خانواده و ظهور دولت قلمرویی مربوط به آن که در آغاز بر اساس بردگی و بر پرداخت خراج در ارتباط مستقیم با مازاد، طفره رفته‌اند [۶۲].

جنبه‌های داخلی زندگی شهری از جمله ضرورت دستگاه اداری، پلیس، مالیات‌ها و غیره و به‌طور خلاصه شهرخودگردان و بنابراین لزوم اتخاذ سیاست‌ها، به‌طور کلی در رابطه با طبقات، مورد مطالعه قرار گرفتند [۲۶۴]. یکپارچگی اجتماعات طبقه برتر (آتنی‌ها یا اسپارت‌ها) ناشی از نیاز این طبقه به همکاری (به‌عنوان مالکان مشاع) بر ضد جمع پر شمار بردگان بود. با این همه انسجام آنان به علت وجود گسست‌ها در جامعه حکومت‌گران بین زمین‌داران و منافع تجاری، محدود بود. بدین‌سان بهره‌کشی شهری از جمعیت روستایی و تقسیم‌بندی طبقات [اجتماعی] بین شهری عبارت بودند از تضاد اصلی در شیوه تولید بود که بروز کرد.

۱. آبیاری را برای «Hydraulic» به کار برده‌ام. نظام هیدرولیکی بر پایه شیوه تولید آسیایی قرار دارد که در آن مدیریت توزیع آب به‌مثابه اساسی‌ترین فعالیت تولیدی به مدیریت عالی سیاسی جامعه تبدیل می‌شود.

۲-۱-۲- فئودالیسم

گذار دوم از جامعه بردگی باستانی به فئودالیسم با دقت کمتری تحلیل شده است. مارکس گاه به گذار اجتناب‌ناپذیر از بردگی به فئودالیسم و پس از آن به سرمایه‌داری نظر داشت [۲۶۵]. وی در جای دیگر از الگوهای احتمالی متفاوتی مانند شیوه تولید «آسیایی» صحبت می‌کند که در آن شهرها به‌عنوان خراج‌بگیران و سازماندهان امور عمومی، بر بالای سر سیستم‌های روستایی که در آنها کماکان یک سازمان محلی بر اساس خویشاوندی غالب بود، باقی ماندند [۲۵۹]. صرف‌نظر از تأثیرات امور همگانی، روستاها به همان که برده‌داری به‌طور بنیادی جمعیت تابع را تجدید شکل داده بود، از نو شکل نگرفته بودند. مارکس می‌گفت نظام‌های «آسیایی» نسبت به نظام‌های برده‌داری می‌توانند ماندنی‌تر و کم‌رانت‌تر و همراه با تضادهایی باشند که می‌توانند تحوّل را به پیش ببرند. درباره این دست‌وربندی مجادله بسیار وجود دارد [۳۱، ۱۹۳، ۱۹۴].

مارکس عقیده داشت که در غرب، نظام برده‌داری قادر به تحمل [تأمین] مازاد مورد مطالبه شهرنشینی گسترده امپراتوری چون امپراتوری روم نبود و حتی توان تحمل جمعیت تابع در برابر میزان بهره‌کشی مورد نیاز را نداشت [۲۵۹]. اروپای بعد از روم و مدیترانه‌ای با مازادی کمتر از آنچه در آسیا متداول بود، باقی ماند. وجه لازم برای این امر، محلی شدن بیشتر و وجود مراکز روستایی برای طبقه حاکم بود. بنابراین مارکس [۲۵۸] و انگلس [۱۱۱] عقیده داشتند که بازسازی نواحی روستایی شکل‌های اشتراکی دوران قبل از بردگی را بازتاب می‌دهد که شامل همیاری روستایی و وجود مالکیت‌های کوچک خصوصی‌ای بود که نظیر آن در بسیاری از روستاها با شیوه آسیایی پیدا نشد. لِیْفُور از گفته مارکس چنین می‌فهمد که بدین ترتیب نهادهای فئودالی غرب امکان بیشتری برای بروز تضاد داخلی و رشد آغازین سرمایه‌داری نسبت به نظام‌های خراج‌بگیر در سایر نقاط جهان داشته‌اند [۲۲۲، ۲۳۲].

این ویژه‌نگری به اروپا ممکن است ناشی از آن بوده باشد که منابع در دسترس مارکس محدود و متمرکز بر روی غرب بودند و نه چیز دیگر [۱۳]. نوشته‌های بعدی او نظریه‌ی وی را درباره‌ی جهان بلا تغییر «فاقد تاریخ»، ناپروپایی، پی داشتن توان داخلی برای دگرگونی، تضعیف کردند [مثلاً در ۲۸ و ۴۱۲].^۱ در نبود تاریخ ماتریالیستی مقایسه‌ای جهان، تفاوت بین فنودالیسم اروپایی و ناپروپایی را باید محتاطانه داوری کرد. این که خاستگاه سرمایه‌داری و گسترش بین‌المللی آن در اروپا پیش از آسیای شرقی، جهان مسلمان یا هر جای دیگر، یک موضوع تصادفی بوده است (یا موضوع چند دهه یا چند قرن) یا به ناهمسانی‌ها در شیوه‌های قبلی تولید مربوط می‌شود، ناروشن باقی می‌ماند. ما فقط می‌دانیم که اروپا پیش‌تاز بود و نتیجه آن نیز گسترش آن چیزی بود که مارکس آن را «واقعیت تاریخی جهان» می‌نامید، چیزی که شکل‌های گذار را احتمالاً در سایر نقاط جهان به‌طور اساسی تغییر داد.

۳-۱-۲- خاستگاه سرمایه‌داری

براندازی فنودالیسم اروپایی به وسیله سرمایه‌داری دقیقاً به وسیله مارکس و انگلس مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. تشکیل طبقات و هم‌ستیزی در شهرها و هم‌ستیزی در نواحی شهری - روستایی نقش عمده‌ای را در تحلیل آنان ایفا می‌کند. اروپا به‌طور عمده روستایی بوده است. دهقانان

۱. به‌رحال این نظر اندیشمندانی چون ولف، باران و سوئیزی است. با آن‌که اینان از مارکس‌شناسان و شارحان بسیار معتبر آثار مارکس و مارکسیسم هستند، اما نظرهای معتبر دیگری نیز در این زمینه که مارکس کاملاً به شیوه تولید آسیایی اعتقاد جدی داشته است از سوی اندیشمندان دیگری چون کدوالیف، تراکوویان، شسنو، دون (طرفدار نظر نو - آسیایی)، امین (طرفدار نظام خراجی) مطرح شده است. ضمناً به کتاب کم‌توسعه‌ی اقتصادی - اجتماعی، فریبرز رئیس‌دانا، مقاله استعمار، نوگرایی و شیوه تولید آسیایی (نشر قطره، ۱۳۷۱) مراجعه کنید.

رعیت به وسیله مالکان استثمار می‌شوند، هر دو گروه در جماعات طبقاتی «مبتنی بر همکاری» نسبتاً فشرده سازمان یافته بودند. تحلیل مارکس می‌گوید هم‌ستیزی در سازمان شهری نیز شکل گرفت:

«ضرورت همکاری علیه اشراف غارتگر سازمان یافته، نیاز به بازارهای گسترده اجتماعی در عصری که صاحبان صنعت در عین حال تاجر بودند، رقابت فزاینده رعایای فراری که در شهرهای رو به رشد گردهم می‌آمدند، ساختار فئودالی سراسر کشور: این آمیزه موجب پیدایش اصناف می‌شود.» [۲۶۴، صص ۴۵-۴۶]

در شهرها هم‌ستیزی طبقاتی میان استادکاران و کارگزاران مزدور، و میان این افراد و عوام‌الناس که از ساختار اصناف جدا مانده بودند، گسترش یافت، رقابت بین اصناف و بین شهرها نیز در گرفت. وقتی تجارت در نتیجه بهبود کشت و کار گسترش یافت، تقسیم بیشتر کار پدید آمد. این امر شامل پیدایش طبقه بازرگان در شهرها و نیز پیدایش صنعت شد که در ورای حرفه‌های صنفی با اجیر کردن بافندگان خارج از صنف (اغلب زنان) در «نظام صنعت خانگی» و سپس در کارخانه‌ها گسترش یافت. با رشد سرمایه تجاری و اتحاد آن با پادشاهان علیه لردهای فئودال محلی، نیروهای طبقاتی جدیدی پا به عرصه گذاشت. رشد این طبقه سرمایه‌دار تاجر با اکتشاف ماوراء بحار و فتوحات افزایش یافت. این طبقه به نیروی کاری که به علت محدودیت‌ها و دگرگونی‌ها، بخش عظیمی از جمعیت روستایی را بن‌کن کرده بود نیاز داشت. رشد سرمایه‌داری و استیلای بورژوازی (به معنی تحت‌اللفظی، طبقه عضو مجمع شهر) «پیروزی شهر تجاری را بر روستا کامل کرده» [۲۶۴، ص ۷۸ و نیز ۲۶۵].

این «پیروزی» به تضاد شهر - روستا پایان نداد. هم‌ستیزی و اتحاد شهر - روستا در درون دولت مسلط بورژوازی به عنوان مسئله‌ای مهم باقی ماند. در واژگان پرورده شده از سوی مارکسیست‌های ساختارگرای فرانسوی،

صورت‌بندی‌های اجتماعی واقعی آمیزه‌ای از شیوه‌خالص تولید سرمایه‌داری فرضی و عناصری از فئودالیسم و سایر شیوه‌های ماقبل سرمایه‌داری بودند [۱۰، ۳۲۰]. از نظر مکانی این صورت‌بندی‌های اجتماعی دارای شیوه‌های گوناگون شهری و روستایی بودند. حتی داخل طبقه سرمایه‌دار «فراکسیون‌ها»یی با سرمایه‌گذاری‌ها و منافع در بخش‌های مجزای اقتصاد وجود داشتند. رانت که پدیده ابداعی سرمایه‌داری نبود، در نظام سرمایه‌داری زنده نگاه داشته شد و بر موازنه شهر-روستا تأثیر گذاشت. برخی از مارکسیست‌ها بر جنبه‌های دیگری که مستقیماً متوجه شهرهای اروپایی نبودند تأکید داشتند. داب بر طبقات در روستاها تأکید می‌ورزد [۸۹]. دیگران توجه خود را بر نقش کار اجباری در کلنی‌ها و اروپای شرقی که حکمرانان آنها فئودالیسم را مستحکم‌تر کرده بودند، معطوف داشته‌اند [۳۹۷، ۴۰۵]. این پدیده‌ها در پاسخ به گسترش فرصت‌های تجاری در مناطق عمده تولید در شبکه تجارت و فتوحاتی که از مراکز شهرها رهبری می‌شد، بروز کرد.

پویایی درونی آنان بی‌تردید مهم بود. تأثیر ویژه آنها استحکام بخشیدن به سلطه شهرها و مناطق آتلانتیک شمالی بود. این آخری در حالی که روابط میان غرب و جز غرب به شکل بازسازی هم‌ستیزی شهری-روستایی بازتاب می‌یافت رونق گرفت، در حالی که مراکز سرمایه‌داری نقش کلی شهر را بر عهده داشتند [۸۲].

۴-۱-۲- شهر سرمایه‌داری

سرمایه‌داری شهر را بازآفرینی می‌کند. طبقه سرمایه‌دار سوداگر و بقایای اصناف برای بخش‌های جدید سرمایه‌داری راه گشودند: سرمایه‌صنعتی و سرمایه‌مالی. مهم‌تر از آن این بود که شهرهای جدید به طبقه دیگری حیات بخشیدند: پرولتاریا. این طبقه مزدبگیر به علت متلاشی شدن مراکز

روستایی، در شهرها گرد آمد. با انباشت فزاینده سرمایه وقتی استثمار کارگران، اجازه سرمایه‌گذاری مجدد را داد، این طبقه رشد بیشتری یافت [۲۶۱، ۲۶۵].

انباشت شهری توانست بر آگاهی طبقاتی تأثیر بگذارد. مارکس پیش‌بینی می‌کرد که شرایط کار در شهرها و تماس با سایر اعضای طبقه کارگر این تجربه را به پرولتاریا می‌آموزد که خود به‌عنوان یک طبقه بیندیشد. ضمن آن‌که ارتباط شاخه‌های مختلف تولید به وسیله تجارت، هم‌نشینی شهری و تقسیم بیش از پیش کار، [فرایند] تولید را به نحو مؤثری اجتماعی و نوسازی خواهد کرد. پرولتاریا سرانجام شکل تازه‌ای از کنترل گروهی بر دستگاه تولیدی را طلب خواهد کرد. مارکس و انگلس در اصل اعتقاد داشتند که انقلاب در توسعه یافته‌ترین و شهری شده‌ترین مراکز سرمایه‌داری به وقوع خواهد پیوست. تنها در آثار بعدی مارکس بود که او امکان وقوع انقلاب را نخست در «پیرامون» مورد بررسی قرار داد [۳۴۸]. حتی زمانی که بلشویک‌ها نخستین انقلاب «مارکسیستی» موفقیت‌آمیز را در پیرامون رهبری کردند، این انقلاب در داخل شهرهای عمده کشور متمرکز بود که بنا به گفته لنین قبلاً سرمایه‌داری بوده‌اند [۲۲۸].

الگوی پرولتاریای شهری، به‌مثابه طبقه انقلابی، از حیث تئوریک تا سال‌های ۱۹۶۰ میان مارکسیست‌های سنتی مورد مجادله نبود. در این سال‌ها بود که دو جریان بدیل شکل گرفت. جریان نخست بازتاب انقلاب‌های چین و کوبا بود که بر نقش انقلابی طبقه دهقان و پرولتاریای روستا در کشورهای سرمایه‌دار پیرامونی تأکید داشت [۸۲]. جریان دوم بر امکان ایفای نقش انقلابی ائتلافی از بی‌بهره ماندگان در کنار پرولتاریای شهری تکیه می‌کرد. این جریان، نا به‌ساختار شدن اجتماع، جامعه و محیط به وسیله سرمایه‌داری را به‌مثابه تضادهایی که می‌توانست به دگرگونی منجر گردد می‌دید (به قسمت ۶ این کتاب مراجعه کنید).

۵-۱-۲- شهرهای سوسیالیستی احتمالی

مارکس و انگلس از ارائه طرحی مشروح درباره کمونیسم احتراز می کردند، اگرچه فهرست های مقدماتی خواست های جنبش کارگری را تنظیم و از تصرف قدرت به وسیله پرولتاریا (جانشین سلطه طبقاتی یا «دیکتاتوری» بورژوازی، به وسیله پرولتاریا) برای نظارت بر دوران گذار پشتیبانی می کردند [۲۶۵]. آنها عقیده داشتند که جامعه بعدی فقط به یک طبقه نیاز خواهد داشت. تولیدکنندگان مستقیم یا پرولتاریا، مانند شهروندان یونان یا مردمان قرون وسطی، مشترکاً همکاری خواهند کرد، طبقات دیگر را مورد بهره کشی قرار نخواهند داد ولی کار خودشان را رهبری و هماهنگ خواهند کرد. تقسیم کار میان طبقات حاکم و زحمتکش همراه با اختلاف شرایط زندگی برای کسانی که در رشته های مختلف یا محل های مختلف کار می کنند، ملغی خواهد شد.

بخشی از این تغییرات، الغای دوگانگی شهر - روستاست. با پایان دادن به نیروهای سرمایه داری برای تمرکز شهرها و تسلط شهر بر مناطق روستایی، تفاوت های موجود در شرایط زندگی و دشواری مسکن از میان خواهد رفت [۱۱۰]. مسئله مسکن تنها با پایان یافتن تضاد میان شهر و روستا حل می شود، زیرا در غیر این صورت ازدحام در شهرها مانع از تأمین مسکن کافی خواهد شد (گرچه تقسیم دارایی های بورژوازی در پی یک انقلاب می تواند بر بدترین مشکلات فائق آید). مارکس معتقد بود که رشد شهرها فراتر از میزان معقول، برای طبیعت پیرامونی زیان بار خواهد بود، مسئله ای که او نیز آن را تنها با پایان دادن به حیات سرمایه داری قابل حل می دید [۲۶۱]. این بینشی ناکجا آبادی (اتوپیایی) و البته چیزی بود که از طرح مشروح [خواست] سوسیالیست هایی که مارکس و انگلس آنها «اتوپیایی» محض به شمار می آوردند احتراز می کرد. در کشورهایی که انقلاب ها با الهام از مارکسیسم قدرت را به دست گرفته بودند، برخی تلاش ها برای برنامه ریزی موازنه میان

شهر - روستا از همین اندیشه الهام گرفته است. گرچه آن کشورها به این نتیجه رسیده‌اند که تلاش برای نوسازی اجتماعی، و از جمله برنامه‌ریزی مکانی، مسئله دشواری است. تحلیل مارکسیستی درباره تلاش برای هستی بخشیدن به سوسیالیسم و شهرهای سوسیالیستی طرحی بسیار جنینی است.

۲-۲- توسعه ناموزون

مارکس و انگلس تاریخ تضادهای شهر - روستا را به میزان زیادی به صورت انتزاعی نشان داده‌اند. برای شیوه‌های خاص تولید، می‌توان تحلیل‌های مشخص را در مورد آن نیروهایی که موجب رشد شهر یا تمایزات منطقه‌ای می‌شوند ارائه داد. از آنجا که برای سرمایه‌داری انباشت نیروی محرک به‌شمار می‌آید، در نظریه‌های مارکسیستی رشد و رکود منطقه‌ای یا شهری در رابطه با انباشت دستوربندی شده‌اند.

مارکسیست‌ها اصطلاح توسعه ناموزون یا «توسعه ناموزون و مرکب» را برای توضیح گرایش‌های ذاتی سرمایه‌داری که منجر به پیامدهای مختلف برای مناطق یا محل‌های گوناگون و ساکنان‌شان می‌شود، به کار برده‌اند. برخی کسان در واقع از «قانون توسعه ناموزون» صحبت می‌کنند که دلالت بر بعد مکانی ناگزیر در [چارچوب] نظر کلی مارکس دارد که سرمایه‌داری به ناچار ثروت و فقر را در «دو قطب» مخالف گرد می‌آورد [۳۰۹، ۳۴۵]. مثلاً ارنست مندل از فرایند یکسانی سخن می‌گوید که حتی در وضعیت‌های مطلوب برای آغاز همگنی [باز] ناموزونی مکانی به وجود می‌آورد:

«انباشت سرمایه خودش به‌عنوان عنصر دوسویه تعیین‌کننده حرکت نابرابر و مرکب سرمایه، توسعه و توسعه‌نیافتگی به وجود می‌آورد. نبود همگنی در اقتصاد سرمایه‌داری خود پیامد لازم قوانین آشکار حرکت سرمایه است» [۲۴۳].

سایر تحلیل‌های مارکسیستی تردید دارند که آیا فرایندهای توسعه ناموزون آن قدر یکسان هستند که بتوان آنها را «قانون» نامید. آنان «قانون توسعه

ناموزون» را در چندین مورد مبهم می‌دانند:

الف) آیا توسعه ناموزون ضرورت شیوه خالص تولید سرمایه‌داری است یا کارکرد آن ناشی از تفاوت‌های جغرافیایی تا آن حدودی که سرمایه‌داری جانشین سایر شیوه‌های تولید می‌شود، است.

ب) آیا شرط لازم ناموزونی اختلاف بازشونده میان مناطق در طی زمان است، یا آیا هم‌گرایی (یا واگشت‌ها در موقعیت‌های نسبی مناطق مختلف) پیش‌بینی می‌شود، یا آیا ناموزونی فقط منوط به سرعتی است که مناطق مختلف مسیر توسعه یکسانی را می‌پیمایند.

ج) آیا «قانون» تمام دوران‌های توسعه سرمایه‌داری را مشابه هم‌نگه می‌دارد و آیا مثلاً ممکن است در مرحله «امپریالیستی» نسبت به مراحل آغازین، متفاوت عمل کند.

د) آیا توضیحات مشابهی برای پراکندگی‌های جغرافیایی در درآمد یا انباشت میان گروه‌های مختلف مناطق وجود دارد: پراکندگی میان ملت‌ها، میان مناطق فرولتی، میان شهرها، میان همسایگی‌های تابع مادرشهر، میان شهرها و پس‌کرانه‌های آنها و جز آن [۹۳].

به رغم هم‌شکلی یا اجتناب‌ناپذیری یا فقدان آنها، مارکس و انگلس توسعه نابرابر را پدیده عارضی سرمایه‌داری می‌دیدند. توضیحات مختلفی در مورد ناموزونی انباشت در نوشته‌های مارکس درباره انباشت وجود دارد. برخی مبتنی بر نفوذ ناموزون سرمایه در پیرامون ناسرمایه‌داری است، بعضی مبتنی بر نقش مکان‌ها (شهرها) در تولید و برخی مبتنی بر حرکت ارزش‌ها [ی مادی] است که در الگوی اساسی خود سرمایه‌داری جنبه ذاتی دارند.

۳-۲. رخنه ناموزون سرمایه

در نوشته‌های مارکس میزانی که سرمایه‌داری در مناطق و کشورهای مختلف نفوذ و آنها را دگرگون کرده است مهم بودند. در اروپا مرحله «آغازین» یا «ابتدایی» انباشت سرمایه، مقدم بر وجود سرمایه‌داری صنعتی

بوده است. دهقانان از زمین‌ها بیرون رانده شدند و ثروت تجاری به سرمایه صنعتی تغییر شکل داد [۲۶۰]. همین که این واقعه رخ داد، انباشت بیشتر، از طریق سرمایه‌گذاری مجدد سودها ادامه یافت. اما اگر مناطق ماقبل سرمایه‌داری بیشتری برای سلطه سرمایه در دسترس هستند، باید چیزی هم مانند انباشت اولیه، به مثابه یاری‌رسان به سرمایه‌گذاری مجدد [به گونه] سرمایه‌دارانه وجود داشته باشد.

این ارتباط در آثار مارکس درباره استعمار مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است، اما [این] تجزیه و تحلیل همچنین با توسعه در داخل کشورهای اساساً سرمایه‌داری نیز مربوط بوده است. در کشوری که به عنوان سرمایه‌داری شناخته می‌شود، هنوز عناصری از اشکال اقتصادی قبلی وجود دارد و حتی ممکن است برخی از این عناصر را ایجاد یا بازسازی کند (مانند مزارع بزرگ تجارت برده در قرن نوزدهم یا رشد مجدد رعایا در برخی مناطق سرمایه‌داری). تمایز میان مناطق، مانند تمایز میان ملت‌های بیشتر یا کمتر توسعه یافته، گاه ممکن است به عنوان تأثیر متقابل میان مناطقی که کم و بیش از بردگی یا فئودالیسم به سازمان کار سرمایه‌داری تغییر شکل یافته‌اند، تحلیل شود. ناموزونی همچنین می‌تواند شامل تحوّل در نهادهای مالکیت ارضی و دستگاه دولتی باشد که هر دو مرزهایی را (برای قضاوت سیاسی و مالکیت) در کشورهای سرمایه‌داری در آنها شکل گرفته است، ترسیم می‌کنند. بخشی از ناموزونی نفوذ سرمایه‌داری بستگی به میزان قدرت طبقه سرمایه‌دار در وادار کردن این دو نهاد «ماقبل سرمایه‌داری» به اطاعت از تدابیر این طبقه دارد.

در آثار مارکسیست‌های کلاسیک «توسعه ناموزون» در درجه اول در مورد روابط بین‌الملل و استقلال به کار برده شده است. مسئله ملّی در ابتدای قرن بیستم به مسئله مهمی در بحث‌های نظری تبدیل شد [۲۲۸، ۲۴۱، ۳۵۹، ۳۸۷]. با این همه در مواردی چون بحث‌های حزب کمونیست آمریکا درباره

خودمختاری برای کمربند سیاه^۱ یا اشاره^۱ حزب ایتالیا به جنوب کشور به عنوان «مستعمره داخلی»، موضوع به گروه‌ها یا مناطق تحت فشار داخلی نیز گسترش یافت.

متون مارکسیستی مربوط به مطالعات منطقه‌ای، در دوران اخیر الگوی مستعمره داخلی را در بعضی از نوشته‌ها مورد بحث قرار داده‌اند [۱۹۰، ۲۳۶]. منتقدان معتقدند که مناسبات طبقاتی بسیار مهم‌تر از روابط محلی است و تکیه بر یک منطقه ممکن است مسئله اصلی را مخدوش کرده حرکت‌های بالقوه طبقاتی را تجزیه کنند. اما دیگران می‌گویند مارکس به توانایی جنبش‌های منطقه‌ای و ملی از جمله به آنهایی که بر پایه برتری اقتصادی قرار دارند، کم بها داده است [۱۳۸، ۲۸۰]. مشابهت‌های مستعمرات در مورد کشورهایی که در آنها جنبش‌های جدایی خواهانه منطقه‌ای پیشرفته‌اند (مانند منطقه کیک یا باسک) مناسب است. ربط دادن آنها با جامعه سیاه‌پوستان داخل آمریکا هنوز مسئله پرسش برانگیزی است [۱۷۰، ۳۷۸]. حتی زمانی که هیچ جنبش ناسیونالیستی به خودی خود وجود نداشته باشد، تفاوت‌های منطقه‌ای در نهادها، ممکن است بر توسعه ناموزونی تأثیر بگذارد.

۴-۲- رشد شهر به منزله توسعه ناموزون

رشد شهرها یکی از شکل‌های توسعه ناموزون است. از آنجا که در آثار مارکس و انگلس، نظریه ویژه‌ای درباره رشد شهر وجود نداشت، جنبه‌هایی از نحوه برخورد ایشان با سرمایه‌داری، به توضیح «تلنبار شدن» کارگران در «شهرهای بزرگ» کمک می‌رساند [۱۱۲، ۲۶۱]. برخی از نوشته‌ها کوشیده‌اند از درون این منابع، نظریه ترکیبی خاص مارکسیستی را درباره شهرنشینی بیابند. دیگران تدوین گستره جداگانه نظری - روش شناختی را ناضرور دانسته‌اند [۳۰۹]. شاید بهتر آن باشد یک رشته عواملی که مستلزم توضیح

۱. Black Belt یا منطقه سکونت عمده سیاه‌پوستان.

رشد شهر به‌مثابه بخشی از انباشت هستند، دستاویز قرار گیرند.

نخستین عامل در صنعت و فرایند کار صنعتی نهفته است. مارکس و انگلس رشد شهرها را بخشی از رشد صنعت سرمایه‌داری و پرولتاریا دانسته‌اند [۲۶۱]. اما دربارهٔ مشاغل صنعتی که شهرنشینی را تشویق می‌کند چه؟ مارکس عقیده داشت که مشاغل صنعتی می‌توانند به بیرون از شهرها منتقل شوند. در حقیقت محل‌های کار در روستا برای کارفرمایان که به دنبال به دام کشیدن کار ارزان بی‌حق انتخاب دگرش‌پذیر هستند، سودمند است [۱۱۰]. اما فرایند کار حاوی عناصری است که خود را به شهرهای بزرگ وامی‌گذارند.

مارکس مراحل متعددی را در تقسیم کار برمی‌شمرد که به ایجاد کارخانه‌های مدرن منجر می‌شود، شامل همکاری‌های ساده تولیدی، همکاری‌های پیچیده‌تر که مستلزم تقسیم کار مفصل‌تر در کارخانه است و گذار از صنعت به مفهوم تحت‌اللفظی آن به صنعت ماشینی [۲۶۱]. هر یک از این مراحل متضمن آن چیزی است که علم اقتصاد متعارف آن را «اقتصاد به مقیاس بزرگ» می‌نامد، هرچند که این برداشت اخیر از نظر فنی همان چیزی است که مارکس آن را نتیجهٔ مبارزهٔ سرمایه برای کنترل کار تولیدی می‌داند. (آن طور که مرگین می‌گوید یکی از دلایل رشد کارخانه قبل از خط تولید مونتاژ، آن بود که کارفرمایان توانستند خیلی شدیدتر از نظام صنعت خانگی بر کار نظارت داشته باشند [۲۴۷]. حتی خط مونتاژ را می‌توان به منزلهٔ نظارت اتوماتیک کار به وسیلهٔ سرعت ماشین و جز آن دانست). اما کارخانه برعکس به نوبهٔ خود اگر به شهر بزرگ نیاز نداشته باشد، به جمعیت زیادی که به‌عنوان نیروی کار گردهم آیند نیازمند است. این گرایش که حداقل مستلزم یک شهر شرکتی بزرگ یا شهر صنعتی تخصصی است هنگامی که فن‌شناسی به نفع کارخانه‌های بسیار بزرگ و منابع نیروی متمرکز تکامل بیشتری می‌یابد، تشدید می‌شود.

گذشته از فرایند کار درون کارخانه، تقسیم کار میان شرکت‌ها و شاخه‌های صنعت نیز ممکن است منجر به هم مکانی شود. سرعت تولید و گردش به منظور سودآوری و کارآیی مؤسسه در شرایط رقابت سرمایه‌داری به امری مهم و سرنوشت‌ساز تبدیل می‌شود. چنین است زیرا مؤسسه‌ها و شعبه‌های مختلف باید با یکدیگر روابط بازرگانی داشته باشند، در هزینه و زمان حمل و نقل صرفه‌جویی کنند و توانایی دسترسی سریع به دروندادهای گوناگون را داشته باشند. علاوه بر این توانایی انتقال نیروی کار میان بنگاه‌هایی که مخزن نیروی کارند (گاه نیروی کار ماهر و گاه ذخیره‌ای از بیکاران) می‌تواند مکان یا بی‌شهری را مطلوب سازد.

این عوامل قرینه متعارف (ارتدکسی) خود یعنی «صرفه‌جویی‌های خارجی را به همراه دارد»، اما دید مارکسیستی انباشت ناموزون و مبارزه طبقاتی خاطر نشان می‌سازد که این مزایا مشروط به توسعه تاریخی است. به‌طور مثال مزایای نسبی انباشت نیروی کار ماهر یا ناماهر بستگی دارد به مقدار موفقیتی که صنایع در وظایف ناتخصصی‌شان داشته‌اند یا به بازارهای نوسانی که با آن مواجه بوده‌اند و می‌تواند مستلزم بسیج یا بیکار کردن ناگهانی نیروی کار ذخیره در دسترس یا دور از دسترس باشد [۳۴۴].

سومین مجموعه عوامل به خود شهر به‌عنوان یک «شرط تولید» که نیروی کار با آن کار می‌کند مربوط می‌شود. تولید منابع، خاک، آب برای کشاورزی، منابع مصرفی و تأمین انرژی، فضا برای صنعت و حمل و نقل به مکان‌هایی برای احداث محل فعالیت‌های شهری و ساختمان‌ها و تأسیسات نیاز دارد. شهر کسب و کارهای فردی و دستیابی به برخی منابع عمومی را که در محل‌های دیگر وجود ندارند به وجود می‌آورد. بنابراین خود شهر، و نه مکان آن، یک «نظام پشتیبانی مادی» است [۳۰۹] (این اصطلاحی بود که ابتدا به وسیله مارکس برای اشاره به منابع طبیعی استفاده شد. مارکس ضمناً اصطلاح «شرایط عمومی تولید» را در اشاره به آن عواملی که در صنعت برای

افزایش ارزش کالاهای تولیدی مورد استفاده قرار می‌گرفت، به کار برد [۱۳۲]. در حالی که اصطلاح دیگر یعنی «وسایل مصرف جمعی» به تسهیلاتی که مورد استفاده بخش عمومی در پشتیبانی از خانوار است اشاره دارد [۵۳، ۲۵۳]. هر یک از این اصطلاح‌ها بخشی از نظام پشتیبانی‌ها را در نظر دارند). گو این‌که برخی از ساختارهای مادی شهری به تجدید تولید نیروی کار توجه دارند (مثلاً بیمارستان‌ها)، بخش‌های دیگری آشکارا متوجه کمک به صنایع یا بازرگانی‌اند (مثلاً پارک‌های صنعتی) برخی عوامل مورد استفاده هر دو است (مثلاً حمل و نقل و خدمات رفاهی). فراهم بودن «پشتیبانی‌های» مادی و اجتماعی از همه این انواع می‌تواند موفقیت را هم برای افراد و هم برای سرمایه در شهرها مطلوب سازد.

عامل چهارم مربوط به تراکم و تمرکز سرمایه است. تراکم معطوف به رشد دارایی‌های موجود سرمایه‌داری و تمرکز مربوط به جمع شدن سرمایه در دست‌هایی معدود است. مارکس اظهار می‌دارد که تمرکز سرمایه «باکنش قوانین حتمی خود تولید سرمایه‌داری انجام می‌شود» [۲۶۱، جلد اول، ۷۶۳]. ورشکستگی در دوران بحران‌ها، ادغام‌های رشد، موفقیت در رقابت همه تمایل به تمرکز دارند. در واقع به نظر می‌رسد که خود رقابت که در بردارنده برندگان و بازندگان است، گرایش به سوی کم و بزرگ کردن صاحبان سرمایه دارد. مارکسیست‌ها گاه این گرایش را نوعی قانون تاریخی می‌نامند، اگرچه مواردی وجود دارد که دارایی‌های کوچک جدید پدید می‌آید و این حتی می‌تواند برای سرمایه‌داران بزرگ مفید باشد [۸۴].

تراکم و تمرکز مالکیت منطقی‌مستلزم تراکم جمعیت در مناطق شهری نیست. اما مارکس معتقد است که این می‌تواند نتیجه آن باشد.

«هر ناظر بی‌طرفی می‌بیند که هرچه تمرکز وسایل تولید بیشتر می‌شود، متناسب با آن نیز انباشت بیشتر نیروی کار به دور هم در یک فضای معین نیز پدید می‌آید، بنابراین هرچه انباشت

سرمایه‌داری سریع‌تر انجام شود، مسئله سکونت زحمتکشان نکبت‌بارتر می‌شود» [۲۶۱].

این‌که آیا منظور مارکس بدتر شدن دائمی مسکن است، یا به کیفیت مسکن به‌عنوان کارکرد سرعت تمرکز سرمایه اشاره دارد، روشن نیست. در عین حال به صراحت گفته نشده است که آیا شهرها متناسب با تمرکز سرمایه رشد می‌کنند یا منظور فقط بیان یک گرایش کلی است. با وجود این رابطه تمرکز با رشد شهر، بخشی از نظریه مارکسیستی شهرنشینی است.

به این ترتیب تمرکز سرمایه همراه با نفوذ سرمایه در سیستم‌های ماقبل سرمایه‌داری (مثلاً در مناطق خرده مالکی دهقانی) رویه دیگر شهرنشینی محسوب می‌شود: مهاجرت از نواحی روستایی به خارج از آن. مارکس رشد شهر (و رشد پرولتاریای صنعتی) را در مراحل اولیه سرمایه‌داری مربوط به نابودی کنترل‌های فئودالی و راندن تعداد کثیری از دهقانان از زمین‌هاشان می‌داند. در نحوه برخورد مارکس با مناطقی مانند لینکلن شایر در ایرلند و سایر مناطق، مهاجرت دهقانان مربوط به کارکرد سرمایه‌داری در این نواحی بوده است [۲۶۱].

لازمه تمرکز در عین حال تبدیل شهرها به مراکز کنترل است، یعنی بازآفرینی نقشی که شهرها در نخستین شیوه‌های تولید ایفا می‌کردند. به محض این‌که شرکت‌ها در ورای کارخانه‌های شخصی گسترش می‌یابند، مراکز فرماندهی و نهادهای مالی اهمیت پیدا می‌کنند. شهرهایی که به مراکز این «خدمات بازرگانی» تبدیل می‌شوند، جدا از «انباشت کارگران صنعتی» رشد خواهند کرد. مارکس در موضع‌گیری خود نسبت به کمون پاریس، به نقش دوگانه شهر نظر دارد و میان پاریس کارگران و پاریس سرمایه‌داران فرق قایل است. گونه‌شناسی شهرها بر حسب نقش‌های صنعتی و رهبری‌کننده در برخی مطالعات مارکسیستی دوران اخیر تکامل یافته است [۲۰۲].

آخرین عامل، دولت است. فشارهای شدیدی به دولت به منظور اقدام به

سود انباشت سرمایه‌داری وارد می‌شود. سرمایه‌داران به‌مثابه فرد و طبقه بر روی دولت نفوذ دارند و دولت (تا آنجا که مستقل است) با ایجاد تسهیلات برای انباشت در صدد افزایش پایگاه مالیاتی خویش است. دولت در عین حال گاه تحت فشار کارگران و سایر طبقات قرار می‌گیرد که حاصل آن ممکن است به سود انباشت از کار درآید. در کوشش برای افزایش انباشت، دولت ممکن است بر روی این یا آن گرایش به سود یا به زیان شهرنشینی، که به‌نظر می‌رسد موجب ترغیب رشد می‌شود، تکیه کند. بنابراین بزرگ شدن دولت، رشد مراکز اداری را ترغیب می‌کند که همانند مراکز امپراتوری‌های باستانی به اجتماعات گروه‌های حکومت‌گر تبدیل می‌شود. مارکس در برخورد خود با دولت فرانسه در این مورد مثالی را همراه با مالیات‌بندی انگل‌وار ارائه می‌دهد که بی‌مناسبت نیست با اظهارنظرهای میلتون فریدمن درباره مالیات‌ها پس و پیش شود [۲۵۶].^۱ چگونگی تأثیر متقابل این عوامل در رشد شهر در موارد مختلف، متفاوت است. مارکسیست‌های معاصر برخوردی تا حدودی متفاوت با این نظرهای پایه‌ای دارند، که در قسمت سوم مورد بحث قرار گرفته است.

۵-۲- گردش ارزش، به شکل نقل و انتقال جغرافیایی

اقتصاددانان مارکسیست «انتقال» یا «گردش» ارزش‌ها را از محلی به محلی دیگر به دیده سازوکار دیگری از گوناگونی فضا-مکانی می‌نگرند. «ارزش‌هایی» که بدین معنا جریان می‌یابند، از ارزش اضافی گرفته می‌شوند که مازاد ارزش تولید شده بر هزینه کار است (ارزش نیروی کار) که به وسیله

۱. میلتون فریدمن اقتصاددان راست‌گرای افراطی و از بنیان‌گذاران مکتب شیکاگو برنده جایزه نوبل اقتصاد در ۱۹۷۶ که هر نوع مداخله دولت را برای حمایت‌های اجتماعی و برای حفظ قدرت خرید کارگران و سایر مردم را مردود می‌شمارد. در مورد مالیات‌ها، فریدمن به کاهش هرچه بیشتر بار مالیات‌ها به نفع سرمایه‌داران اعتقاد دارد زیرا باعث تشویق آنان و لذا تقویت فرایند رشد می‌شود.

کارگران تولید شده اما به تصرف کارفرماها درآمده است. این ارزش زمانی که کالاهای تولید شده فروخته می‌شوند، به وسیله کارفرمایان اخذ می‌شوند. پس از آن که آنان دستمزدی را که از پیش به کارگران پرداخته بودند، به خود بازگرداندند، می‌توانند ارزش‌ها را به امر سرمایه‌گذاری در خارج از بنگاه یا به پرداخت اجاره بها، بهره، مالیات و سایر تعهدات مالی خود اختصاص دهند [۲۶۱، ۲۶۳]. این امکان نیز وجود دارد که ارزش‌های تولید شده را به مصرف شخصی برسانند، یا در همان شرکت دوباره سرمایه‌گذاری کنند. اما در یک سیستم اقتصادی که به طور روزافزونی یکپارچه‌تر می‌شود، ارزش‌های تولیدی احتمالاً بیش از پیش انتقال می‌یابند [۱۲۵، ۱۶۰].

برخی از جابه‌جایی‌های ارزش‌ها برای ایجاد تفاوت میان شهرها یا مناطق حایز اهمیت‌اند. گردش سود و بهره به سوی شرکت‌ها و مراکز مالی برای برخی از شهرها بسیار اهمیت دارند، همچنان که جریان مالیات‌ها به پایتخت‌های سیاسی مهم است. مناطق ممکن است دریافت‌کنندگان خالص گردش سرمایه‌گذاری یا پرداخت‌کنندگان خالص اجاره بها، رانت‌ها، سودها یا حق امتیازها به مالکان غایب باشند. تمام این موارد از مقوله جابه‌جایی «مستقیم» ارزش به‌شمار می‌آیند [۱۶۰] که در آن ارزش به وسیله پرداخت‌های واقعی نشان داده می‌شود. حتی ممکن است جریان مستقیم ارزش‌ها از سوی کارگران از طریق ارسال بخشی از دستمزد به خارج صورت گیرد: کارگران مهاجر مبالغی پول برای خانواده‌هاشان به موطن خود می‌فرستند، دستمزدهای تعویقی (حقوق بازنشستگی و تأمین اجتماعی) به مناطق محل سکونت بازنشسته‌ها جریان می‌یابد و چک‌های پرداخت از مراکز اشتغال به حومه‌های مسکونی ارسال می‌شوند.

اما جابه‌جایی ارزش همواره عبارت از این‌گونه پرداخت‌های آشکار نیست. شعبه خارجی یک شرکت ممکن است سودها را آشکارا از طریق درآمدهای آرسالی به «شرکت مادر» انتقال دهد، اما این امکان هم وجود دارد

که وقتی با قیمت عادلانه بازار روبه‌رو می‌شود برای مقابله با آن سودها را مخفیانه از طریق ارسال محصولات بی‌قبض فروش (فاکتور) به شرکت مادر انتقال دهد یا با خرید نهاده‌ها از شرکت مادر با قیمت‌هایی بالاتر، چنین کند. این‌که در داخل شرکت‌ها چنین وقایعی رخ می‌دهد، موضوع مورد اختلافی نیست، اگرچه اقدامات مسئولان در این باره می‌تواند بحث‌انگیز باشد. چیزی که در آثار مارکسیستی مورد بحث است این است که آیا قیمت‌گذاری میان شرکت‌های جدا از هم (در شاخه‌های مختلف صنایع و در محل‌های مختلف) می‌تواند متضمن انتقال ارزش باشد. این به اصطلاح مسئله «انتقال نامستقیم» یا «مبادله نابرابر» است. [۱۶۰ و ۱۰۹]

همان شعبه وابسته را در نظر می‌گیریم. به فرض مدیر محلی به وسیله دریافت وام از شرکت مادر، کارخانه‌ای خریداری می‌کند. این بنگاه به جای ارسال سود، ارزش‌های [به دست آمده] را به صورت بازپرداخت وام منتقل می‌سازد. اما فرض کنیم بنگاه که ارزش‌ها را بی‌قبض فروش منتقل می‌کرد، پس از استقلال یافتن اسمی، کماکان محصولات خود را یا به خاطر قرارداد خرید یا به خاطر قدرت خرید انحصاری^۱ با شرکت مادر، با همان قیمت نازل که تعیین شده بود به آن شرکت بفرستد. در این حالت آیا هنوز ارزش منتقل می‌شود؟ آیا کالاها در قبال ارزش‌شان مبادله می‌شوند؟

در پاسخ مراجعه به مأخذی برای مقایسه قیمت‌های جدید نیاز است. برای یک شعبه محروم چنین مأخذ روشن، تاریخی است. ولی اگر تاریخ

۱. Monopsonist، انحصارگر خرید یا انحصار خرید وقتی است که تولیدکنندگان کالا یا عرضه‌کنندگان نیروی کار متعدد یا تقریباً متعددند اما به اجبار باید کالا یا کار خود را تنها به یک فرد یا مؤسسه که دارای وضعیت انحصاری است و به آن انحصار خرید می‌گویند بفروشند طبیعی است که آن فرد یا مؤسسه توان زیادی در قیمت‌گذاری به نفع خود خواهد داشت.

متفاوت، اما وضع جاری یکسان باشد چه؟ (به طور مثال اگر بنگاهی^۱ که هرگز در مالکیت یک فرد خارجی نبوده به همان انحصارگر خرید بفروشد چه؟) تجزیه و تحلیل هزینه - منفعت نوکلاسیکی با این مسئله برخوردی بر طبق «خسارت وزن مرده ناشی از انحصار»^۲ دارد که به وسیله مقایسه قیمت های واقعی و گزینه تقریبی «بازار کامل»^۳ به دست می آید. تاریخ اقتصاد با الهام از دید نوکلاسیکی، داده های تاریخی را با وضعیت «مشروط کردن ضد واقعی» مقایسه می کند. پندارگرایی آموزشی دیده درباره آن چه می باید رخ می داده است، حوادث را به شکل متفاوتی نمایان می سازد. به رغم انتقادهای مارکسیست ها درباره حدس و گمان های نهفته در این نوع روش های کار، نظریه ارزش مارکسیستی نیز وقتی قیمت فروش را با انتقال فرضی تمام کالاها بر حسب ارزش کارشان مقایسه می کند، کار مشابهی را انجام می دهد. این مشابه کار نوکلاسیک ها است، اما عیناً همان روال کار آنان نیست. مارکسیست ها البته می توانند قیمت های فروش واقعی را با گزینه بازار رقابتی فرضی که مارکس آن را «قیمت تولید» می نامد مقایسه کنند (این شامل هر دو، یعنی ارزش کار و میزان سود به نرخ استاندارد است [۲۱۵، ۳۷۴] که به وسیله قدرت نسبی سرمایه نسبت به کار تعیین می شود. بدین ترتیب این

۱. در متن کتاب Farm به معنای مزرعه آمده است با توجه به بحث داخل متن به نظر می رسد که درست آن Firm، یا همان بنگاه اقتصاد باشد.

۲. Dead Weight Loss from Monopoly. وزن مرده اساساً برای محاسبه وزن کشنده های دریایی یا زمینی یا هوایی به کار می رود تا آن را از وزن کل کشنده به اضافه بار کم کنند و به وزن خالص برسند، در این جا اصطلاح یاد شده به این معناست که اگر در حالت واقعی انحصار باشیم قیمت چه مقدار بالاتر از قیمت در حالت فرضی رقابت می شود. این تفاوت وزن مرده ناشی از انحصار نام دارد.

۳. بازاری که در آن سازوکار رقابت و عرضه و تقاضا قیمت را تعیین می کند، کار را به تعادل می کشاند و قیمت نیز بالاخره به مرحله تثبیت و تعادل می رسد. چنین بازاری آشکارا فرضی است و در عمل فقط مصداق های کاملاً محدود دارد.

قیمت برابر است با همان تعادل کلی دراز مدت مکتب مارشال، شامل نرخ «طبیعی»^۱ سود). در این مورد مازاد قیمت (سود) انحصاری و کسری قیمت (زیان) از همان انحصار خرید را می‌توان برآورد کرد و جابه‌جایی آنها را پی گرفت. اما مارکس با مقایسه قیمت‌های کالا با چیزی که اگر تمام آن کالاها طبق ارزش‌شان یعنی به نسبت بهای کار فروخته شود تحقق می‌یابد، گامی به جلو بر می‌دارد (دو قیمت [برای دو کالا] هر گاه نسبت‌ها میان سرمایه ثابت و هزینه نیروی کار میان شاخه‌ها [ی دو صنعت] متفاوت باشد، با یکدیگر متفاوت خواهند بود). در این مورد او نشان می‌دهد که تحت شرایط معین ارزش می‌تواند میان شرکت‌ها منتقل گردد [۲۶۱، جلد ۳، ص ۲۶۳].

این تمرین فرضی برای نشان دادن این مسئله بود که کارگران ارزش اضافی را نه فقط برای کارفرمای خود، بل برای کارفرمایانی که شرکت‌شان با کارفرمای اصلی کارگران رابطه دادوستدی دارند، تولید می‌کنند. بی‌تردید این اقدام اضافی تلویحاً راهی بود برای آن‌که سرمایه‌داری را در متن تقسیم کاری نشان دهد که به موجب آن نیروی کار کارگران تأمین‌کننده طبقه‌ای ناکارگر می‌شود. درست همان‌گونه که انگلس نشان داد که نیروهای بازار شهری می‌توانند از طریق اعمال قدرت اقتصادی، جداسازی به وجود آورند و آن را به زیر نقاب ببرند - و دقیقاً همان‌گونه که مدل ساده مارکس از ارزش اضافی حاوی این تلقی بود که حتی وقتی به کارگران معادل تمام ارزش نیروی کار آنان پرداخت شود، باز این امر وضعیتی را که کارگران ارزش اضافی برای کارفرمایان خود تولید می‌کنند می‌آفریند و پنهان می‌دارد - الگوی پیچیده‌تر

۱. نرخ طبیعی سود از نظر مکتب نوکلاسیکی آلفرد مارشال نرخ سودی است که پس از پالایش رقابتی بازار، یعنی پایان گرفتن رقابت تولیدکننده و رسیدن به مرحله تعادل، به‌طور یکسان نصیب همه تولیدکنندگان می‌شود و در واقع پاداش فرصت بازار است که در بلندمدت در همه جا یکسان می‌شود. مارکس نیز به یکسان شدن نرخ سود نظر دارد، اما برای او این یکسان شدن یک فرایند انتزاعی است، برای بیان رقابت تولیدکنندگان.

گردش ارزش، این بحث را ایجاد کرد که حتی اگر قیمت‌ها به وسیله رقابت «آزاد» میان سرمایه‌داران تعیین شود، به گونه‌ای که قیمت‌ها بتوانند پایین یا بالای ارزش نیروی کار باشد، باز هم رابطه کل ارزش اضافی برقرار می‌ماند. کارگران (به‌طور جمعی) برای سرمایه‌داران (به‌طور جمعی) کار می‌کنند [۲۱۵].

ارتباط این مسئله با واحدهای مکانی، از مالکیت ملی گرفته تا فردی، مستلزم گام دیگری در جهت الگوی گردش «نامستقیم» ارزش است. اگر بتوان گفت از آن رو که قیمت‌ها متفاوت از ارزش برآورد شده نیروی کار است، ارزش از شرکتی به شرکت دیگر گردش می‌کند، پس ارزش می‌تواند از مکانی به مکان دیگر نیز جریان یابد، زیرا محل‌های کار که آفریننده ارزش‌اند خودشان در مکان مختلف قرار دارند. بدین‌سان اگر فروش فولاد بالای ارزش کار باشد، ارزش از شرکت‌هایی که فولاد مصرف می‌کنند به مراکز ساخت فولاد منتقل می‌شود. این موضوع حتی زمانی که پای انحصار هم در میان نباشد ممکن است رخ دهد زیرا حتی در وضعیت رقابت «سودهای طبیعی» یا هزینه‌های بهره و استهلاک باید با منابع عظیم سرمایه‌گذاری در کارخانه‌های فولاد جبران شود ارزش به بخش‌هایی با «ترکیب آلی^۱ بالای سرمایه» (اصطلاح مارکس برای نوعی از تراکم سرمایه) جریان می‌یابد زیرا این بخش‌ها با نبود مبادله و برابری نرخ سود، نرخ‌های سود نازل‌تری خواهند داشت. بدین‌سان اگر مالک زمین بتواند رانت بالایی به دست آورد و این نیز بر بهای مواد غذایی تأثیر بگذارد، ارزش ممکن است از شهر به روستا منتقل شود و نشان دهد که رانت ارضی بیش از سود کارخانه‌داران شهری بوده است (به قسمت ۴ مراجعه شود).

۱. ترکیب آلی یا ترکیب اندامواره سرمایه یا ترکیب ارگانیک سرمایه Organic Composition Capital یعنی نسبت موجودی سرمایه به کار رفته به نیروی کار که در اقتصاد کاربردی به آن شدت سرمایه نیز می‌گویند. وقتی این ترکیب بالا است معنایش این است که به ازای هر کارگر مقدار سرمایه‌ای بیشتر از سرمایه متوسط به کار رفته است.

توضیح گردش ارزش‌ها با شناسایی مناطق و بخش‌های صنعتی رایج در آنها بحث را به اقتصاد منطقه‌ای می‌کشاند. یک ناحیه مانند نواحی مرکزی انگلیس یا غرب میانه آمریکا در کالاهای سرمایه‌ای با ترکیب آلی ویژه تخصص پیدا می‌کند یا ناحیه‌ای که متخصص محصولات کشاورزی است ممکن است به وسیله «جریان» یافتن بخشی از ارزش‌ها به دیگر نواحی یا از سایر نواحی به داخل، به عنوان بازنده یا برنده ارزش‌های تولیدی خود شناخته شود. از آنجا که به طور کلی الگوی مارکسیستی پیش‌بینی می‌کند جریان ارزش به سوی بخش‌هایی با ترکیب آلی بالاتر است، انتظار می‌رود که مناطق پیشرفته‌تر صنعتی از این تأثیرات بین بخشی بیشتر بهره‌مند شوند. در این مورد نظریه جریان ارزش مارکسیستی با اقتصاد متعارف، که بحث رابطه مبادله است، همخوانی دارد. نتایج کلی آن مشابه تحلیل‌های طرفداران لیست، نهادگرایان یا ساختارگرایان^۱ است که شرایط قیمت‌ها را، که متناوباً از

۱. فردریک لیست از پایه‌گذاران مکتب تاریخ‌نگرای اقتصاد آلمان در اواخر قرن ۱۹؛ مکتبی که معتقد است اقتصاد بنا به ماهیت خویش قادر به دست‌وربندی فرضیه‌های انتزاعی و کلی نیست و روش صحیح در اقتصاد بازبینی تجربه‌های تاریخی است تا از آن راه به کشف استقرایی قرآینی برای مرحله خاصی که پیش رو داریم برسیم.

اقتصاد نهادگرا، گونه‌ای از روش‌شناسی و نگرش اقتصادی است که بر نقش سازمان‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در تعیین پدیده‌های اقتصادی تأکید دارد. این بینش در اوایل قرن بیستم تحت تأثیر ویلن و میشل آغاز و به وسیله میردال توسعه یافت.

اقتصاد ساختارگرا بیشتر محصول تحقیق و نظریه‌پردازی اقتصاددانان آمریکای لاتین است. به هر حال پس از بحران ۱۹۲۹-۳۲ و پیدا شدن نقش سیاست‌های مداخله برای ترغیب تقاضا، که به طور ساختاری کاهش یافته بود و پیدایش اقتصاد کینزی پایه‌های اقتصاد ساختارگرا نهاد شد. راثول پریش اقتصاددان متخصص توسعه، وقتی به تحلیل سیاست‌های اقتصادی پراکنده آرژانتین در دهه ۲۰ و ۴۰ توجه کرد خود را موظف به یافتن مجموعه سیاست‌هایی دانست که بتواند به طور منظم ساختارهای عقب مانده را متحول کند. در اواسط دهه ۶۰ کار پریش مورد توجه جدی قرار گرفت. فور تادو ادامه‌دهنده راه

مناطق یا کشورهای توسعه یافته نشأت گرفته‌اند، بیان کرده‌اند. این رویکرد به‌عنوان یک نظریه، معتقد است که دست کم بخشی از توسعه ناموزون در رابطه با تأثیرات ترکیبی صنعتی رخ خواهد داد [۱۶۰، ۲۴۳، ۲۶۳].

اگر مجموعه وسایل امرار معاش به‌طور سیستمی در بخش‌های مختلف متفاوت باشد ارزش‌ها جریان می‌یابند. در این مورد بخشی که دارای ارزش پایین‌تر نیروی کار است، در شرایط بی‌تغییر، بالاترین نرخ ارزش اضافی را خواهد داشت. اما با توجه به تجارت و مساوی شدن نرخ سود، ارزش‌ها به سوی بخشی که در آن دستمزد بیشتری پرداخت می‌شود جریان خواهد یافت، زیرا ورود سرمایه به «بازار کار ارزان» نرخ‌های سود را تنزل خواهد داد. این پدیده‌های «مبادله نابرابر» میان کشاورزی و صنعت در داخل کشورها و میان کشورهای کم و بیش توسعه یافته برآورد شده است [۱۲، ۱۰۹]. از آنجا که جدایی نهادین بازارهای کار برای کارکرد این الگو ضروری است، به احتمال زیادتر این ضرورت بیشتر از نظر بین‌المللی است تا میان بخش‌های درون کشورها، اگرچه نیروی کار کشاورزی ممکن است به گونه‌ای قابل قبول به حد کافی از نیروی کار صنعتی شهری جدا بماند [۱۲۶]. دانش اخیر اقتصاد مارکسیستی کار در مورد وجه تمایز کارگران نخستین از کارگران ثانوی^۱ می‌تواند همانند تفاوت نژادی یا تفاوت جنسی کارگران باشد تا این که شباهت به تقسیم شهر - روستا با تقسیم بین‌المللی کار داشته باشد [۱۴۶]. به هر حال از آنجا که بسیاری از صنایع شامل هر دو گروه از کارگران هستند،

→ بود. در ساختارگرایی، مسائل فن‌شناسی، تقاضای مؤثر، وابستگی و ساختارهای مربوط به آن طرف توجه‌اند.

۱. کارگران نخستین کسانی‌اند که وابستگی‌شان به نیروی کار کاملاً جدی و دائمی است (اعم از این که سر کار باشند یا بیکار بمانند). مردان رئیس خانوار، بیشتر، از این نوع هستند. کارگران ثانوی بیشتر شامل زنان همسرگزیده می‌شود که کارشان موقت است و فرصت در بیرون از حیطه نیروی کار دارند، البته این فرصت به معنای فرصت بهتر نیست و چه بسا اجبار است.

روشن نیست که چه مقدار از این جریان ارزش جنبه منطقه‌ای یا جغرافیایی دارد. برداشت از مبادله نابرابر به‌ویژه درباره نظریه امانوئل که معتقد است کارگران دارای دستمزدهای بالاتر (آتلانتیک شمالی) از کارگران دارای دستمزدهای پایین‌تر (جهان سوم) منتفع می‌شوند یا آنان را استثمار می‌کنند، سرچشمه اختلاف نظرهایی بوده است [۱۰۹]. همانند آثار مربوط به رابطه مبادله که مبتنی بر ترکیب‌های آلی صنعتی سرمایه هستند، آن آثاری که بر اساس مبادله‌های نابرابر ناشی از دستمزدهای حداقلی قرار دارند پیش‌بینی می‌کنند که جریان ارزش‌ها به سوی مراکز توسعه یافته‌تر است و از این‌رو فرایند توسعه ناموزون را که تحت آن تفاوت وسیع‌تر می‌شود، انتظار می‌کشند.

آخرین تفسیر درباره جریان ارزش‌ها، در برخورد مارکسیست‌ها با رانت دیده می‌شود. اگر بخشی از اقتصاد به علت ترکیب آلی پایین‌تر سرمایه یا ارزش نیروی کار موجب جریان ارزش به بخش‌های دیگر شود، این جریان می‌تواند در داخل همان بخش مولد به وسیله طبقه دریافت‌کننده رانت (یا دولت) متوقف گردد. اگر رانت‌ها به حد کافی فراگیر باشند می‌توانند قیمت کالاهای آن بخش را بالاتر از قیمت متعارف تولید قرار دهند و از سودبری سایر بخش‌ها جلوگیری کنند. مارکس این الگو را در برخورد خود با «رانت مطلق» درباره طبقه زمین‌دار در آغاز نظام سرمایه‌داری به کار برد (به قسمت ۴ مراجعه شود) امانوئل معتقد است، کشورهای جهان سوم می‌توانند به وسیله اعلام رانت برای سرمایه‌های بین‌المللی متحرک که به دنبال دستیابی به نیروی کار ارزان هستند منتفع شوند [۱۰۹]. ماهیت این گونه رانت همانند قیمت دستیابی به یک محل یا یک مکان بیانگر یک تفسیر جغرافیایی است از این قطع جریان ارزش‌هاست. (هرچند همگونی‌های غیر منطقه‌ای مانند جواز امتیاز مالکانه، نیز می‌تواند وارد بحث شود).

رانت‌های منطقه‌ای به عنوان پایه‌ای برای برخی تعارض‌های بین‌المللی یا

بین منطقه‌ای (شهری - روستایی) مهم به نظر می‌رسند. استخراج معادن در آفریقای جنوبی موردی است که رانت‌های منابع و رانت‌های دست‌یابی به بهره‌کشی فوق‌العاده از نیروی کار را دربرمی‌گیرد. در مورد نفت عوامل موقت و درازمدت کاملاً از حیث تاریخی از هم تشخیص داده نشده‌اند، اما نوشته‌هایی وجود دارد که مناطق و کشورهای تولیدکننده نفت را بهره‌مند از رانت بر ارزش‌هایی می‌داند که در صورت عدم استفاده به گونه‌ای دیگر به خارج «جریان» می‌یافتند [۳۴].

توسعه ناموزون: برخوردهای اخیر

مارکسیست‌ها برای توضیح فراز و فرود مناطق یا شهرها در داخل کشورهای سرمایه‌داری چند شیوه برخورد دارند. برخی‌ها بر روی صنایع در نواحی مختلف و تأثیر آنها بر مناطق متمرکز می‌شوند. دیگران توجه خود را بر خود شهرها یا مناطق و مراحل توسعه آنها معطوف می‌دارند. قبل از ورود به این تجزیه و تحلیل‌ها، بحث کلی موضوع از نظر مکانی (و زمانی) ضروری است.

۱-۳- بحث‌های کلی

۱-۱-۳- قطب‌گرایی در مقابل برابری

نظریه توسعه ناموزون، رشد شهر و جریان ارزش در بخش پیشین، این سؤال را به میان آورد که آیا برای توسعه نابرابر «قانونی» وجود دارد یا نه. تجزیه و تحلیل مسئله نشان می‌دهد که ممکن است گرایش‌هایی در جهت تمرکز شهری، در جهت جریان ارزش، در جهت تراکم بیشتر سرمایه یا مناطق «توسعه یافته» و به‌طور کلی در جهت نابرابری بیشتر منطقه‌ای و سایر الگوها وجود داشته باشد. به‌ویژه اقتصاد نوکلاسیک اصل را بر حرکت سرمایه و نیروی کار مهاجر به سمت مناطق با بازده بالاتر و عامل برابری

قیمت از طریق مبادله می‌گذارد و گرایش به سوی برابری بیشتر بین منطقه‌ای را پیشنهاد می‌کند. در نظر نخست به نظر می‌رسد این دو الگو دو پیش‌بینی متفاوت درباره تفاوت‌های منطقه‌ای دارند.

با وجود این، مسئله به این سادگی نیست. اقتصاد سیاسی مارکسیستی نیز گرایش‌ها به سوی برابری از طریق رقابت را تأیید می‌کند، هرچند آنها را تنها گرایش «واقعی» سرمایه‌داری نمی‌داند. نگرش مارکسیستی [طرفدار] رخنه ناموزون سرمایه در مناطق ناسرمایه‌داری پیشین نیز معتقد است وقتی سرمایه فتوحات خود را گسترش داد، پایان احتمالی نامطلوبی خواهد یافت. بدین سان ممکن است تمایل ساده‌ای برای همگرایی یا قطب‌گرایی میان مناطق وجود نداشته باشد. تحلیل‌های مارکس بر تعارض بی‌وقفه میان نیروهایی که در راستای نابرابری فضایی بیشتر هستند و نیروهایی که در جهت برابری کار می‌کنند، در مقیاس بین‌المللی یا بین مناطق یا ابرشهرهای یک کشور، تأکید می‌گذارد.

بسیاری از تحلیل‌گران مارکسیست توجه خود را به گرایش به سوی قطبی کردن معطوف داشته‌اند. برخی به اصل توسعه ناموزون به عنوان عامل سبب ساز خودبه‌خودی متوسل شده‌اند. دیگران بر الگوی علیت انباشت که به وسیله میردال [۲۷۹]، هولاند [۱۹۸، ۱۹۹] و «نظریه پردازان وابستگی» [۴۹، ۱۲۷، ۱۴۰] مطرح شد، تکیه کرده‌اند. این نظریه‌ها ناهمگونی فزاینده‌ای را که در آن منطقه «توسعه یافته‌تر» سلطه مالی را با تفوق صنعتی و تکنولوژی درهم می‌آمیزد، مطرح می‌کند. برای کاربرد این بحث در مورد سکونت‌گاه‌های ویژه شهری و منطقه‌ای مراجعه کنید به [۲۰۶، ۴۰۰].

یک استدلال جدید، قطب‌گرایی را به وسیله ساز و کارهای وابسته به مقیاس بازار توضیح می‌دهد. در سطح ملی، دستمزدهای بالا، برای تولید [کالاها و خدمات] مصرفی بازار ایجاد می‌کند و تولید در مقیاس وسیع و سودآوری بیشتر را امکان‌پذیر می‌سازد. امین استدلال کرده است که این

سازوکار علت ناهمخوانی میان مناطق دارای رشد «خود مرکز» (یعنی آنها که بازارهای خود را به وجود می آورند) و مناطق تخصیص یافته به صادرات یا «بیرون از مدار» است. این ساز و کار به وسیله امکان انتقال ارزش (مبادله نابرابر) به منطقه‌ای که دارای درآمد بالاست تکمیل می شود [۱۲].

این تحلیل در نگرش‌های مربوط به روابط میان کشورها و قاره‌ها مؤثر است، هرچند مصون از انتقادهایی چند نیست [۱۲، ۳۹۹]. کاربرد آن در کشورها به دلیل فرضیه‌هایش درباره ناهمگونی دستمزدها، دست‌کم در دوره‌هایی که به خاطر رخنه کامل سرمایه‌داری تولید داخلی و بازارهای کار یک شکل بوده‌اند، درست روشن نیست. کاربرد آن در مورد ایالات ساحلی کانادا مورد بحث بوده است و در آمریکا این الگو ممکن است در اواخر قرن نوزدهم مصداق می داشته است، ولی امروزه کمتر مورد قبول است [۹۳، ۱۲۶].

اما نگرش‌های مارکسیستی درباره ساز و کارهای خاص همواره متوجه قطب‌گرایی نیست. یک تحلیل متقابل نیز ریشه در تحلیل مارکسیستی بازارهای کار و «ارتش ذخیره» دارد. این تحلیل تأکید دارد که «مناطق عقب‌افتاده» به ویژه برای سرمایه مفیدند. آنها ذخیره‌ای از نیروی کار قابل بهره‌کشی فوق‌عادی (هزینه کم، اما مولد) در اختیار دارند. این، می‌تواند در مورد مناطقی که در آنها قبلاً برده‌داری یا وابستگی پیشا سرمایه‌داری وجود داشته [۱۲۰، ۱۹۱، ۲۴۲، ۲۸۹] یا عوامل سیاسی یا فرهنگی آنها را به عنوان «مستعمرات داخلی» عقب‌نگاه داشته، یا در آنها صنایع منسوخ زوال یافته است، مصداق داشته باشد [۱۹۳، ۲۶۶، ۲۹۳، ۳۷۱، ۳۷۲]. ممکن است سرمایه‌داران به منظور حفظ نیروی کار ارزان از نهادهای سیاسی که این مناطق را عقب‌مانده نگاه می‌دارند، پشتیبانی کنند. مانند، مناطق جنوب ایالات متحده پس از جنگ داخلی و شمال شرقی برزیل [۸۶، ۱۳۶]. اما این امکان هم وجود دارد که این مناطق شروع به جذب سرمایه کنند، به گونه‌ای که دست‌کم

یک هم‌گرایی محدود را امکان‌پذیر سازند. برعکس، ممکن است مناطقی صنعتی به مراکز سازماندهی کار تبدیل شوند که خود منجر به دستمزدهای بالا و ایجاد سدهایی در برابر برخی از انواع بهره‌کشی می‌شوند (مقررات اتحادیه کار، کنترل‌های زیست محیطی). در این مورد ممکن است کارخانه‌ها به بیرون مهاجرت کنند [۴۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۶، ۲۶۸].

بحث دیگری هم درگیر است که آیا یک منطقه عقب‌مانده می‌تواند به مرکزی با دستمزدهای بالا تبدیل شده از سایر مناطق پیشی بگیرد. پری و واتکینز معتقدند که این امر در عصر «دگرگونی‌های فن‌شناختی و اجتماعی» میسر است، زیرا مناطق تازه توسعه یافته دارای نهادهای محلی و زیربنای کاری هستند که کمتر با فعالیت‌های رو به زوال جاری پیوند خورده‌اند و به این دلیل احتمال زیادی وجود دارد که به‌عنوان مراکز جدید فعالیت‌های تولیدی سربرآورند. گوردن تا حدودی با این حکم موافق است، اما معتقد است این برتری ممکن است موقتی باشد، چون این مناطق خود احتمالاً به وسیله نهادهای انعطاف‌ناپذیر و نیروی کارگران به «بار تحمیلی» تبدیل می‌شوند [۱۴۷]. اخیراً شماری از نویسندگان نظر داده‌اند که مراکز سابقاً صنعتی ممکن است به علت حرکت سرمایه به سوی دیگر مدتی را کد بمانند. گودمن [۱۴۳] از «چرخش منطقه‌ای» صحبت می‌کند و والکر [۳۸۵] از «ذخیره» مکان‌ها (در قیاس با ذخیره نیروی کار). علاوه بر این صرف نظر از فرجام مکان‌های ویژه، این حقیقت که تحرک سرمایه بیش از کارگر است می‌رساند که توسعه ناموزون فرایندی است که خود به زیان نیروی کار به جریان می‌افتد [۳۷۱، ۳۷۲].

این استدلال‌ها فرض می‌گیرند که سرمایه‌داران الزاماً منطقه‌ای با دستمزدهای اندک را ترجیح می‌دهند. این موضوع همواره مصداق ندارد. در برخی از صنایع پرسود، شرکت‌های بزرگ غالب ممکن است به دستمزدهای بالا یا شرایط مطلوب کار به‌عنوان استانداردهای صنعتی تن در دهند یا از آن

دفاع کنند، زیرا این امر بهره‌وری را بهبود می‌بخشد یا حداقل مانع از رقابت شرکت‌های کوچک می‌شود [۲۵۱]. بدین سان اگر چه «چرخش»، سازوکار حائز اهمیتی است، اما همیشه رخ نمی‌دهد.

نگرش تعمیم‌یافته نظریه‌گرایش‌ها به سوی قطب‌بندی یا برابری، یک پیش‌بینی واحد را به دست نمی‌دهد. در نتیجه بسیاری از نوشته‌های اخیر مارکسیستی درباره توسعه نابرابر منطقه‌ای توجه خود را به شرایط مشخص تاریخی و به این امر که دستیابی به گرایش رایج‌تر باید تجربی باشد معطوف داشته‌اند. تحلیل تاریخی خاص مستلزم تحلیل قبلی این مسئله است که چگونه انباشت گاه به گاه نابرابر است. یک برخورد نظری در این مورد، خود را بر مسئله «امواج بلند» در انباشت متمرکز ساخته است که به خصوص در این تحلیل، تعیین‌کننده است.

۲-۱-۳- ناموزونی زودگذر و چرخه‌های درازمدت

انباشت، فرایندی یکنواخت در زمان نیست، چه رسد به این که فرایندی هموار در مکان باشد. انباشت سرمایه با طی مراحل یا «چرخه‌های دراز مدت»، دوران‌های متناوب رشد بیشتر یا کمتر یا دوران‌های رونق و بحران و به وسیله شکل‌های گوناگون سرمایه‌گذاری و سامان‌های اجتماعی مربوطه در دوره‌های مختلف صورت می‌گیرد. در سال‌های ۱۹۲۰ کندراتیف امواج شکوفایی و رکود نیمه قرن را مربوط به قیمت‌ها و حرکت‌های پولی می‌دانست. تروتسکی دستوربندی او را به عنوان دستوربندی بیش از حد مکانیکی مورد انتقاد قرار داد [۸۰]. بعداً شوپیتز چرخه‌ها را به نوآوری‌های تکنولوژیک نسبت داد. کینز به جای سرنوشت باوری چرخه‌ای، تئوری خوش‌بینانه کنترل اقتصادی را جانشین کرد. کینز معتقد بود که حتی اگر نوآوری‌ها و سرمایه‌گذاری‌های صنعتی به موقع با هم جمع شوند، دولت می‌تواند سایر بخش‌های اقتصادی را به فعالیت وادارد یا هزینه‌های خود را

گسترش داده رکود را جبران کند و نیازی به چرخه‌های بیشتر در کل تولید و اشتغال نیست [۳۳۰]. در سال‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ هنگامی که سیاست‌های کینزی قادر به افزایش اشتغال، بی آن‌که به تورم بینجامد نشدند، جستجو برای آن عناصر چرخه‌ای که برای کنترل کینزی بسیار نیرومند بودند، از سر گرفته شد. بازگشت علاقه مجدد به چرخه‌های درازمدت شامل گونه‌های نامارکسیستی و مارکسیستی است [۱۴۸، ۴۰۷، ۴۴۳]. هر دو گروه معتقدند که در دوران شکوفایی یک رشته سرمایه‌گذاری‌ها سودآوری‌های یکدیگر را تقویت می‌کنند و برای سرمایه‌گذاری بیشتر، مزادهایی به وجود می‌آورند. دوران نزول با فقدان چنین سرمایه‌گذاری‌های متقابل تقویت‌کننده‌ای مشخص می‌شود.

برخی از نظریه‌های مربوط به چرخه‌های درازمدت توجه خود را تقریباً به‌طور کامل بر روی تکنولوژی سرمایه‌گذاری متمرکز کرده‌اند. در انقلاب صنعتی، صنعت نساجی، در چرخه دوم راه آهن و دستگاه‌های بخار، در چرخه سوم پیشرفت‌های صنعت برق، شیمی و متالوژی و در چرخه چهارم کاربردهای پتروشیمی، شومپتر استدلال می‌کرد که برداشت‌های کارفرمایان از نوآوری‌ها رونق را برقرار می‌سازد که به وسیله گسترش اعتبار به آن کمک رسانده می‌شود. اتمام فرصت برای نوآوری‌های تازه نقطه برگشت را شکل می‌دهد. سرمایه‌گذاری‌ها از آن به بعد کلیدی‌اند و رقابت را افزایش داده و سودها را پایین می‌آورد. کساد طولانی، پیش از آن‌که خلاقیت‌های جدید به مقدار کافی گرد آیند تا کارفرمایان آنها را به هم بپیوندند، به دنبال آن از راه می‌رسند.

تئوری‌های مارکسیستی بر لزوم نهادهای اجتماعی تأکید دارند که با تأثیرگذاری دیالکتیکی متقابل بر فن‌آوری‌ها شرایط شکوفایی درازمدت را ایجاد کنند. بازارهای کار و کالا باید برای امکان انباشت عمل کنند، ثبات سیاسی باید حفظ شود، سازمان خانواده طبقه کارگر باید برای تأمین نیروی

کار جان سالم بدر ببرد و جز آن. دیوید گوردن این را «ساختار اجتماعی انباشت» می نامد. او می گوید بحران های چرخه درازمدت، گذار سرمایه داری از مراحل مختلفی را نشان می دهد که هر یک از آنها با ثبات یک چنین ساختار اجتماعی مشخص شده است. بحران ها زمانی پدید می آیند که نهادها در نتیجه تعارض های داخلی فرو می پاشند. چرخه ها تمایل به طولانی بودن دارند، زیرا برای شکل گرفتن مجموعه ای تازه و استوار از ساختارهای اجتماعی گذشت سالیان درازی ضروری است. این فقط در ازای ویژه چرخه نیست که اهمیت دارد بل امر مهم این است که «زمانی که کارخانه آغاز به متلاشی شدن می کند، باید پارچه نهادی کاملاً جدیدی نیز از نو بافته شود [۱۴۸]». مفهوم مشابه آن «ساختار انتظام بخشی» است که آگلیتا [۵] مطرح می کند و نیز آنچه واکر «مجموعه رشد» می نامد [۳۹۵]. دستوربندی مربوط به بحث در نظریه ارزش مارکسیستی دوران رشد را به منزله هم زمانی تاریخی می بیند که با غلبه خنثی کننده ها بر گرایش به کاهش نرخ سود، مشخص می شوند. گرایش افت در نرخ سود به عنوان نیروی مسلط دوباره پدید می آید و بحران به وقوع می پیوندد. طبقه سرمایه دار تلاش می کند سرمایه گذاری ها را تجدید ساختار دهد و دوباره شرایط را برای سودآوری ایجاد کند. این چنین تجدید ساختاری شامل کوشش در راه کاهش سطح زندگی کارگران و جذب دارایی های سرمایه گذاران ورشکسته در فعالیت های به جا مانده است. این امر ممکن است شرایطی را برای بالا رفتن نرخ سود و شکوفایی جدید فراهم آورد، هر چند که امر حتمی نیست. این فرایند تجدید ساختار در تحلیل های منطقه ای دوران اخیر، به ویژه حائز اهمیت است.

۲-۳- ساختار شرکتی و مکان یابی صنعتی

در یکی از نگرش های مارکسیستی اخیر درباره توسعه ناموزون عناصر موقتی مهم تلقی شده اند. مرکز توجه، تاریخ مکان گیری فعالیت های اصلی

صنعتی و مالی است که در چرخه‌های درازمدت «مجموعه‌های رشد» مسئله اصلی‌اند. این نگرش ساختار بازارها و بنگاه اقتصادی را به تصمیمات سرمایه‌گذاری و مکان‌یابی در اوضاع و احوال چرخه درازمدت مرتبط می‌سازد. این نگرش به دلایل چندی تازگی دارد. در آن جزییات دقیق درباره تصمیم‌گیری «اقتصاد خرد» شرکتی بیشتر از آنچه در آثار اولیه مارکسیستی به صورت نمونه‌وار وجود داشت ارائه شده است. تأکید بر این مسئله شده است که نهادها چگونه سازمان می‌یابند، تا انباشت را امکان‌پذیر کنند. در مقایسه با نظریه مکان‌یابی نوکلاسیک که کارخانه را واحد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد، این تحلیل بر شرکت یا گروه چند شرکتی متمرکز است. فرضیه نوکلاسیک نیز، مبنی بر فهرست ثابت تکنولوژی‌ها و فرایندهای کار که می‌تواند در صورت فراهم بودن منابع در هر کجا به کار برود می‌شود.

آن مارکوزن فراز و فرود تمرکز منطقه‌ای در صنایع با دستمزد بالا، مشاغل دفاعی و استخراج معادن در غرب میانه آمریکا و «شهرهای شکوفا»ی غرب را تحلیل کرده است. او در مورد قبلی، تأثیر متقابل میان ساختار بازار انحصار چندجانبه و «چرخه سود» یا «چرخه تولید» را نشان می‌دهد [۲۵۱]. در یک نظریه نوکلاسیکی درباره این چرخه، صنایع جدید به وسیله سودهای بالا (یا «رانت‌های نوآوری») که نصیب شرکت‌هایی می‌شوند که تولیدات جدید یا فرایندهای جدید تولیدی را عرضه می‌کنند، مشخص شده‌اند. بازده‌های بالا به شرکت‌ها اجازه می‌دهد تولیدات خود را به سرعت گسترش دهند و تازه نفس‌ها را به میدان آورند. احتمالاً گسترش و رقابت بازارها را اشباع می‌کند و تولیدکنندگان را تحت فشار قرار می‌دهد و نرخ‌های سود به سطح «عادی» باز می‌گردد. [۳۹۱] اما پیامد دیگری هم امکان‌پذیر است: پیدا شدن تعداد کمی از شرکت‌های انحصاری چندجانبه که بر تولید مهار می‌زنند و این کار نیز به آنان اجازه می‌دهد که به سودهای کلان بی‌رقیب یعنی «رانت‌های انحصاری» دست یابند. این کنترل می‌تواند مدت

مدیدی ادامه یابد تا زمانی که تولید جدید یا تغییرات در فرایندهای تولید سلطه انحصاری را تضعیف کند و رقابت دوباره آغاز شود [۲۵۱].

دیگر این که شکل انحصاری چرخه سود، آماده برقرار شدن در تولیداتی است که در مرکز موج بلند انباشت قرار دارند. گاه حالت انحصاری به وسیله یک بنگاه و گاه مشترکاً به وسیله بنگاه های وارد در یک صنعت کشور، مانند صنایع نساجی انگلیس در دوران اولیه، شکل می گیرد. مارکوزن چرخه سود را به صعود و سقوط سلطه صنعتی منطقه ای مربوط می سازد. انحصارهای چند جانبه غالباً تولید را در منطقه «زادگاه» متمرکز می کنند. تمرکز مکانی، کنترل را آسان می سازد. سیاست های قیمت گذاری (مثلاً قیمت گذاری فولاد صرف نظر از آن که در کجا تولید می شود، در لحظه ای که از پترزبورگ به کشتی حمل می شود) برای منطقه اصلی برتری هزینه ای دارد. اعمال قدرت صنعتی بر حکومت های محلی - مثلاً مالیات ترجیحی یا قوانین محیط زیست که در دسترس تولیدکنندگان مناطق دیگر نیست - غالباً سودهای ویژه ایجاد می کند [۲۵۱، ۲۵۲].

منطقه محلی قبل از هرچیز از درآمدهای انحصاری منتفع می شود. بخشی از آن به «رانت انحصاری زمین» سرازیر می شود (نگاه کنید به فصل چهارم). بخشی دیگر به عنوان درآمدهای مالیاتی محلی تقسیم می شوند. دستمزدها ممکن است در بخشی چند قطبی، یا به علت اتحاد کارگران یا جلوگیری از اتحاد آنان بالا رود. وقتی که رقابت میان مشاغل، نیروی کار را جذب فعالیت های دیگر محلی می کند، ممکن است دستمزدها بهبود یابند و «نوسان دستمزدها» پدید آید. اما قدرت صنعت، منطقه را به علت ممانعت عمده دولت محلی از ورود مراکز قدرت جدید یا ناتوانی سایر صنایع در رقابت با صنعت ارشد در جریان دسترسی به منابع محلی، برای صنایع دیگر نامطلوب می سازد. رانت های انحصاری زمین و نوسان دستمزدها به تنهایی سایر صنایع را دلسرد می کنند. حتی ممکن است ساختار خانواده به وسیله

صنعت مسلط تغییر شکل بدهد. این تخصیصی شدن، منطقه را در برابر رکود آسیب‌پذیر می‌کند. اگر صنعت مسلط شروع به افول کند، بنابر نظریه «ضریب فزاینده‌گی پایه‌ای»^۱ این امر بر سایر فعالیت‌ها نیز تأثیر می‌گذارد، اما حتی صرف‌نظر از این، تخصیصی شدن ممکن است بر توانایی منطقه برای یافتن فعالیت‌های «پایه‌ای» جدید تأثیر بگذارد [۲۵۱، ۲۵۲].

مارکوزن وقتی درمی‌یابد که چرخه کامل برای نوسازی سریع سیستم‌های کهنه تسلیحاتی شتاب می‌گیرد، منطق چرخه‌های سود را در مورد صنایع دفاعی و صنایع الکترونیک مربوط به آن، به کار می‌برد [۱۶۳]. چرخه رونق و کساد در مورد مجتمع‌های معدنی حتی سریع‌تر است. توسعه آغازین ممکن است رانت‌های فوق‌العاده بالایی را برای منابع ایجاد کند. اما سلطه یک صنعت و دریافت‌کنندگان رانت مربوط به آن حتی خیلی پیش از شهر ویژه صنعتی، گوناگون‌سازی را دشوار می‌کند. اگر بازارها یا عرضه تحلیل بروند، ممکن است گزینه پایه‌ای دیگری برای آن وجود نداشته باشد [۲۵۰].

بری بلوستن و بنت هریسون نهادهای انحصاری در نیوانگلند را در چارچوب منطقه‌ای تجزیه و تحلیل می‌کنند [۴۰، ۱۷۴، ۱۷۵]. افت صنایع نساجی، کفش و صنایع کهنه‌تر برق که در چرخه‌های پیشین دارای قدرت انحصاری چند جانبه بودند و نیز گسترش خدمات، الکترونیک و سایر صنایع سبک، نوع شغل‌های موجود را تغییر داده‌اند. مردها کمتر شغل پیدا می‌کنند و

۱. نظریه ضریب فزاینده‌گی یا ضریب تکاثر یا بس‌شمار بیانگر این رابطه است (از راست بخوانید):

افزایش در درآمد = (افزایش در سرمایه‌گذاری (یا افزایش پایه سرمایه) \times $\frac{1}{\text{میل نهایی به پس‌انداز}}$ چون میل نهایی به پس‌انداز کمتر از ۱ مثلاً ۰/۲ است، (یعنی ۲۰ درصد از درآمدهای اضافی پس‌انداز و ۸۰ درصد بقیه مصرف می‌شود) پس $\frac{1}{\text{میل نهایی به پس‌انداز}}$ از عدد ۱ بیشتر می‌شود (در مثال ما معادل ۵ است) به این ترتیب ثابت می‌شود (با اصول ریاضی و با استدلال منطقی اقتصادی که هر مقدار افزایش در پایه سرمایه یا در مقدار سرمایه‌گذاری جدید که به اقتصاد وارد شود درآمد را چند برابر (در مثال ما ۵ برابر) زیاد می‌کند. این امر به واقع به خاطر دست به دست شدن درآمدها پس از کسر پس‌انداز، از طریق مصرف ایجاد می‌شود.

زنان بیشتر. شغل‌ها بیش از پیش در خارج از شهرهای قدیمی‌تر مکان می‌گزینند. و صرف‌نظر از برخی شغل‌های فنی، شغل‌های جدید بر خلاف شغل‌هایی که جانشین‌شان شده‌اند گرایش به دستمزد پایین‌تر، کوتاه‌مدت و نیمه وقت دارند.

این تغییرات تا حدی بر حسب چرخه‌های سود یا تولید قابل توجیه‌اند. در مثل صنایع نساجی و کفش‌سازی در ابتدا به وسیله اعمال سیاست تعرفه‌ای و ماشین‌های استجاری کفش‌دوزی که حافظ امتیازات محلی بودند، موقعیتی انحصاری داشتند، اما انحصار ضرر می‌دید. اما بلوستن و هریسون نبود شغل‌های بهتر را به ساختار بزرگ و چند وجهی شرکت‌ها مربوط می‌دانند [۴۰]. این شرکت‌ها اغلب کارخانه‌هایی را که زیر کنترل شرکت‌های تک کارخانه‌ای امکان ادامه حیات دارند را تعطیل و کل تولید را برای حفظ قیمت ثابت برای انحصارهای چند جانبه محدود می‌کنند. آنها ممکن است کارخانه‌های مهمی را برای رهایی از سروکار پیدا کردن با اتحادیه‌های قدرتمند ببندند. آنها ممکن است دارای ساختار درونی مالی هماهنگ با افزایش رقم‌های رشد باشند که علیه عملکرد مداوم سرمایه‌گذاری‌های قابل اطمینان، اما ناچشمگیر، تبعیض قائل شود. شرکت‌ها ممکن است راه‌هایی برای دستیابی به دارایی واقعی به دست آورند و از آنها برای کاهش فشارهای مالیاتی یا منسوخ شدگی‌ها استفاده کنند. بدین سان بسیاری از تعطیل شدن‌های کارخانه‌ها، به ویژه در نتیجه ساختار نهادی شرکت‌های بزرگ، ایجاد می‌شوند. استدلال بلوستن و هریسون مانند مارکوزن مبتنی بر آن است که ساختار نهادی انحصارها، بیش از کارکرد بازارهای آزاد، عنصر کلیدی در تغییرات اخیر منطقه‌ای به‌شمار می‌آید (تحلیل‌های موازی از منطقه دیترویت در مطالعاتی که درباره ساختار نهادی صنعت خودروسازی و شرایط محلی آن به تفصیل انجام گرفته، وجود دارد) [۷۹، ۱۹۳، ۲۴۰].

مطالعات دورسین میسی و ریچارد میگان درباره مکان در انگلیس نیز

نهادهای صنعتی را در متن چرخه‌ای می‌بیند. آنها توجه خود را بر تلاش‌های سرمایه به منظور تجدید ساختار خود در رودررویی رقابت خارجی و افت نسبی در انگلیس، متمرکز ساخته‌اند. شرکت‌های انگلیسی (و دولت) راهبردهایی را برای تجدید ساختار بخش‌های صنعتی پذیرفتند که بیشتر آنها مبتنی بر کاهش اشتغال بود. میسی و میگان الگوهای منطقه‌ای فقدان شغل را بر اساس سه راهبرد عمده و تأثیرات محلی آنها در بحران تاریخی ویژه توضیح می‌دهند [۲۶۶، ۲۶۸].

تشدید استثمار، «برای افزایش بهره‌وری کار بی سرمایه گذاری عمده جدید یا تجدید سازمان اساسی روش تولید، تغییراتی طرح ریزی شده است» [۲۶۸]. از آن جمله‌اند: سرعت بخشیدن به کار، تغییرات در قواعد کار و کاهش کارکنان به منظور افزایش سود و رقابت از طریق کاهش هزینه‌ها، این امر در تعدادی از صنایع که در آن واحدهای کوچک به تولیدهایی پابرجا اشتغال داشتند، بارزتر بود. در این صنایع اشتغال کاهش یافت، در حالی که درآمد نسبتاً ثابت ماند. با تجدید سازمان مناطق کار و وظایف خاص، بهره‌وری بالا رفت. در نتیجه بیکاری در بسیاری از مناطق شیوع یافت.

سرمایه‌گذاری و دگرگونی فنی، بیکاری می‌تواند «در وضعیت سرمایه‌گذاری‌های عظیم رخ دهد که غالباً مربوط به دگرگونی در روش تولید است» (مثلاً اتوماسیون). تجهیزات جدید ممکن است به نیروی کار کمتر نیازمند باشد. تجهیزات جدید با مقیاس روزافزون تولید، ممکن است سرانه تولید را برای هر کارگر حتی بی [استفاده از] روش‌های نوین افزایش دهد. این عامل در شماری از صنایع سرمایه‌بر که شرکت‌های بزرگ در آنها قادر به حفظ منابع پولی برای سرمایه‌گذاری‌های جدید بودند (برعکس شرکت‌های کوچک که متکی بر ژرفش^۱ بودند) حائز اهمیت بود. برای آنها، همانند

۱. ژرفش یا Intencification، وقتی است که یک بنگاه تولیدی مقدار سرمایه به ازای هر

شرکت‌های نیوانگلند، جایگزین ساختن کارخانه‌ای که سود اندک داشت خوشایندتر از تجدید سازمان آن بود. تأثیرات منطقه‌ای عظیم بود: در برخی نواحی اشتغال افزایش یافت، اما در برخی نواحی دیگر موجب کاهش‌های شدید شد. هر چند ماشین‌های جدید ممکن است در محل‌های قدیمی نصب شوند، اما غالباً در محل‌های جدید کار گذاشته شدند و همراه با آن کارخانه‌های قدیمی بسته شدند. [۲۶۸]

عقلایی کردن، «کاهش صرف در کل ظرفیت» از طریق جمع و جور کردن تجهیزات سرمایه‌ای همراه با بیکاری فوری در نیروی کار یا تعطیل کارخانه. «نبود سرمایه‌گذاری کلان مجدد در کارخانه یا خرید دستگاه‌ها یا ساختمان کارخانه جدید». این اقدامات در مورد شماری از صنایع که آشکارا اضافه ظرفیت داشتند به مرحله اجرا درمی‌آمد. گاه کارخانه‌های کوچکی که مالک‌شان شرکت‌های بزرگ بودند، تعطیل می‌شدند و این به‌ویژه پس از ادغام پیش می‌آمد. برخی ورشکستگی‌ها نیز پدید آمد. به نظر می‌رسید که شهرهای صنعتی قدیمی‌تر، به‌ویژه در این فرایند به شدت ضربه خورده‌اند [۲۶۸].

میسی و میگان در تحلیل‌های خود می‌گویند جابه‌جایی نسبی اشتغال از شهرهای قدیم به «مناطق توسعه» تنها مسئله «مغازه‌های فراری»، دگرگونی قواعد کار یا رقابت در دستمزد نیست. دستمزدها و انگیزه‌های توسعه می‌تواند کارخانه‌هایی را که مشاغل خود را از راه عقلایی کردن یا ژرفش از دست داده‌اند زیر نفوذ بگیرد، اما در این صورت پیوند پیچیده‌ای میان راهبردهای تجدید ساختار و تأثیرات محلی به‌وجود خواهد آمد.

مطالعات میسی و میگان، هریسون و بلوستن و مارکوزن در درجه اول مربوط به صنایع است. عوامل مشابه نهادی و انحصاری ممکن است بر مراکز

مالی و شرکتی تأثیر بگذارد. استیفن هایمر رشد شهرهای مرکز فرماندهی را در ارتباط با رشد شرکت‌های چند ملیتی دارای سلسله مراتب می‌داند [۲۰۲]. چندلر و ردلیچ سه سطح تصمیم‌گیری و سیاست را مشخص کرده‌اند: کارکردهای روزانه مدیریت تک کارخانه در چارچوب سیاست‌های شرکت بزرگ. هماهنگی کارکردهای محلی در سطح اداره حوزه و بالاخره مدیریت سطح عالی که هدف‌ها و چارچوب‌ها برای سطوح پایین‌تر تعیین می‌کند [۶۰]. هایمر «ارتباط نزدیک میان مرکزیت کنترل در درون شرکت و مرکزیت کنترل در داخل اقتصاد بین‌المللی» را پیشنهاد می‌کرد [۲۰۲].

در برداشت هایمر سطح پایین‌تر مدیریت و تولید، خود، «همساز با کشش نیروی انسانی، بازار و مواد خام» در سراسر جهان پراکنده می‌شود. سطح متوسط فعالیت‌ها در مراکز منطقه‌ای جایگیر می‌شود. این امر به کارگران یقه سفید، سیستم‌های ارتباطات و اطلاعات نیازمند است: «چون شرکت‌های متعلق به صنایع مختلف خواست‌های مشابه دارند، این گرایش را نیز دارند که ادارات هماهنگ‌کننده خود را در همان شهر مستقر کنند» و این فعالیت‌ها از نظر جغرافیایی بیش از خود تولید متمرکزاند. سرانجام اداره مرکزی باید نزدیک به بازارهای پایتخت، رسانه‌های جمعی، دولت‌ها و نزدیک به یکدیگر در چند پایتخت عمده جهان مانند نیویورک یا توکیو استقرار یابند [۲۰۲، نیز به ۷۰، ۹۵، ۴۰۴]. بدین ترتیب به نوشته هایمر:

«تخصص جغرافیایی که بازتاب‌دهنده سلسله مراتب تصمیم‌گیری شرکت و تقسیم حرفه‌ای کار در یک شهر یا منطقه خواهد بود، بستگی به کارکرد آن در سیستم اقتصاد بین‌المللی دارد... شهروندان شهرهای پایتخت دارای بهترین مشاغل خواهند بود - که آدم‌ها و پول‌ها را در بالاترین سطوح و برنامه‌ریزی رشد و توسعه تخصیص داده بالاترین میزان پاداش را دریافت خواهند داشت.» [۲۰۲]

هایمر استدلال می کند که این ارتباط مربوط به ساختار های نهادی است و نه مربوط به فن شناسی. فن شناسی خواستار وابستگی متقابل است نه الزاماً ساختار سلسله مراتبی.

«پیوندهای ارتباطی می تواند در چارچوب شبکه ای که هر نقطه آن مستقیماً با بسیاری از نقاط دیگر مرتبط است و ارتباط جانبی و عمومی را امکان پذیر می کند، تنظیم شود. این فن شناسی نیست که نابرابری ایجاد می کند، بیش از آن، این سازمان است که ناموزونی حقوقی آیین واره را بر استفاده از ابزار ذاتاً موزون ارتباطات، تحمیل می کند» [۲۰۲].

۳-۳- مناطق و شهرها در نظام سرمایه داری پیشرفته

بررسی های پیشین متوجه مکان یابی فعالیت های خاص بود. اما سرمایه گذاری ها در محل های مختلف بر ساختار های اجتماعی و اقتصاد منطقه ای تأثیر می گذارند. هر چند این ساختارها را نمی توان به سادگی از رشد جاری صنایع یک منطقه باز خواند. میسی درباره یک استعاره زمین شناختی توضیح می دهد:

«گردش پی در پی انباشت لایه های از رسوب صنعتی را در فضایی جغرافیایی ته نشین می سازد. این رسوب هم کارخانه ها را و هم انسان ها را شامل می شود. کیفیت های این دومی که در یک دور ته نشین شده است در آغاز دور بعدی از اهمیت اساسی برخوردار می شود» [۳۹۸، ص ۱۹۷، با تفسیر ۲۶۷، ۲۶۹].

ساختار های اجتماعی منطقه ای در این فرایند حائز اهمیت اند. میسی خاطر نشان می سازد:

«ساختار های اجتماعی گسترده تر جامعه محلی، الگوهای متغیر مصرف، تجدید ساختار اشکال فضایی جو متغیر ایدئولوژیکی ملی و سیاسی و الگوهای بازاری، تفاوت گذاری فرهنگی و

جغرافیایی... همراه با تغییرات در مناسبات اجتماعی تولید، هم در تعیین الگوی جامع ساختار طبقاتی و هم ویژگی‌های تفضیلی تر درونی آن طبقات» [آمده در ۳۹۸، ص ۱۹۷].

این‌ها به نوبه خود در شکل و مکان امواج آینده انباشت تأثیر می‌گذارند. میسی و میگان این دستوربندی را برای بررسی جابه‌جایی‌های سرمایه‌گذاری میان مناطق، در تاریخ انگلیس [۲۶۸] به کار می‌برند. کار مشابهی در فرانسه [۲۱۹، ۲۳۱] انجام شده است. مطالعات انجام شده در آمریکا جابه‌جایی فراگیر سرمایه‌گذاری، از شمال شرقی به غرب میانه را، در به اصطلاح کمربند آفتاب بررسی کرده است. این مطالعات نه فقط جابه‌جایی‌ها در بین بخش‌های سرمایه‌گذاری را بررسی می‌کند، بل همچنین ویژگی‌هایی که مناطق پیشین را برای سرمایه‌گذاری جدید «نامناسب» ساخته‌اند، مورد بررسی قرار می‌دهند.

تحلیل دیوید گوردن از مراحل رشد شهر در آمریکا از نگرش مشابهی استفاده کرده است [۱۴۷]. هرچند در کار شهری او ذکری از آثار وی درباره چرخه‌های درازمدت به میان نمی‌آید [۱۴۸] اما او همان منطق مراحل پی در پی را به کار برده است. گوردن هم الگوهای سرمایه‌گذاری و هم فن‌شناختی و تغییرات در «ساختار اجتماعی انباشت»، از جمله روابط کار و روابط مصرف، را به حساب آورده است. او می‌گوید مناطق شهری جدید به‌عنوان مراکز قدرتمند در زمان‌های مختلف در رابطه با دوران‌ها در تحوّل سرمایه‌داری پدیدار می‌شوند.

گوردن شهرهای نخستین بندری شرق را به‌عنوان «شهرهای تجاری» که رشدشان با سلطه سرمایه‌تجاری مربوط بود توصیف می‌کند، سرمایه‌ای که صاحبانش تولیدکنندگان کالاهای تجاری خود را مستقیماً اجیر نمی‌کردند. موج دوم شهرها به‌عنوان شهرهای صنعتی توصیف می‌شوند. رشد آنها می‌تواند به گذار از سرمایه‌تجاری به سرمایه‌صنعتی که در [فرایند] آن

سرمایه‌داران شروع به اجیر کردن مستقیم کارگران برای تولید کالاهای اساسی کردند، مربوط شود.

رشد کارخانه‌ها، گروهی از کارگران را که نزدیک محل کار اقامت داشتند، خواستار بود. تا زمان ظهور خودروهایی بسیار بزرگ، فولاد و مجتمع‌های صنایع شیمیایی چیزی که مورد نیاز بود، شهر متوسط بود. با این همه در اوایل قرن نوزدهم در انگلستان شهرهای صنعتی تخصصی‌تر و بزرگ‌تر پدید آمدند. بعداً در غرب میانه آمریکا چنین مراکز صنعتی شروع به رشد کردند، اما در آمریکا در اواخر سال‌های ۱۸۸۰ بزرگ‌ترین شهرها خیلی سریع‌تر از شهرهای متوسط رشد کردند [۱۴۷].

نوشته‌های سنتی درباره تمرکز پیشنهاد می‌کردند که گروه‌های صنعت برای دسترسی به بنادر و تقاطع‌های راه‌آهن، هزینه دست‌یابی به مواد خام، بازارهای محلی وسیع، تمرکز کارگران ماهر و نهاده‌ها و فن‌شناسی‌های تخصصی در مناطقی که دارای صنایع موجود بودند، گرد هم جمع شوند. گوردن می‌گوید دلایل دیگر، اما، مبتنی بود بر نیاز سرمایه به کنترل نیروی کار.

شهرها دارای ذخایر کارگری مهاجر از جوامع محلی زادگاه خویش بودند. این شهرها صرف‌نظر از شمار زیادشان به کارفرمایان خلاصی بیشتری از دست مبارزه و مقاومت، می‌دادند. کارگران مهاجر وابستگی بیشتری به دستمزد داشتند و در مقایسه با کارگران شهرهای کوچک کمتر می‌توانستند به کمک خویشاوندان روستایی خود متکی باشند و سرانجام این‌که مهاجرت به معنی درهم شکستن سنت‌ها بوده است. گوردن می‌گوید که کارگران شهرهای کوچک «به نظر می‌رسد که ارزش‌های مبارزه‌جویانه ماقبل صنعت را بیش از پسرعموهای خود در شهرهای بزرگ به معرض نمایش گذارده‌اند [۱۴۷]. نمونه آن مقاومت زنان کارگر در لاول ماساچوست، یکی از نخستین شهرهای صنعتی برنامه‌ریزی شده است [۲۸۳]. ارجحیت

انتقال از شهرهای صنعتی کوچک‌تر به شهرهای بزرگ‌تر پس از ۱۸۷۰ به خاطر تمرکز مالکیت در بسیاری از صنایع بود. تا آن زمان بسیاری از کارخانه‌ها در دست ممتازان محلی قرار داشت. وقتی مالکیت به شرکت‌های ملی منتقل شد، صاحبان آن برای سرمایه‌گذاری مستقیم در دورتر از محل‌هایی که با «مزاحمت» نیروی کار مواجه بود، به سوی مناطقی که نیروی کار بیشتر «تحت کنترل بود» آزادی عمل بیشتری یافتند [۲۰۵]. در آمریکا این دوران تمرکز، مقارن با سرعت رشد بزرگ‌ترین شهرها بود.

شهرهای صنعتی نه فقط بزرگ‌تر از شهرهای صنعتی اولیه بل بزرگ‌تر از بزرگ‌ترین شهرهای بازرگانی بودند. آنها الگوهای داخلی فضایی و اجتماعی مختلفی داشتند که بر بیشتر شدن کنترل کار و سرمایه‌گذاری تأثیر می‌گذارند. در آغاز شهرهای صنعتی کارگران و کارخانه‌ها را در نواحی مرکزی خود گرد می‌آوردند. اقامتگاه طبقات بالا و میانی را به پیرامون کم جمعیت‌تر هدایت می‌کردند. این موضوع خروج دسته‌جمعی اولیه فقرا را به سوی حومه بیرونی شهر وارونه ساخت. برخی از شهرهای تجاری قدیمی در جنوب آمریکا و بخش‌هایی از انگلستان واکنش خود را با دلسرد شدن از صنعتی شدن نشان دادند. بزرگ‌ترین مراکز تجاری ایجاد شهرهای فرعی، مانند لندن شرقی، را شاهد بودند [۱۹۷].

تمرکز کارگران در مناطق مرکزی رشد احتمالی شهرهای صنعتی را محدود کرد. همانند شهرهای کوچک نخستین، شهرهای بزرگ نیز صحنه اغتشاش‌های نیروی کار شدند [۱۰۴، ۱۴۷، ۱۹۷، ۳۶۲، ۴۰۲]. در واکنش به این امر، سرمایه‌گذاران به تکنولوژی‌های جدید روی آوردند و خروج جمعی کارگران را تسریع و شرکت‌ها و کارخانه‌های متحرک به سوی شهرهای شرکتی قابل کنترل را تجربه کردند. این واکنش، عناصری از موج بعدی شهرگرایی و حومه‌گرایی را پدید آورد.

در حوالی آغاز قرن بیستم برخی از صنایع شروع به تغییر مکان از کلان

شهرها، که به تازگی گسترش یافته بودند، به سوی نواحی حومه یا شروع به بازگشت به شهرهای کوچک کردند. حرکت داراها به سوی حومه ها سرعت گرفته و به بخش هایی از طبقه زحمتکش نیز تسری یافت. شهرهای جدید بی حضور جمعیتی که در مراکز شهرهای تجاری و صنعتی متمرکز می شدند، پدید آمدند. با این همه، برخی از شهرها، چه جدید و چه قدیم، با تراکم فوق العاده (و معمولاً چند طبقه) نواحی اداری در مراکزشان توسعه یافتند که سطح بالاتری از اقدامات کنترل را که از قول هایمر در بالا متذکر شدیم اعمال می کردند [۲۰۲]. این رویداد، عزیمت صنایع را از مرکز، از طریق افزایش ارزش اموال، شتاب بیشتری بخشید. در این شهرهای جدید دولت نقش تازه و فعال تری در اداره امور شهر و در اداره و کنترل اجتماعی، یعنی اقداماتی که قبلاً به طور خصوصی اعمال می شد، بر عهده گرفت. گوردن این شهر جدید را که آن را شرکتی می نامد، با مالکیت جدید و الگوهای سرمایه گذاری، به ویژه رشد شرکت های بزرگ، مرتبط می داند [۱۴۷].

با این همه، تمام شهرها این دوران گذار را از سر نگذرانند. در جاهایی که این جریان رخ نداد، ناحیه تجاری مرکزی گسترش نیافت و سرمایه گذاری کمتری در هسته شهری قدیم انجام گرفت. بدین سان برخی از شهرها به علت جایگزین شدن کارکردهای جدید کنترل و برخی دیگر تنها به دلیل آن که صنعت افت کرد یا به دورتر منتقل شد «صنعت زدایی» شدند. اگر چه صنعت اهمیت ملی خود را با پیشرفت های سال های ۱۹۲۹-۱۸۹۳ و سال های ۱۹۶۰-۱۹۴۰ حفظ کرد، اما گرایش به غیر شهری بودن پیدا کرد و از شهرهای مرکزی به شهرهای اقماری و شهرک ها و احتمالاً به خارج از مناطق خود و کاملاً خارج از کشورهای توسعه یافته حرکت کرد.

پاسخ شهر شرکتی به خواست ها و ناآرامی های نیروی کار که شامل ناتمرکزی کارخانه ها و حومه نشین کردن طبقه کارگر می شد، دادن امتیازهایی بود برای شرایط شغلی و پرداخت هایی به برخی، و نه به همه، کارگران.

شرکت‌هایی که بیشتر حالت انحصار چند جانبه داشتند، با دستیابی رجحانی بر منابع مالی و توانایی انداختن بار هزینه‌ها به دوش مصرف‌کنندگان، توانستند امنیت شغلی بیشتر و مزایای جنبی و حقوق‌های بالاتر ارائه کنند. هرچند بی‌مقاومت هم نبود، اما سرانجام چنین عمل کردند. این امر ساختار دوگانه شغلی را پدید آورد، زیرا بخش‌هایی از صنعت که بیشتر عرصه رقابت بودند نتوانستند به آسانی امتیاز واگذار کنند و زیاد شدن ورشکستگی‌ها و در نتیجه تزلزل مشاغل در این بخش‌ها اتحادیه‌سازی را بسیار دشوار ساخت. لایه‌بندی نیروی کار هم‌چنین شامل تفاوت‌های درونی برای بنگاه‌هایی می‌شد که از طریق ایجاد رقابت برای ارتقای شغلی و شکاف میان کارگران بر مبنای نژاد یا جنس در پی مهار آنان بودند. شرکت‌های بزرگ کارگران یقه سفید و کارکنان مشاغل اجرایی را پدید آوردند. تا فعالیت‌های تولیدی بسیار پراکنده خود را برای بازاریابی و کنترل پرسنل هماهنگ سازند [۱۴۷، ۱۴۸].

این لایه‌بندی نیروی کار با لایه‌بندی سکونتی با حومه‌هایی با کیفیت‌ها و محل‌های گوناگون برای مدیران، کارگران یقه سفید و کارگران یدی با دستمزدهای بالاتر همساز شد. آنهایی که در بدترین شغل‌ها کار می‌کردند، به محله‌های داخل شهر که در زاغه‌ها می‌پوسیدند، انتقال یافتند. این الگوها باری را بر دوش شهر گذاشت که لازمه‌اش نقش گسترش یافته دولت بود.

تغییرات منطقه‌ای در اقتصاد آمریکا مرتبط بود با سرنوشت شهرهای تجاری صنعتی و شرکتی [۱۴۷، ۲۹۳، ۴۰۰]. شهرهای تجاری با شمال شرقی همکاری می‌کردند و شهرهای صنعتی با غرب میانه. پیدایش اخیر شهرهای جنوبی و غربی مربوط به توانایی مناطق دیر توسعه یافته است، برای احداث شهرهایی با الگوی شرکتی «خالص‌تر» با مرکز شهر و نواحی کارخانه‌ای کم جمعیت‌تر که هزینه‌ها را افزایش می‌دهند و سازماندهی طبقه کارگر یا تهی‌دستان قومی را ترغیب می‌کنند. بحث مشابهی نیز طی مطالعاتی که درباره توسعه مجدد شهر ساحلی دونکرک، به‌عنوان مرکزی برای شرکت بزرگ

صنعتی، انجام شد در مورد فرانسه برپا شده است [۵۸].

این رابطه کاملاً درست نیست. شکل های جدید جغرافیایی به عنوان شهرها با کارکردهای جدید پدید آمده اند که برخی از شهرها بی آن که دارای نواحی صنعتی قدیمی تر یا محله های پرجمعیت کارگری باشند در رقابت برای سرمایه گذاری سرمایه دارانه مزایایی کسب کرده اند [۲۹۳، ۳۴۹]. اما کمربندهای صنعتی، تجاری، سکونتی و خدمات بازرگانی نیز در پیرامون شهرهای قدیمی شکل گرفته اند که خود به دوران های «تجاری» و «صنعتی» [موردنظر] گوردن تعلق دارند [۷۰، ۷۹، ۱۱۵، ۱۵۲، ۱۷۵، ۳۵۸].

این که شهرهای جدید چه نامیده شوند، موضوع معنانشناسی است. به آنها عناوین «شرکتی»، «سرمایه داری دولتی» یا «فراصنعتی» نسبت داده می شود که هر کدام مشکلات خود را دارند. اصطلاح [مورد استفاده] گوردن «شرکتی» است و شهرهایی را دربرمی گیرد که پس از شکوفایی اوایل قرن، یا نواحی بازرگانی نیرومند به کلان شهرهایی که حومه هاشان مستقل تر از ادارات و مراکز خرید مرکز شهر هستند، تبدیل شدند [۱۴۷]. اصطلاح «سرمایه داری دولتی» به نقش فزاینده دولت در اقتصاد و برنامه ریزی شهری اشاره دارد. اما این اصطلاح در بازشناسی این همانی کامل دولت و سرمایه داری (آن گونه که به وسیله برخی منتقدان به اتحاد شوروی نسبت داده می شد)، اتحاد مستحکم عملی میان دولت و سرمایه داران بزرگ (تلقی بسیاری از مارکسیست های اروپایی در غرب) و مداخله مبهم دولت (تلقی مارکسیست های آمریکا) ناموفق است. همچنین روشن نیست شهرهایی که از دخالت های شدید دولتی برخوردار می شوند الزاماً با یکدیگر مشابه باشند (به طور مثال دالاس با سن انتونیو جایی که توسعه مجدد مرکز شهر در آن رایج تر بود به رغم شباهت هایی که در پایه شرکت گرایانه دفاع جویانه در آن وجود داشت تفاوت دارد) [۲۹۳].

و سرانجام این که اصطلاح «فراصنعتی» وجود تفاوت ها در زیربنا و

ساختار اجتماعی میان شهرهای جدید و شهرهایی که عمر آنها به شکوفایی‌های اوایل قرن می‌رسد را باز می‌تاباند. اما شهرهای جدیدتر به این دلایل لزوماً فراصنعتی نیستند. ممکن است آنها نواحی صنعتی عمده مستقر در پیرامون پارک‌های صنعتی را بیش از مرکز شهر داشته باشند. بدین سان به مثل لس‌آنجلس که به مفهومی الگوی شرکتی یا حتی حوزه شهری فرانوگرا (یا پست مدرن) است، یک مرکز صنعتی به‌شمار می‌آید و حتی بازرگانی و خدمات مصرفی آن (از حسابداری تا بازدیدهای باغ وحش) می‌تواند در رابطه با بخش‌های صنعتی سایر نواحی باشد.

در واقع کل مسئله «فراصنعتی» یا «صنعت‌زدایی» منشأ سردرگمی بوده است. «جامعه فراصنعتی» معمولاً منسوب به کشورهای توسعه یافته‌ای است که در آن‌ها خدمات اطلاع‌رسانی مصرفی و تجاری سهم عظیمی از نیروی کار را جذب می‌کنند، همراه با دارا بودن صنایعی که بسیار خودکار شده‌اند. چنین جامعه‌ای به این مفهوم همان‌قدر فراصنعتی است که آمریکا یا انگلیس فراکشاورزی هستند: نه بی‌کشاورزی (یا بی‌صنعت) بل قادر به رفع نیازهای کشاورزی (یا صنعتی) با استفاده از نیروی کار به شدت کارآمد اما کم‌شمار. با این همه «فراصنعتی» همواره در مورد شهرها، نواحی، یا کشورهایی به کار رفته است که به مرحله واردات تولیدات صنعتی در ازاء صادرات خدمات بازرگانی یا دریافت از محل سرمایه‌گذاری خارجی راه یافته‌اند. این گونه فعالیت‌های تخصصی یا رانت‌بر فقط از آن جهت امکان‌پذیرند که صنعت به محل دیگری حرکت کرده است. در اصطلاح مارکسیستی ارزش باید قبل از آن‌که بتواند نقل مکان کند، جایی را بیافریند. تاریخ اخیر «کشورهای تازه صنعتی» آسیایی نشان می‌دهد که تمام جهان دچار «صنعت‌زدایی» نمی‌شود حتی اگر خدمات، این مقوله وسیع و فراگیر، از حیث اشتغال جهانی سریع‌تر از صنعت رشد کند [۳۹۹].

روشی که به باز شکل‌گیری حوزه‌های شهری به صورت شکل‌های

شرکتی نوین مربوط می شود، به ساسکیا ساسن تعلق دارد [۳۳۴، ۳۳۵]. ساسن با تمرکز توجه به مهاجرت سرمایه و نیروی کار معتقد است که اقتصاد سرمایه داری در نتیجه شکوفایی پس از جنگ و در پاسخ به کساد های ۱۹۸۰-۱۹۷۰ به گونه ای روزافزون بین المللی می شود. نه تنها شرکت های فراملیتی و نهادهای مالی به صورت بین المللی شده تری سرمایه گذاری می کنند، بل خود تولید هم بین المللی شده است. بازرگانی بیشتر در کالاهای واسطه ای است تا در کالاهای سرمایه ای آماده یا کالاهای مصرفی، و برنامه ریزی و هماهنگی نیز بیشتر در امور تولید بین المللی صورت می گیرد. این ناشی از پیچیدگی فزاینده و در واقع دشواری دریافتن پاسخ برای این مقوله است که هر گونه کالای خاص در کجا تولید شده است. در چنین شرایطی حکومت ملی مستقل بخشی از آزادی عمل خود را از دست می دهد. منطقه صنعتی مجزا با رقابت در زمینه فعالیت های فزاینده بین منطقه ای و بین المللی روبه رو و خدمات تولیدی هم دائماً پراکنده تر می شوند. ساسن این بین المللی شدن را نه تنها پاسخ به رکود می داند بل از نظر او این امر به منزله شکلی است که رونق دراز مدت بعدی، که در حال آغاز است، به خود می گیرد [۳۳۴].

فرایند جدید بین المللی شدن مجتمعی ممکن است شکل های جدید منطقه شهری را به وجود آورد: بوم های صنعتی که به وسیله جمعیت روستایی محاصره شده اند، بخش های صنعتی و بخش های صدور خدمات با دستمزد پایین در نواحی صنعتی قدیمی و شهر های بسیار بزرگ در جهان سرمایه داری کم توسعه. ساسن بیشترین توجه را به رشد مداوم «شهر های جهانی» دارد، «مراکز اقتصادی که جهان از آنجا اداره می شود یا خدمات دریافت می دارد» [۳۳۵]. اینها موجب تخصصی شدن صدور خدمات تولیدی می شوند و «نقاط گرهی در سازمان جدید اقتصاد را به این دلیل که آنها محل های تولید قابلیت های کنترل جهانی هستند» شکل می دهند. این

فراتر از توجه هایمر به کنترل درون شرکت‌های چند ملیتی [۱۹۱، ۲۰۲] یا توصیف هال [۱۵۱] از شهرهای جهانی به‌عنوان مراکز تجارت، مالی و سیاسی برای فعالیت‌های مختلف کنترل‌کننده است.

ساسن نشان می‌دهد که نیویورک و لس‌آنجلس به رغم اختلاف‌هاشان، در اواخر سال‌های ۱۹۷۰ رشد مشابهی در صنعت و خدمات عمده‌بازرگانی (از جمله مشاور امور مدیریت، روابط عمومی، مهندسی و معماری، حسابداری، امنیت، خدمات پشتیبانی و خدمات کامپیوتری و جز آن) داشتند. شکوفایی همراه با رشد در بخش‌های خدمات صنعتی و مصرفی، فراهم کردن تسهیلات لازم، بیشتر برای جمعیت پر درآمد محلی یا برای مشاغل (به‌طور مثال، رستوران‌ها و سایر تسهیلات برای مصرف‌کنندگان و صنایع کوچک، کالاهای لوکس مصرفی مانند طراحان پوشاک ورزشی و مبلمان منزل، و نیز برخی از انواع سخت‌افزار کامپیوتر) بود. در هر دو شهر مشاغل در سطوح بالاترین دستمزدها (مشاغل فنی و مدیریت) و در پایین‌ترین سطوح (نظافتچی‌ها، پیک‌ها و متصدیان پانچ) گسترش یافت، اما در سطوح دستمزدهای متوسط (بخش‌های سنتی صنعت کارگاهی) مشاغل کاهش یافته است. تغییر در کاربری زمین شامل اعیان‌نشین کردن محله‌های مرکزی (جاذب ساختن آنها با تلفیق ساعات کار بیشتر و دستمزدهای بالا برای متخصصان) و محله‌های پرجمعیت با دستمزدهای پایین همراه با افت در مناطق سنتی با دستمزدهای متوسط بود [۳۳۴، ۳۳۵].

مشاغلی که دستمزد پایین‌تری دارند به طرز گسترده‌ای به وسیله کارگران مهاجر، پر می‌شود. ساسن مانند گوردن بر کنترل نیروی کار تأکید دارد. او می‌گوید:

«در متن عرضه نیرو کار بومی به شدت سیاسی شده و کم دستمزد است و دارای آرزوهای اکتسابی برای حرکت به سوی پیشرفت، گسترش مشاغل با دستمزد پایین در بخش‌های رشدزا به شکلی

مشکل آفرین بروز می‌کند. دستیابی به مهاجران که از نظر سیاسی آسیب‌پذیرند، انتخاب نسبتاً مناسبی است. گذشته از کمک به احیای شرکت‌های دچار رکود، عرضه کار مهاجر به کارکردهای رشد کمک می‌کند و مشخصات و اوضاع و احوالی را که رشد در آن وقوع یافته است، ارائه می‌دهد» [۳۳۴، ص، ۲۴۶].

ساسن و هایمر در مورد ایالات متحده بر شهر، به‌عنوان مرکز کنترل‌کننده‌ای که مورد تأیید مطالعات توزیع ستادهای شرکتی و فروش [۷۰]، خدمات نیروی کار [۳۶۰] و تفاوت ارزش زمین بین شهرهای «ستادهای شرکتی» و سایر مناطق شهری هستند، تأکید دارند [۹۵، ۴۰۴]. در مورد اروپا تمام جنبه‌های فعالیت‌های کنترل بررسی نشده است، اما الگوی دستمزد و نقش مهاجران در سمت‌های مشابهی قرار دارند.

جنبه دیگری از بین‌المللی شدن سرمایه به وسیله لیپیتس توضیح داده شده است. این جنبه از موضوع شامل توسعه مناطقی است که به وسیله نیروهای اقتصادی در شرایط کم و بیش «ثابت» در چرخه تولید هدایت شده‌اند. بدین سان مناطق معین در برخی از کشورهای سرمایه‌داری توسعه یافته، به‌عنوان مراکز فنی برای پژوهش و توسعه تولیدات جدید کسب تخصص کردند، در حالی که به سایر مناطق نقش پاره تولید یا مونتاژ تولیداتی که قبلاً تکراری یا غیر تخصصی بوده‌اند، واگذار شده است. هر تخصصی دلالت بر الگوی خاص توزیع درآمد و استفاده از نیروی کار، از جمله به کارگیری کار مردان و زنان و الگوی فضایی درون منطقه‌ای دارد [۲۳۱].

این الگوبندی مناطق به چرخه تولید یا سود، چنان که مارکوزن آن را مورد استفاده قرار داد، مربوط می‌شود. اما در حالی که از نظر مارکوزن مناطق با چرخه تولید «خودشان» صعود و سقوط می‌کنند، از نظر لیپیتس مراحل مختلف چرخه پیش از آن که به یک تولید خاص وابسته باشند به جاهایی منتسب هستند که با آن مراحل ارتباط می‌یابند. تقسیم‌بندی میان مراکز

نوآوری و سایر مناطق تولید شبیه تقسیم‌بندی ساسن میان مراکز کنترل و سایر مراکز است.

۳-۴- مناطق و شهرها در نظام سرمایه‌داری کم توسعه

تحلیل‌های پیش‌گفته مربوط به شهرهای تجاری در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری بودند. اما تحلیل هم‌چنین نیاز به تغییرات منطقه‌ای در کشورهای کمتر توسعه‌یافته‌ای دارد که شهرهای آنها با نرخ‌هایی به رشد دست یافته‌اند که کشورهای پیشرفته در طول تاریخ گذشته خود به سختی به آن رسیده‌اند.

تحلیل تمایزات منطقه‌ای در کشورهای معروف به «جهان سوم» شامل عناصری از راهکارهای قابل اعمال در مراکز سرمایه‌داری است، از جمله تحلیل انحصار و عوامل چرخه سود در مناطق صنعتی و رابطه رشد شهر با مراحل انباشت. اما در حین حال این تحلیل شامل تأکید بر درجه باز شکل‌گیری این کشورها به وسیله سرمایه‌داری است. مارکسیست‌ها قبول دارند که این کشورها را نمی‌توان به سادگی به عنوان «سستی» و «نامدرن» توصیف کرد. ساختارهای اجتماعی آنها از طریق فتوحات، استعمارگری، تجارت، سرمایه‌مالی و جز آن، از مراکز سرمایه‌داری شکل گرفته‌اند [۱۲، ۴۹، ۱۲۷]. اما توسعه داخلی آنها از تحولات مبارزه طبقاتی و انباشت در درون این ساختارهای اجتماعی و شاید ادغام عناصر ماقبل سرمایه‌داری محلی متأثر بوده است. در مباحثه‌های روش‌شناختی میان مارکسیست‌ها غالباً این مسئله مطرح می‌شود که آیا نیروی اولیه در شکل بخشیدن به انباشت در کشورهای کم توسعه، نفوذ نیروهای خارجی بوده است یا مبارزه طبقاتی داخلی.

۱-۳-۴- توسعه شهری و حاشیه‌نشین

میزان تأثیرگذاری مبارزه طبقاتی و انباشت با جنبه داخلی یا خارجی

موکول به نقشی است که شهرها بر عهده دارند. شهرها ممکن است مراکز کنترل برای طبقه حاکم ملی یا یک نیروی امپریالیستی یا بورژوازی «کمپرادور»ی که از خارج حمایت می شود، باشند. شهرها ممکن است مراکز صنایع کم و بیش مدرن باشند، ممکن است پناهگاه کسانی باشند که به علت فروپاشی نظام های قدیمی کشاورزی از زمین رانده شده اند. ساختارهای گوناگون انباشت یا مراحل توسعه ملی از جمله مزارع بزرگ نیمه خودکفا، کشاورزی و معادن با سوگیری صادراتی، صنعتی کردن به منظور جایگزینی وادرات یا صنعتی کردن با هدف صادرات هر یک می توانند مراحل گوناگونی از توسعه شهری را موجب گردد.

بحث مهم در این مورد این است که آیا رشد سریع شهری در آغاز به علت گسترش جمعیت حاشیه نشین که پناهگاه می جویند است یا بدو ناشی از انباشت سرمایه فعال شهری است که کوچندگان را به خود جذب می کند. برخلاف استدلال های مالتوس در مورد دفع جمعیت، استدلال مارکسیستی «دفع» یا «پناهگاه» معمولاً بر وابستگی و حاشیه نشینی تأکید دارد. آن کشورهای «وابسته» شناخته می شوند که کنترل اندکی بر فرایندهای تولید داخلی و انباشت خود داشته باشند [۴۹، ۵۵، ۵۸]. کنترل ممکن است از خارج به وسیله تصمیمات سرمایه گذاران خارجی یا وام دهندگان صورت گیرد. تصمیمات محلی محدودتر می شود، اگر مازاد ایجاد شده به وسیله سرمایه گذاران یا وام دهندگان خارجی به بیرون از کشور منتقل شود، یا به وسیله «مبادله نابرابر» بین المللی از بین برود [۱۲، ۱۰۹]. کوچک بودن بازار داخلی (به علت درآمدهای اندک، توزیع سمت و سودار درآمد، و وابستگی و عادات مصرفی به کالاهای خارجی) مانع از سرمایه گذاری در بازار صنایع داخلی می شود. این مسئله منجر به کسب تخصص در تولید صادراتی و فعالیت های وارداتی و فرار درآمدهای حاصل از فعالیت های این نوع سرمایه ها می شود. ضعف سیاسی بورژوازی ممکن است این طبقه را به سوی

وابستگی تجاری به قدرت‌های خارجی، به‌عنوان بخشی از اتحاد سیاسی با طبقات حاکم قدرتمند در سایر نقاط، سوق دهد. اشتغال سرمایه‌داری به دلیل انباشت کند داخلی و سمت‌گیری به سوی فن‌شناسی‌های سرمایه‌بر ناشی از وابستگی به فن‌شناسی‌ها و تجهیزات وارداتی، محدود است.

نتیجه احتمالی یک چنین «توسعه وابسته» پیدایش جمعیت عظیم «حاشیه‌نشین» در هر فرایند سرمایه‌داری انباشت، به جز ارتش ذخیره بیکاران است [۵۵، ۵۶، ۲۳۷]. این جمعیت احتمالاً به‌خاطر فروپاشی نواحی روستایی بر اثر روابط سرمایه‌داری و توقف رونق‌های صادراتی موقتی، مربوط به استخراج معادن خاص یا مناطق دارای کشت‌زارهای بزرگ (شکلی از چرخه تولید) به شهرها مهاجرت می‌کنند. شهر، زیستگاه کمپرادور انگل و بورژوازی دولتی و توده حاشیه‌نشین می‌شود، به جای آن‌که پهنه انباشت صنعتی شود [۵۶].

نگرش‌های دیگر، شهرنشینی را مرتبط با انباشت صنعتی می‌داند و شهر را به‌عنوان محلی می‌پندارد که ارزش اضافی تولید می‌کند. بورژوازی محلی به‌عنوان کنترل‌کننده نسبی بر انباشت داخلی، به رغم انتقال بخشی از مازاد به خارج، شناخته می‌شود [۲۸۴]. پرولتاریای داخلی ممکن است شدیداً استثمار شود، اما همراه با صنعتی شدن رشد می‌کند. این مسئله که انباشت فقط اشتغال محدودی ایجاد می‌کند، ممکن است به این معنا نباشد که بخش «سرمایه‌داری» به علت وابستگی فن‌شناختی، بسیار سرمایه‌بر است، بل به این معنا تواند بود که هنوز سرمایه کافی وجود ندارد [۶۸، ۳۰۹]. حتی روابط با بخش‌های ظاهراً ماقبل سرمایه‌داری یا «حاشیه‌ای» می‌تواند در رابطه با انباشت صنعتی تجزیه و تحلیل شود. بخش دهقانی یا شاغل در صنایع دستی ممکن است منبع انباشت برای سرمایه‌داران صنعتی باشد و درون‌دادهایی برای صنعت یا کالاهای مصرفی برای کارگران صنعتی، به بهای بسیار ارزان تهیه کند (شکلی از مبادله نابرابر داخلی). بنابراین آنها دست‌کم به‌طور

نامستقیم بیش از «حاشیه نشین»ها مورد استثمار قرار می گیرند.

مباحثه میان این مواضع درباره صنعتی شدن یا درباره «حاشیه نشینی» غالباً با واژگان تئوریک صورت می گیرد. با این همه، برخی تحلیل های تجربی به عمل آمده است. گوستاو گارزا سعی در ارزیابی نقش اقتصادی مکزیکوسیتی دارد [۱۳۲]. او می گوید مکزیکوسیتی مرکز صنایع و نیز مرکز بوروکراسی و خدمات دولتی است. او نشان می دهد که حتی در اداره انباشت ۱۹۱۰-۱۸۸۰، که کشور بیشترین گرایش را به صادرات داشت، مکزیکوسیتی به علت تمرکز سرمایه گذاری دولتی در «شرایط عمومی تولید» (حمل و نقل، تأمین انرژی و غیره) صنایع را جذب می کرد. زمانی که کشور وارد مرحله جدید، یعنی صنعتی کردن با هدف جایگزینی واردات شد، این شرایط عمومی (از جمله صنایع قدیمی و نیروی کار صنعتی که صنایع جدید را پشتیبانی می کردند) تمرکز باز هم بیشتر صنایع را در این شهر امکان پذیر ساخت.

گارزا با استفاده از نسبت برآورد قیمت به ارزش، استدلال می کند که به علت این شرایط، نرخ ارزش اضافی در صنایع مکزیکوسیتی در سال ۱۹۷۰ بیش از سایر نقاط کشور بود که خود پایان یک چرخه درازمدت انباشت موفقیت آمیز از نوع جایگزینی واردات به حساب می آمد. عقیده او این است که به علت انباشت، مهاجرت پس از آن تاریخ در مرکز بیش از حاشیه بود.

نظریه گارزا این است که شهر ممکن است در دوران پس از بحران اقتصادی، زمانی که الگوی جایگزینی واردات منجر به بحران شود و الگوی سوگیری صادراتی در درون اقتصاد بین المللی شده دنبال گردد، بسیار رشد کند. شهر به رشد خود ادامه می دهد و هزینه های زیربنایی همچنان افزایش می یابند، هر چند که بعضی از انواع «صنعت زدایی»های شهری بروز کرده که دال بر سست شدن پیوند رشد آن با دستاوردهای صنعتی است. متأسفانه گارزا برآوردهای نرخ سود ارزش را برای دوران بعد از شروع بحران ارائه نمی دهد.

بحث مشابهی در زمینه بخش به اصطلاح «حاشیه‌ای» یا «غیر رسمی» اقتصاد شهری وجود دارد. این بخش در اصل با اصطلاحات فرهنگی در چارچوب نظریه مدرن‌سازی تعریف می‌شد. این تعریف متناوباً از سوی مارکسیست‌ها مورد استفاده قرار گرفته و رد شده است. حاشیه‌نشینی در آغاز به صورت خارج ماندن از بخش «مدرن» در یک اقتصاد «دوگانه» ارائه می‌شد. اما مارکسیست‌ها که تعریف مجددی از توسعه نیافتگی به عنوان شرایط ایجاد شده به وسیله روابط ناشی از مراکز سرمایه‌داری پیشرفته ارائه دادند، حاشیه‌نشینی را به مثابه تحمیلی بر تهی‌دستان می‌دیدند [۵۶].

اما حتی این قول نیز مورد حمله مارکسیست‌هایی قرار گرفت که بخش حاشیه‌ای را به عنوان خویشاوند صمیمی روابط سرمایه‌داری می‌دیدند. ظاهراً کارکردهای بخش حاشیه‌ای به عنوان، ارتش ذخیره بیکاران، دستمزدها را با رقابت‌های بالقوه‌ای که با مشاغل موجود دارد، پایین نگاه می‌دارد. در عین حال آنها با تولید کالایی ساده برای سرمایه‌داران کالا تولید می‌کنند یا «خودخانه‌ساز» هستند. این امر موجب می‌شود که بخشی از نیروی کار در شرایط متزلزلی قرار گیرد. با نگاه داشتن دستمزدها در سطحی پایین‌تر از ارزش نیروی کار، که در بخش‌های عمده صنعتی از نظر اجتماعی امری پذیرفته شده است، سرمایه‌داران می‌توانند برخی محصولات را با هزینه بسیار کم تهیه کنند و سوددهی را افزایش دهند. بدین سان این کارگران ابر بهره‌ده یا بینوا به شمار می‌آیند، اما نه «حاشیه‌نشین» [۸، ۶۸، ۲۹۰، ۳۰۸، ۳۱۰]. کاکرافت چنین می‌گوید:

«حاشا که این میلیون‌ها مردم گرسنه افزون‌کار، حاشیه‌نشین باشند، آنان بخش کلانی از طبقه کارگرند که محصول فرایند مداوم بینوا شدن‌اند.»

حتی این دستوربندی، در حالی که بر استثمار به عنوان پدیده‌ای از به اصطلاح حاشیه‌نشینی تأکید دارد، این مسئله را حل نمی‌کند که آیا این

بخش ها به این دلیل بینوا می شوند که به طور جزئی به مناسبات سرمایه داری ملحق می شوند (مثلاً از آن رو می توانند با پایین نگاه داشتن ارزش نیروی کار خود را سرپا نگاه دارند، که از بستگان دهقان خود کمک دریافت می دارند) یا این که شرایط ایشان ناشی از ادامه توسعه مناسبات سرمایه داری است [۸۴، ۳۰۹].

در برخی از نوشته های اخیر، به بخش «حاشیه ای» به عنوان بخش «نارسمی» اشاره شده است، اصطلاحی که معمولاً برای توضیح ناقانونی بودن روابط اقتصادی به کار می رود: کارگران با قوانین حمایتی پوشش داده نشده اند، شرکت ها رسماً نزد دولت به ثبت نرسیده اند، از پرداخت مالیات سرباز زده می شود و جز آن. طبق یک دیدگاه مارکسیستی این اصطلاح شناسی گمراه کننده است، زیرا یک مشخصه ثانوی (شرایط قانونی) را جانشین روابط مهم تر اقتصادی برای انباشت می کند. بدین سان اصطلاح جدید پایین تر از «حاشیه نشینی» است. بخش «نارسمی» وقتی که به کارگران فرصت پیشرفت را خارج از تأثیرات زیانبار کنترل و استثمار بوروکراتیک می دهد، مورد تحسین قرار می گیرد. مارکسیست ها می گویند این ستایش، مانند آن است که به بیکارانی که نمی توانند در احراز شغل با سایر کارگران رقابت موفقیت آمیزی داشته باشند، گفته شود حالا می باید با سرمایه داران در دیگر بازارهای کالا رقابت کنند [۳۱۷].

۵-۳- مناطق ناشهری

این بحث های شهری، موارد هم تراز را در بررسی نواحی روستایی و نیز مناطق وسیع تر در کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته دارند [۳۰، ۸۶، ۲۵۲، ۲۶۷]. تحلیل های منطقه ای تاکنون توجه خود را بر مناطق شهری معطوف داشته اند. اما ایجاد تفاوت منطقه ای نیز می تواند نواحی روستایی و معدنی را متأثر سازد. در واقع بزرگ ترین تفکیک در مورد شرایط زندگی می تواند بیشتر در میان مناطق روستایی باشد تا در میان مناطق شهری یا حتی بین شهر و روستا.

این تفاوت‌ها علت همان تحلیل‌های مربوط به گرایش‌های مداوم احتمالی به سوی قطب‌بندی یا هم‌گرایی بوده است که در آغاز این بخش در مورد مناطق شهری آورده شد. در مورد کشورهای کم‌توسعه متون نوکلاسیک و طرفدار مدرنیسم برآنند که ناهمخوانی‌ها به علت رشد سرمایه‌داری در برخی از مناطق است که درآمد رو به افزایش آنها این مناطق حاشیه‌ای را پشت سر می‌گذارند. بر اساس ثوری، ناهمخوانی‌ها هنگامی که روابط سرمایه‌داری یا «مدرن» سرانجام اشاعه می‌یابد، محدودتر خواهد شد. برخی آثار مارکسیستی این نظریه را پذیرفتند [۲۴۱، ۳۹۹]. با این حال بسیاری از مارکسیست‌ها می‌گویند که در رقابت میان مناطق (مثلاً میان گروه‌های سرمایه‌دار منطقه‌ای) برندگان یا در داخل سرمایه‌گذاری و مستقیماً ناهمگونی‌ها را بازتر می‌کنند یا در مناطق «عقب‌افتاده» سرمایه‌گذاری و با ایجاد شرایط برای بازگشت سودها به مناطق سرمایه‌گذار شکاف‌ها را به‌طور غیرمستقیم وسیع‌تر می‌سازند. بدین‌سان ناهمخوانی منطقه‌ای بستگی به درجه رقابت در بازار سرمایه‌داری داشته با گذشت زمان گرایش به گسترده شدن دارد. مانند اکثر مناطق توسعه یافته، نمود این گرایش‌های متقابل در درون توسعه «ناموزون و مرکب» [۲۷۹، ۳۰۹] نشان می‌دهد که افزایش یا کاهش ناهمخوانی، یک قانون عمومی نیست، بل ممکن است پیامد الگوهای خاص انباشت باشد که در کشورهای گوناگون مورد استفاده قرار گرفته است. هم در روش جایگزینی واردات و هم در روش توسعه صادرات، انباشت صنعتی ممکن است به ناهمخوانی‌های گسترده منطقه‌ای منجر گردد، اما مکانیسم خاص این دو الگوی سرمایه‌داری تا اندازه‌ای متفاوت با یکدیگر عمل می‌کنند [۸۹، ۲۹۳].

ایجاد تفاوت در محدوده تولید اولیه اغلب در عرصه «منطقه‌ای و شهری»، جایی که مسئله «منطقه‌ای» فرع بر مطالعات شهری است، به دست فراموشی سپرده می‌شود. خوشبختانه کسانی که «مسئله کشاورزی» را

بررسی می‌کنند به تفاوت‌های منطقه‌ای توجه دارند. نوشتارها در [زمینه مسائل] غیر شهری این مقوله‌ها را که آیا انباشت منطقه‌ای مستقیماً مربوط به خارج است یا به وسیله بورژوازی منطقه‌ای در محل تأمین می‌شود یا طبقات زمین‌دار غیر سرمایه‌دار راه بر آن می‌بندند، مطرح می‌کنند. تاریخ منطقه‌ای را ممکن است بر حسب مراحل انباشت که برخی از آن مراحل شامل تولید کالاهای بومی صادراتی و برخی دیگر انباشت برای یک بازار خود مرکز است، مورد مطالعه قرار داد. از آنجا که بیشتر محصولات صادراتی مشتمل بر محصولات کشاورزی بوده‌اند، بخش عمده متون بررسی منطقه‌ای بر روی این مسئله متمرکز شده‌اند که چگونه مالکیت زمین و کنترل طبقاتی انباشت سرمایه‌داری را در کشاورزی تسهیل کرده یا از آن ممانعت به عمل آورده است [۸۴، ۳۲۰، ۴۱۴].

این مسئله که چگونه مناطق به وسیله محصولات صادراتی اولیه شکل یافته‌اند، در حوزه «تئوری محصول عمده» قرار داشته است که نگرشی است تقریباً شبیه آن‌چه مارکوزن و میسی نسبت به چرخه‌های صنعتی محلی ابراز داشتند و در آن توجه خود را بیشتر بر تأثیرات منطقه‌ای تخصص صادراتی معطوف کردند. این نگرش معتقد است الگوهای فنی و اجتماعی بخش‌های مختلف صادرات بر انباشت، ساختار طبقاتی و سایر جنبه‌های مناطق تأثیر گذارده‌اند [۲۰۳، ۴۰۱]. هیرشمن روایت دیگر جبر فنی این تئوری را «مینی مارکسیسم» می‌نامد [۱۹۶]. با توجه به این مسئله که چگونه چرخه‌های تولید صادراتی (نظیر چرخه‌های تولید صنعتی) بر مناطق و کشورها در جهان سوم تأثیر گذاشته، اما بر حسب روابط دیالکتیکی فن‌آوری با طبقه، قدرت و انباشت از آن هم فراتر رفته است، می‌توان از «تئوری محصول عمده» یک تحلیل مارکسیستی کامل به دست آورد.

تاریخچه‌های متفاوت مناطق تولید قهوه و تولید شکر، نمونه‌هایی آشنا و مثال‌هایی قابل مطالعه‌اند [۱۹۶]. شکر بیش از قهوه وابسته به کار گروهی

است و تسریع آهنگ چرخه تولید از طریق تأثیرات آن بر خاک برای تاریخچه منطقه حائز اهمیت است. با وجود این برای دستیابی به تحلیل کامل باید تاریخ وسیع‌تر طبقات را مورد توجه قرار داد. تاریخ مناطق نیشکرخیز کوبا و نقش آن را در انقلاب آن کشور نمی‌توان به سادگی از تکنولوژی این محصول باز شناخت. باید درباره تغییراتی که طی زمان در مناسبات اقتصاد جهانی و در آگاهی طبقاتی و نژادی در این مناطق پدید آمده است بحث کرد [۲۹]. همین‌طور در تحلیل درباره جنوب آمریکا نه تنها باید فن‌شناسی و سیستم خاص طبقاتی (بردگی) صنایع پنبه مورد توجه قرار گیرد، بل ضروری است که ارتباط آنها با فرهنگ طبقاتی پیشرفته در منطقه و با کشاورزی و سرمایه‌داری صنعتی در شمال نیز مورد توجه واقع شود [۱۳۶].

توسعه ناموزون منطقه‌ای ممکن است به‌عنوان جنبه‌ای از سیاست دولت بررسی شود سیاست‌های منطقه‌ای دولت را می‌توان بر حسب روابطشان با مبارزه طبقاتی در مناطق مختلف و گسترش و انقباض نظام جهانی سرمایه‌داری و نیز الگوهای انباشت محلی در درون آن سیستم مورد توجه قرار داد. اکثر تأکیدات متوجه نقد سیاست لفاظی دولت بوده است که خود را حامی فن‌شناسی، بی‌طرف و علاقه‌مند به ارتقاء سطح زندگی و توسعه در مناطق عقب‌افتاده معرفی می‌کند، در همان حال که برای حفظ منافع طبقه‌ای خاص جبهه‌گیری کرده است. سایر نوشته‌ها، برنامه‌های کنونی «قطب‌های رشد» صنعتی، توسعه کشاورزی یا بنیان‌گذاری زیربنای مادی را تحلیل می‌کنند. این برنامه‌ها غالباً در مقایسه با سایر عوامل انباشت از توانایی یا تأثیر خاصی برخوردار نیستند. آنها از طریق فشارهای بورژوازی ملی یا محلی شکل یافته‌اند (که با یکدیگر متفاوت بوده یا نبوده‌اند). اگر کاری هم انجام داده‌اند، معمولاً [عبارت از] اشاعه مناسبات سرمایه‌داری تولید و در این جریان افزایش نابرابری بوده است [۳۰، ۸۶].

البته نقش دولت در کشورهایی که انقلاب‌ها به راه‌حل‌های سوسیالیستی

انجامیده‌اند، متفاوت است. تحلیل های کمتری درباره مناطق توسعه نیافته غیر سرمایه داری در قیاس با مناطق سرمایه داری وجود دارد. بررسی سیاست های دوران اولیه پس از انقلاب در کوبا، چین و اتحاد شوروی نشان داده است که در آنجا دولت ها حداقل در دورانی که از حمایت عمومی برخوردارند، می توانند از راه برنامه ریزی، عدم توازن داخلی را جبران کنند [۴، ۷، ۲۹، ۳۳۹، ۳۵۱]. در عین حال روشن است که آنها همواره چنین عمل نکرده‌اند، به ویژه وقتی که «طبقه جدید» بر دستگاه دولتی چیره شد [۲۸، ۳۸۷]. تحلیل ثنوریک کامل نیاز به داشتن تجارب مهم، دست کم درباره بخشی از بازسازی اجتماعی، با الهام از مارکسیسم دارد. چنین تحلیلی نه تنها رابطه صورت بندهای دولتی (و حزبی) در آن جوامع را با ساختار طبقاتی شان در بر می گیرد، بل همچنین، رابطه دولت و طبقه را با عوامل منطقه ای شامل می شود [۱۵، ۱۳۸، ۱۵۲].

تئوری رانت و تفکیک فضایی

انباشت فضایی ناموزون سرمایه و کار دلالت بر کنش متقابل [آنها] با کاربری زمین دارد. یک جنبه از این کنش متقابل رانت ارضی (یا معادل سرمایه‌داری شده آن، ارزش زمین) را دربرمی‌گیرد. زمانی که سرمایه‌انباشت شده به یک مکان جذب می‌شود، رانتی که در قبال کاربری زمین مطالبه می‌شود، ممکن است افزایش یابد، گو این‌که رانت به خودی خود می‌تواند بر میزان انباشتی که در آنجا وجود دارد، تأثیر بگذارد. (رانت ارضی با اجاره ساختمان که شامل بهره و استهلاک سرمایه‌ای است که در ساختمان‌ها سرمایه‌گذاری شده است فرق دارد.)

اقتصاد متعارف معمولاً رانت ارضی را به‌عنوان بازتاب انفعالی «بهره‌وری» سرمایه و کار در محل‌های مختلف معرفی می‌کند. مالکیت زمین و کوشش برای جمع‌آوری رانت به استثنای موارد محدود دخالت دولت یا انحصارات در فرایندهای بازار، بر قیمت‌های تعادلی و کاربری زمین تأثیری ندارد.

برعکس، اقتصاد سیاسی مارکسیستی نقش بسیار فعال‌تری را برای زمین‌داری و رانت در فرایند اقتصادی قائل است. نهادهای مالکیت زمین

برای انباشت سرمایه‌داری ضروری‌اند، اما ناگزیر مسائلی را برای آن انباشت به وجود می‌آورند. تضاد با مالکان، تضاد طبقاتی میان سرمایه و کار را بغرنج می‌سازد. اقدامات مالکان زمین و نهادهای اجتماعی مالکیت زمین می‌تواند بر قیمت‌ها در کل اقتصاد تأثیر بگذارد. رانت ارضی می‌تواند هم برای پرداخت دستمزد کارگران و هم برای بازده سرمایه (یا به‌طور کلی در بخش‌های صنعت یا مالی خاص) هزینه شود.

گروه‌بندی این امکانات و تأثیرشان بر کاربری زمین همانا قلمرو «نظریه رانت» است. این نظریه قوانینی را که بر پرداخت‌ها در قبال [استفاده از] زمین (و سایر شرایط طبیعی یا مکانی تولید) حاکم است و نیز قدرت تبعیض‌آمیز مالکان را در محل‌های گوناگون با شرایط گوناگون اجتماعی یا کیفیت متفاوت زمین‌ها مورد بررسی قرار می‌دهد. این نظریه ماهیت و قلمرو رانت و تأثیرات آن را بر انباشت مطالعه می‌کند.

این بخش، تئوری رانت را مرور می‌کند و نشان می‌دهد که نهادهای مالکیت زمین و رانت بر مکان‌یابی (و به‌ویژه بر جداگری) کاربری زمین در شهرها تأثیر می‌گذارد. بخش نخست نشان می‌دهد زمین با سایر کالاها چگونه تفاوتی دارد و نقش مالکیت بر زمین و رانت را در انباشت بررسی می‌کند. بخش دوم، طبقه‌بندی مارکس را به رانت تفاوتی، مطلق و انحصاری که ارتباطات احتمالی مختلف تکنیکی و قدرت را بازتاب می‌دهد و بر کاربری زمین و قلمرو رانت تأثیر می‌گذارد مرور می‌کند و سرانجام این‌که این نگرش‌ها در کاربری زمین شهری از جمله در بازپرورانی تضادها و جدا ماندن حلبی‌آبادها (گتو) کاربرد دارد.

۱-۴- رانت ارضی و انباشت: ملاحظات کلی

در اقتصاد مارکسیستی مانند اقتصاد کلاسیک با رانت ارضی بنا به دلایلی چند، برخورد جداگانه‌ای شده است. نخست آن‌که زمین و منابع طبیعی از نظر فلسفی با دو عنصر اصلی فرایند انباشت، یعنی سرمایه و کار، تفاوت دارند.

کار، کوشش فعالانه انسان را حتی در شکل از خود بیگانگی کالایی آن نشان می‌دهد. سرمایه نتیجه تراکم تلاش‌های گذشته کار را معرفی می‌کند. حتی در تغییر به شکل عمومی کالایی ثروت (سرمایه) کماکان «ساخته انسان» است. اما برای مارکس و پیشینیان کلاسیک او منابع طبیعی، به همان مفهوم، ثمره کوشش بشر نبوده است. آنها «هدایای طبیعت» و شرایط تولید ماقبل سرمایه‌داری بوده‌اند.

این نظریه به وسیله نقد بوم‌شناختی دوگانگی انسان - طبیعت به چالش طلبیده شده است [۳۵۴]. اما حتی اگر این دوگانگی هم رنگ ببازد، تفاوت دیگری میان زمین و سایر کالاها باقی می‌ماند. حتی اگر کیفیت زمین در تأثیر متقابل با تلاش‌های انسان شکل گرفته و ارزش مکان‌ها به خودی خود با تاریخ بشری (از جمله انباشت سرمایه) اثر متقابل داشته باشد، زمین و موقعیت مکانی، به ویژه از شرایط طولانی عمر تولید به شمار می‌آیند. عرضه قسمت اعظم آن نتیجه تولید سرمایه‌داری نیست و نمی‌تواند به سادگی تولید گسترده را منعکس کند. به این مفهوم [زمین] به دیگر کالاها شباهتی ندارد. برخی‌ها می‌گویند زمین اصلاً کالا نیست. با وجود این چون زمین مورد خرید و فروش قرار می‌گیرد با آن مانند سایر کالاها و دارایی‌های مالی برخورد می‌شود [۱۶۱، ۱۸۳]. (در دوران نخست سرمایه‌داری حتی این گونه هم نبود.)

این عامل تاریخی، سومین وجه تمایز آن است. اگرچه اکنون مالکیت زمین بخشی از سرمایه‌داری است، اما بنیاد آن به [دوره] پیش‌سرمایه‌داری تعلق داشته است. رانت فئودالی (یا مالیات مستقیم رانت) ابزار اصلی طبقه حاکم برای تصاحب مازاد طبقه زحمتکش بوده است. در سرمایه‌داری اولیه اشرافیت زمین‌دار، طبقه‌ای ممتاز باقی ماند، اگرچه دیگر انتظام بخش اصلی و استثمارگر در محل تولید نبوده است. در سرمایه‌داری فرایند انتظام بخش و بهره‌کش اصلی عبارت است از استخدام نیروی کار شاغل به وسیله سرمایه. مازاد به عنوان ارزش اضافی به وسیله «سرمایه صنعتی» تصاحب شده و

توسط سرمایه‌داران انباشت می‌گردد. مالک عواید را مستقیماً با خرید نیروی کار و فروش محصول آن دریافت نمی‌دارد، هر چند به علت مالک بودن زمین او الزاماً در قبال اجاره دادن زمین برای تولید، سود می‌برد. بدین ترتیب به عقیده مارکس، رانت شکل اولیه مازاد در نظام سرمایه‌داری نیست بل، شکل ثانوی یا اشتقاقی است: همانند مالیات‌ها و بهره، عبارت از «خراج» یا برگرفته از محل ارزش اضافی است [۲۶۱ جلد ۳، ۲۶۳ مقایسه کنید با ۹۸، ۱۸۳، ۲۳۲].

اگر رانت ارضی را به منزله چیزی برگرفته [از کل محصول] در نظر بگیریم ممکن است واقعاً برای سرمایه‌داری ضروری نباشد. برخی از اصلاح‌گران، الغای رانت را برای تسهیل انباشت پیشنهاد کرده‌اند تا شاید هم سرمایه و هم کار از آن منتفع شوند. مارکس می‌گفت «بورژوازی رادیکال» ممکن است چنین پیشنهادی را حتی پیش از آن‌که به وسیله هنری جرج شناسانده بشود ارائه کرده باشد [۱۳۷ و قیاس کنید با ۹۹]. اما مارکس استدلال می‌کرد که هر چند طبقه مالک ممکن است حذف شود و مقدار رانت نیز طی زمان کاهش پذیرد اما مالکیت بر زمین (خواه فردی، خواه دولتی) برای نظام سرمایه‌داری ضروری است. مالکیت خصوصی زمین (یا مشابه آن) برای بازداشتن پرولتاریا از بازگشت به تولید مستقل به جای کار مزدوری ضروری بود [۳۹۳]. در سکونت‌گاه‌های جدید، زمینی که برای تولید مورد نیاز نبود به مالکیت‌های خصوصی تقسیم می‌شد تا بردگان، خدمت‌گزاران قراردادی یا پرولتاریا را از ترک ارباب یا کارفرما و تبدیل شدن به زارعان مستقل باز دارد. اگر سرمایه‌داری مالکیت زمین را ابداع نمی‌کرد، وجود نمی‌داشت [۱۸۳، ۲۶۱]. به گفته پلوتکین:

«سرمایه‌داران به عنوان یک طبقه با قدرت قانونی‌شان برای جلوگیری از کارگران از دستیابی به ابزار تولید مشخص می‌شوند، بی‌این جلوگیری، رشد بی‌وقفه تولید برای کسب سود غیر ممکن خواهد بود» [۳۰۰ صفحه ۹۱].

مالکیت زمین امکان می‌دهد که مالکان رانت را جمع‌آوری کرده و از آن به‌عنوان دارایی خود استفاده کنند. در موقعیت‌های معین آن طور که نوکلاسیک‌ها می‌گویند این می‌تواند «کارآیی» معینی را به سرمایه‌داران تحمیل کند. رقابت می‌تواند زمین را به سوی «بالاترین و بهترین» کاربری‌اش وادارد و نیاز به پرداخت برای زمین می‌تواند تولیدکنندگان را به صرفه‌جویی در منابع ملزم سازد. اما در مواردی مالکیت می‌تواند موجب تحدید یا تخریب کارآیی در تولید شود زیرا رانت می‌تواند میزان سرمایه‌گذاری را محدود یا نیروی کار را در محل‌های مختلف خرج کند [۲۱، ۱۸۳].

برخورد مارکس، مبتنی بر نهادهای کشاورزی قرن نوزدهم بریتانیا، سدهایی را که مالکیت زمین بر سر راه سرمایه‌قرار می‌داد مشخص می‌کند. مالکیت اشرافی (اریستوکراتیک) املاک و امکانات سرمایه‌گذاری را محدود می‌ساخت و به مالکان قدرت سیاسی کافی می‌داد، به گونه‌ای که مجلس نتوانست خود به خود تسلیم منافع سرمایه در اموری مانند «قوانین غله» (تعرفه‌های غلات)^۱ شود. مارکس معتقد بود که نهادهای مالکیت، انباشت را محدود کردند و (همزمان) رانت‌ها را افزایش دادند.

در اینجا برخی تردیدها درباره‌ی این که تحلیل مارکس از رانت کشاورزی تا چه حد می‌تواند در مورد زمین‌های شهری کاربرد داشته باشد، وجود دارد [۲۰]. اما [این تحلیل] دست‌کم می‌تواند شماری از موانعی که سرمایه‌گذاری را در توسعه‌ی شهری محدود می‌کنند یا موجب ادامه‌ی محدودیت می‌شوند بشناساند و با پذیرش تئوری رانت تأثیر آنها را می‌توان مورد تحلیل قرار داد [۹۹]. این موانع عبارتند از:

۱. منظور قانونی بود که در سال ۱۸۱۵ در بریتانیا برای جلوگیری از واردات غله وضع شد تا موجب حمایت از تولید داخلی شود. حذف این قانون، خواست توأم سرمایه‌داران و کارگران صنعتی بود زیرا دستمزد (به صورت کالاهای مصرفی کارگران) را پایین می‌آورد و ضمناً موجب افزایش توان خرید کارگران صنعتی می‌شد.

الف) مالکیت املاک وسیع که با مخالفت با اجاره یا فروش زمین برای شهرگرایی مانع رشد شهر می‌شود، یا با پافشاری برای دریافت رانت برای کاربری حاشیه شهر یا پافشاری بر اجاره زمین برای دوره‌هایی کوتاه‌تر از عمر ساختمان‌ها، رشد شهر را در گستره کوچک‌تری محدود می‌کنند.

ب) کنترل اراضی لبه‌های شهری که قابلیت شهر شدن را دارند، به وسیله انحصارات حمل و نقل یا خدمات که از تأمین خدمات خودداری می‌کنند، مگر آن‌که رانت ارضی فوق‌عادی دریافت دارند.

پ) تفکیک و قطعه کردن اراضی دارای قابلیت شهر شدن یا اراضی داخل شهر که می‌توان برای باز توسعه، سرمایه اضافی را در آن به کار انداخت، اگر اراضی وسیعی در اختیار باشد.

ت) نگهداری احتکاری زمین به وسیله سرمایه‌داران بزرگ و کوچک و به تأخیر انداختن ساختمان‌سازی با این امید که بعداً معامله بهتری بر روی آن صورت گیرد. این امر می‌تواند در کوتاه مدت موانع عظیمی به وجود آورد.

ث) محدود ساختن توسعه به وسیله گروه سرمایه‌داران یکپارچه که هم صنایع و هم برخی اراضی را کنترل می‌کنند. تا آنجا که این محدودیت‌های سرمایه‌گذاری سودها را کاهش می‌دهند، این رهیافت نیز تنها برای سرمایه ادغام شده سودمند می‌افتد، آن‌هم اگر بخواهد رانت کافی از بخش‌های ادغام نشده را نصیب خود سازد یا اگر نیروی کار در «شهرهای شرکتی» علیه کاهش سطح زندگی به وسیله افزایش رانت‌ها که مانند کاهش مزدها کار می‌کند، کمتر موفق به اتحادیه‌سازی شده باشند.

ج) محدود کردن محدوده یا تراکم ساختمان به وسیله دولت با توسل به اقداماتی نظیر تأمین بهداشت، منطقه‌بندی کمربندهای سبز و جز آن، خواه به منظور حفاظت از مردم یا خود سیستم اقتصادی باشد، به هر حال نشان‌دهنده وجود مازاد یا به‌ویژه حفاظت از ثروت‌های موجود، در برابر رقابت است.

چ) محدود ساختن جریان سرمایه در سرمایه گذاری های شهری به وسیله انحصارات مالی یا نرخ های بهره بالا. وابسته بودن خانه سازی به سرمایه استقراری، به دلیل عمر طولانی ساختمان های شهری به این سان که موانع پولی در بازار وام می تواند خانه سازی را محدود کند و بهای ساختمان ها و زمین های ساختمانی را ترقی دهد [۳۸۶].

برخی از این موانع، در متن های مربوط به بحث [برای ما] آشنا هستند، اما تأثیر کامل آنها همواره بدیهی نیستند. استدلال نوکلاسیک ها مبنی بر آن که چنین موانعی به سادگی برای نیروهای بازار رفع شدنی هستند، توضیح نمی دهد که چرا برخی از آنها چنین دیرپا بوده و هستند. در عین حال این استدلال توضیح نمی دهد چرا سایر موانع که می توانند برای انحصارگران بالقوه سودآور باشند هرگز پدید نمی آیند. مارکسیست ها بر آنند که علت این امر در پیوند دیالکتیکی میان محروم سازی و «انباشت» نهفته است [۳۰۰].

قدرت محروم سازی یک شمشیر دولبه است. سرمایه داری به حقوق مالکیت نیازمند است تا بتواند حقوق کار را محدود سازد. ولی برخی از «محروم سازی» ها ممکن است از نیروی کار حمایت کند و از جوامعی که به پرولتاریا اجازه می دهد زنده بماند و «نیروی کار خود را باز تولید کند» حفاظت کند (به بخش ۵ مراجعه شود). حقوق مالکیت که در انباشت مداخله دارد ممکن است به ارباب ها یا کارگران صاحب خانه نفع برسانند. با این همه اگر اعمال حقوق مالکیت در انباشت ایجاد اختلال کند، در این صورت مالکان زمین ممکن است خودشان لطمه ببینند. به گفته پلاتکین:

«حتی پرشورترین طرفداران محیط زیست جداترین حومه شهرنشینان به شغل و حقوق نیاز دارند که آن هم منوط به رشد اقتصادی است» [۳۰۰، صفحه ۱۰].

تنها استثنا موقعی پیش می آید که مالکان زمین منبع درآمد غیر سرمایه دارانه ای داشته باشند (مثلاً بقای بخش های فنودالی در دوران

اولیه سرمایه‌داری) [۳۲۰]. بدین‌سان نحوه برخورد با زمین‌داری و رانت ارضی به‌عنوان مانعی برای سرمایه و انباشت آن شامل تأثیرات متقابل اجتماعی پیچیده‌ای است. تنها انحصار نیست که دست و پاگیر است. به همین نحو است برخورد نوکلاسیک‌ها با نتایج این موانع که آن‌ها را به‌مثابه خسارت سنگینی برای کل اقتصاد ارزیابی می‌کنند. اما آنها تحلیل نمی‌کنند که بار خسارات یا رانت‌های به‌وجود آمده را چه کسی بر دوش می‌کشد. این مسئله اگر تقسیم ارزش میان کار و سرمایه خود متأثر از هم‌سستیزی در نظر گرفته شود، اهمیت ویژه‌ای دارد. جزئیات این تقسیم و رابطه آن با هم‌سستیزی میان طبقات یا میان بخش‌های مهم طبقات (یعنی سرمایه‌صنعتی در برابر سرمایه‌مالی در برابر سرمایه‌زمین‌داری و بخش‌های ممتاز و غیر ممتاز کاری) هسته اصلی تئوری رانت مارکس را تشکیل می‌دهد.

۲-۴- تقسیم‌بندی‌های رانت از نظر مارکس

ویژگی‌های تئوری رانت مارکس برگرفته از تحلیل اولیه دیوید ریکاردو است، هرچند که آن دو به علت برخورد متفاوت‌شان با مبارزه طبقاتی در مورد علل و اثرات رانت به نتایج مختلفی رسیدند [۳۲۱]. در تئوری ارزش ریکاردو دستمزدها به‌وسیله هزینه‌امرار معاش تعیین می‌شود و رانت به‌وسیله تفاضل میان بهره‌وری کار بر روی اراضی مشخص و بهره‌وری آن در بدترین اراضی که تولید مواد غذایی در آنها به علت وجود جمعیت ضروری است، مشخص می‌شوند. سود به یک تعبیر عبارت بود از باقیمانده در این فرایند قیمت‌گذاری، اگرچه برای رشد اقتصادی منبع انباشت تلقی می‌شد (فرض چنین بود که مالکان زمین سودهای خود را به جای آن‌که سرمایه‌گذاری کنند هدر می‌دهند).

از آنجا که از نظر ریکاردو، دستمزدها برابر با هزینه‌امرار معاش نیروی کار بود، قیمت‌های نازل غلات موجب سودهای بیشتر و انباشت بیشتر

سرمایه می‌شد. بدین ترتیب تضاد میان طبقه سرمایه‌دار و مالکان به وجود می‌آمد. اگر مالکان می‌توانستند که قیمت‌های غلات را افزایش دهند، انباشت را نیز فلج می‌کردند و این ممکن بود موجب شود که سرمایه‌داران علیه مالکان با نیروی کار متحد شوند. شق دیگر می‌توانست انجام اصلاحات ارضی باشد (مانند انقلاب منفور فرانسه). به هر حال اگر رانت بر قیمت‌ها تأثیر نمی‌گذاشت، انتقال مالکیت از اربابان به زارعان کوچک سرمایه‌دار نتیجه دیگری دربر نداشت: همان تفاضل میان بهره‌وری بهترین زمین و بدترین زمین تعیین‌کننده قیمت‌ها خواهد بود. بدین سان نتیجه‌گیری ریکاردو پیام سیاسی نیرومندی با خود داشت که چون رانت تفاضل میان بهره‌وری را منعکس می‌سازد. «محصول غلات بالا نیست چون رانت پرداخت شده است، رانت پرداخت شده است چون محصول غلات بالا بوده است» [۳۲۱]. فقط پیشرفت فنی یا تجارت آزاد که اجازه استفاده از زمین‌های مرغوب خارج از کشور را می‌دهد می‌تواند رانت قیمت‌های مواد غذایی کار و هزینه‌ها را کاهش دهد.

بدین سان ریکاردو رشد و تجارت آزاد را به عنوان گزینه‌ای برای انقلاب کشاورزی معرفی می‌کند. معاصر او مالتوس موضع سخت‌گیرانه‌تری دارد. او معتقد است از آنجا که رشد جمعیت نیاز به غذا را افزایش می‌دهد، موجب می‌شود که زمین‌های بدتر مورد استفاده قرار گیرند، رانت در همه جا افزوده شده و انباشت کاهش می‌پذیرد، پیشرفت ایجاب می‌کند که به فقرا برای بقا و تولید مثل کمک نشود [۹۲].

موضوع از نظر مارکس به این سادگی نیست. مارکس به جای یک مقوله یگانه رانت ریکاردو، دو زوج مقوله رانت را توصیف می‌کند. در یک مقوله دوگانه («رانت‌های تفاوتی I و II») رانت همانند تئوری ریکاردو [پدیده‌ای] انفعالی بود. [در این الگو] رانت به وسیله رقابت میان استفاده‌کنندگان از زمین تعیین می‌شد و بر کمیت تکنولوژی تولید تأثیر نداشت. با این همه در یک

مقوله دوگانه دیگر رانت (رانت‌های مطلق و انحصاری) کوشش برای گردآوری رانت، می‌توانست بر تولید تأثیر بگذارد و نتیجه‌گیری‌های سیاسی برگرفته شده از سوی ریکاردو مصداق نمی‌یافت.

رانت تفاوتی - این رانت بدوآبه موردی که ارزش محصول باکاری که بر روی بدترین زمین‌ها انجام شده تعیین می‌شود اشاره دارد. اگر محصول زمین مرغوب‌تر از کار کمتری استفاده کند صرفه‌جویی در سرمایه ثابت یا متغیر، سود اضافی پدید می‌آورد. مالک، رانت خود را از این تفاوت به دست می‌آورد. بدین‌سان عواید پرداخت شده به مالکان مستقیماً از ارزش اضافی سرمایه‌داران به دست می‌آید، بی‌آن‌که بر قیمت‌ها تأثیر بگذارد [۲۶۱، ۲۶۳].

این شبیه رانت ریکاردو است، هر چند که مارکس رانت تفاوتی را به شکلی روشن‌تر از ریکاردو، به نهادها و دگرگونی‌های فن‌شناختی مربوط می‌داند که متأثر از مبارزه اقتصادی‌اند. سهمی از ارزش که تبدیل به رانت می‌شود می‌تواند افزایش یا کاهش پذیرد (به تناسب پیشرفت تکنولوژی یا گستردگی کشت) این الزاماً با رشد جمعیت (همانند نظر ریکاردو در [۳۲۱]) یا با پیشرفت تکنولوژی (همانند آنچه جورج در [۱۳۷] می‌گوید) افزایش نمی‌یابد. این امر که رانت تفاوتی نیاز به افزایش ندارد، موضوع را برای مارکس، در مقایسه با سایر نظریه‌پردازان، از اهمیت کمتری برخوردار کرد.

مارکس میان دو نوع رانت تفاوتی تمایز قائل است. رانت تفاوتی I ناشی از تفاوت مقدار یک محصول خوب با کاربری مبلغ مساوی سرمایه بر روی میزان مساوی زمین با حاصل‌خیزی و موقعیت متفاوت است. رانت تفاوتی II ناشی از تفاوت در محصول اضافی است که در نتیجه کاربرد موفق سرمایه‌گذاری در همان قطعه زمین به دست می‌آید. گونه دوم همان بازبرآورد اولی به علت شرایط متفاوت فنی، نیست، بل نشان می‌دهد که مبارزه میان سرمایه و کار، بر سر سرمایه‌بری تولید، بر رانت تأثیر می‌گذارد. علاوه بر این زمین‌های مختلف ممکن است مقادیر مختلف سرمایه را جذب کنند. (برخی

از زمین‌ها ممکن است از بارندگی طبیعی بیشتری بهره ببرند بعضی دیگر به آبیاری نیازمنداند، برخی از زمین‌های شهری برای ساختمان‌های کوچک مناسب‌اند، بعضی دیگر برای ساختن آسمان‌خراش‌ها) بدین ترتیب تأثیر فی‌مابین انباشت سرمایه و کاربری زمین می‌تواند کاملاً پیچیده‌تر باشد: بدترین زمین (یا زمین حاشیه‌ای) مورد استفاده، همواره ممکن است تغییر کند.

معرفی شدت سرمایه [در بحث] به فراتر از تحلیل ریکاردو راه یافت. نویسندگان اخیر مارکسیست [۱۹، ۱۸۳] استدلال می‌کنند که فقط رانت تفاوتی I معادل با رانت ریکاردویی است. رانت تفاوتی II، بسته به میزان سرمایه مورد استفاده می‌تواند تأثیرگذار باشد. ساده‌ترین برداشت‌های مارکسیستی همانند الگوهای نوکلاسیک با تلقی خود از رانت تفاوتی، چنان که گویا به وسیله تقاضا تعیین می‌شود، محصول را مقداری معین در نظر می‌گیرند. برداشت‌های جدیدی از رانت تفاوتی II که محصول را نیز مورد توجه قرار می‌دهد، نتیجه‌گیری مارکس را دایر بر این‌که رابطه فن‌شناسی با رانت نمی‌تواند ساده و یک سویه باشد، تصویب می‌کنند [۱۹، ۲۱]. افزون بر این بال گفته است که رانت تفاوتی نمی‌تواند بی‌حضور مقدار دستکمی از رانت مطلق، به عبارت دیگر در آنجا که زمین آزاد، حتی با بدترین کیفیت، وجود نداشته باشد، پدید آید [۱۹].

رانت‌های مطلق و انحصاری - حتی در این برداشت‌ها، رانت خالص تفاوتی I صرف‌نظر از حضور محض بازار در حق استفاده از زمین، به‌عنوان امری تغییرناپذیر برای نهادهای مالکیت در نظر گرفته می‌شود. حتی مسائل ساده‌ای چون این‌که آیا سنت‌های اشرافیت، کنترل‌های زیست محیطی یا افزاز زمین، به کار انداختن سرمایه را محدود می‌سازند به دور از کنش متقابل تراکم با رانت‌اند. این موانع کاربری زمین پرسش‌هایی را در مورد مبارزه طبقاتی به جز آنچه در تحلیل ریکاردو آمد، مطرح می‌سازد. مارکس در

مقولات دیگر، یعنی در بخش‌های رانت مطلق و انحصاری، به آنها می‌پردازد. رانت مطلق - در تعریف مقدماتی مارکس حتی اگر صاحبان زمین بدترین زمین‌ها را هم دارا باشند این رانت [مطلق] ایجاد می‌شود. این موضوع در موردی هم که مثلاً اشرافیت زمین‌دار حداقل شرایط را برای هر گونه استفاده از املاک خود به منظور تولید سرمایه‌داری پیشنهاد کند یا دولت برای بدترین زمین‌ها حق ثبت و مالیات وضع کند، صادق است. «رانت مطلق» هزینه اضافی بالاتر رانت تفاوتی است که برای تمام زمین‌ها پرداخت می‌شود [۲۶۱، ۲۶۳].

رانت انحصاری - از سوی دیگر رانت انحصاری بر کاربری زمین در بخش خاصی از تولید تأثیر می‌گذارد. این رانت به وسیله مالکانی دریافت می‌شود که برای تولید کالاهایی که تحت شرایط انحصاری فروخته می‌شوند، زمین تأسیس می‌کنند. اگر محصولی در معرض رقابت نباشد، قیمت آن بالاتر از ارزش آن تعیین می‌شود و سودهای اضافی به بار می‌آورد که قسمتی از آن را صاحبان زمین، که زمین برای تولید آن محصول در اختیار می‌گذارند، مطالبه می‌کنند. کنترل آنان بر زمین برخوردار از کیفیت خاص، خود به خود تولید را در مواردی محدود می‌کند. در موارد دیگر آنها از افزایش قیمت‌ها که انحصارگران موجب آن بوده‌اند، سود می‌برند. رانت‌ها یا ارزش زمین بالا در شهرها که صنایع کلیدی‌اش در مرحله انحصاری بسیار سودآور «چرخه سود» مارکوزن قرار دارند، نمونه‌ای برای این مورد به شمار می‌آیند (به بخش ۳ مراجعه شود). همچنین قیمت‌های بیشتر برای زمین‌هایی که به تولید محصولات اختصاص داده شده‌اند، اما به علت کنترل‌های دولتی مساحت آنها محدود است، تعیین می‌شود.

برخلاف رانت تفاوتی، رانت مطلق و انحصاری ممکن است بر قیمت‌ها تأثیر بگذارد و حتی ارزش نیروی کار را تحت تأثیر قرار دهد. مارکس ابتدا رانت مطلق را در مورد زمین‌هایی که یک کالای اساسی مصرفی را تولید

می‌کنند که می‌تواند بر قیمت نیروی کار اثر بگذارد، مورد بحث قرار می‌دهد: «رانت تفاوتی دارای این ویژگی است که در آن مالکیت ارضی تنها سود ارزش اضافی را متوقف می‌سازد که در غیر این صورت به جیب زارع (یعنی زارع سرمایه‌دار مستأجر) ریخته می‌شد... از سوی دیگر اگر بدترین زمین‌ها نتواند به زیر کشت برود - هر چند که کشت آن قیمت تولید را تأمین کند - تا زمانی که چیزی اضافه بر قیمت تولید، یعنی همان رانت، را به بار آورد، مالکیت ارضی عامل ایجاد این افزایش قیمت می‌شود. مالکیت ارضی خود موجب ایجاد رانت شده است» [۲۶۱].

استدلال مشابهی را می‌توان در مورد رانت انحصاری در بخش‌های اصلی و اساسی تولید (مانند گندم و شکر که تحت سیاست‌های کشاورزی که تولید را محدود می‌کنند، قرار دارند)، به کار برد.

از آنجا که در این گونه موارد رانت در قیمت‌های بالاتر جا می‌گیرد نیروی کار نیز در هم‌سستیزی مستقیم با مالکان زمین بر سر میزان رانت مطلق ظاهر می‌شود. این هم‌سستیزی به هر حال فقط در ظاهر است. اگر محصول، بخشی از استانداردهای پذیرفته شده زندگی باشد عامل کار با پافشاری بر پرداخت ارزش نیروی کار می‌تواند قیمت‌های بالای فرآورده‌های کشاورزی را به دوش سرمایه‌داران بیندازد (قراردادهای اتحادیه‌ای مدرن با افزایش دهندگان هزینه زندگی، این را نهادی می‌کند^۱) به این دلیل مارکس معتقد است رانت مطلق به احتمال زیاد با افزایش ارزش نیروی کار، خود، به ارزش اضافی سرمایه‌داران یورش می‌برد، ضمناً مبلغی از ارزش اضافی را نیز مستقیماً از سرمایه‌داران کشاورزی به عنوان رانت تفاوتی می‌گیرد [۲۵۵].

۱. این امر مستلزم قدرت سیاسی طبقه کارگر و اتحادیه آنان است، که همیشه وجود ندارد. بنابراین در جوامعی مانند ایران، کارگران می‌توانند در تضاد جدی با رانت بران شهری و کشاورزی - همچنان که با سوداگران - قرار داشته باشند.

به این علت که انحصار زمین بالقوه برای سرمایه‌داران یک مسئله به‌شمار می‌آید، مارکس می‌گوید آنان ممکن است از ملی کردن زمین یا مالیات‌بندی رانت‌ها پشتیبانی کنند. این اصلاحات پرداخت رانت تفاوتی را از طبقه مالک به یکی از ارگان‌های بورژوازی منتقل می‌سازد. بورژوازی ممکن است رانت مطلق را لغو و کاربری کلیه زمین‌ها را اجباری کند. اصلاحات ممکن است نیروی کار را به‌عنوان ابزاری برای کاهش قیمت مواد غذایی ترغیب کند، اما اگر سرمایه بتواند این دستاورد نیروی کار را از راه کاهش دستمزدها به جیب خود بریزد سهم نیروی کار محدود می‌شود و این امکانی بسیار متحمل است، زیرا اصلاحات روشی را که مالکیت نیروی کار را محدود می‌کند، تغییر نخواهد داد.

رابطه رانت زمین با مبارزه طبقاتی در اوضاع و احوال شهری از سوی انگلس مطرح شده است. انگلس پیشنهادهای مبنی بر آن‌که کارگران باید مالک خانه‌های خود باشند را رد کرده و می‌گوید که این امر به کارگران کمک نخواهد کرد:

«فرض می‌کنیم در یک منطقه معین صنعتی قانونی وضع شود که به موجب آن هر کارگری باید مالک خانه کوچک خود باشد. در این صورت کارگران منطقه از پرداخت رانت آزاد می‌شوند و دیگر هزینه‌های رانت وارد ارزش نیروی کار آنان نمی‌شود. هر گونه کاهش در هزینه تولید نیروی کار یعنی هر گونه کاهش قیمت دائمی در مایحتاج زندگی کارگر با (طبق قوانین آهنین اقتصاد سیاسی) برابر است با کاهش در ارزش نیروی کار و بنابراین نتیجه نهایی آن کاهش دستمزدها به همان نسبت خواهد بود. دستمزدها به‌طور متوسط معادل مبلغ متوسط رانت صرفه‌جویی شده کاهش می‌یابند. یعنی کارگر برای خانه مسکونی‌اش رانت می‌پردازد، اما نه مانند قبل به صورت وجه به

صاحبخانه، بل به شکل کار بی دستمزد به کارخانه داری که برایش کار می‌کند» [۱۱۰].^۱

به عقیده انگلس، تأثیر اصلاحات بر هزینه زندگی کمکی به طبقه کارگر نمی‌کند. زیرا یا این تأثیرات همگانی می‌شوند که سپس به همان نسبت با تقلیل دستمزدها همراه‌اند، یا به صورت آزمون‌های کاملاً مجزا باقی می‌مانند که در این صورت همین موجودی‌های استثنایی اثبات می‌کند که تحقق آنها در مقیاس وسیع با شیوه موجود تولید سرمایه‌داری، در تضاد است [۱۱۰].

این موضوع غالباً به‌طور مکانیکی در برخورد با مسئله مسکن و سایر اقلام مصرفی مورد استفاده قرار گرفته است (به بخش ۵ مراجعه شود). با این همه، انگلس در چارچوب مباحثه خاصی این مسئله را به تحریر درآورده و فرضیه‌های ویژه‌ای در دوران خود داشت. این استدلال انگلس مشابه گفته آغازین مارکس است که منکر آن چیزی بود که تجار آزاد انگلیس ادعا داشتند. تجارت آزاد یعنی این که به علت ارزان شدن مواد غذایی نتیجه الزاماً به سود کارگران است. مارکس می‌گفت مواد غذایی ارزان به کارفرمایان اجازه می‌دهد دستمزدها را کاهش دهند [۲۵۵]. اگر بازار دستمزدها را به حد بخور و نمیر بکشاند، مواد غذایی ارزان فقط به کارفرمایان کمک خواهد کرد. اما مارکس در جای دیگری گفته است که طبقه کارگر در برخی شرایط می‌تواند مدتی از رانت‌های پایین‌تر سود برد. او در سرمایه [۲۶۱] استدلال می‌کند که مواد غذایی ارزان گاهی به سود کارگران است:

«این حقیقت ندارد که وقتی ضروریات زندگی ارزان‌تر شوند مصرف آنها افزایش نمی‌یابد» [۲۶۱].

مارکس استدلال می‌کند که الغا قوانین غلات مورد مناسبی [برای بررسی]

۱. مبارزات کارگری و صنفی البته این وضعیت را که نیروی کار بتواند با کمک مالیات‌ها از محل سود یا تا حدی با هزینه کارفرما مالک شود، پدید آورده است. همه چیز بستگی به آرایش نیروهای اجتماعی و سمت‌گیری دولت‌ها دارد.

است. کسب سود امکان‌پذیر بود، زیرا طبقه کارگر به آسانی به جهاد سرمایه‌داران برای تجارت آزاد نپیوست، اما استقلال خود را به حد کفایت برای متحد شدن با مالکان در مبارزه برای روزهای کاری و مبارزه در مجلس و بیرون از مجلس برای دستمزدها و ساعات کار حفظ کرد [۲۶۱].

رانت انحصاری در برابر رانت مطلق - تاکنون رانت‌های انحصاری و مطلق به‌مثابه رانت‌هایی که مستقیماً بر تولید و ارزش محصولات تولیدی تأثیر می‌گذارد خواه به‌طور کلی (رانت مطلق) یا بخش‌های ویژه (رانت انحصاری) همراه با هم مورد توجه قرار گرفته بودند. بسیاری از مارکسیست‌ها که با انگلس شروع می‌شوند در واقع به خود زحمت آن را نداده‌اند که میان این دو تفاوت بگذارند. (به‌طور مثال دیوید هاروی ابتدا به آن دو، همراه با هم تحت عنوان «رانت انحصاری طبقاتی»، اشاره داشت [۱۸۱]). اما مارکس عقیده داشت که صرف‌نظر از مسئله گردآوری رانت در بخش‌ها یا اراضی حاشیه تفاوت مهمی نیز وجود دارد.

در تحلیل مارکس رانت مطلق زمانی دریافت می‌شود که مالکان جریان سرمایه را در بخشی از تولید محدود می‌سازند، به‌گونه‌ای که سودها به علت پرداخت‌ها بابت رانت، بیش از مقداری که باید به‌وسیله کاهش قیمت‌ها در اثر رقابت تقلیل یابد کاهش می‌پذیرد. مارکس استدلال می‌کرد که این امر هنگامی ممکن است رخ دهد که در بخش متکی به کاربری زمین (کشاورزی، معدن، یا خانه‌سازی شهری) تولید ارزش اضافی به ازای هر واحد سرمایه، بیشتر از حد متوسط باشد [۲۶۱، ۲۶۳]. سرمایه‌داران معمولاً بیشتر مایلند تا آنجا که نرخ سودشان به سطح متوسط سایر صنایع تقلیل می‌یابد در چنین بخشی سرمایه‌گذاری کنند، اما مالکان می‌توانند در این سرمایه‌گذاری اخلاص کنند. اگر حتی مالکان بدترین اراضی هم بتوانند در قبال کاربری زمین‌شان تاوان بگیرند، آنگاه ممکن است سودها تا سطح متوسط پایین بیاید، بی‌آنکه سرمایه‌گذاری جدید یا کاهش قیمت‌ها اتفاق بیفتد. در فرایندی که ارزش به

خارج از بخش مربوطه «جریان» می‌یابد (در این مورد در پایان بخش ۲ بحث شده است) مجدداً به وسیله مالکان به آن بخش سوق داده می‌شود. در این مورد گرچه قیمت در بالای قیمت رقابتی محصولات باقی می‌ماند، [اما] مارکس اظهار می‌دارد که قیمت زیر ارزش تولید قرار می‌گیرد. بدین سان، رانت مطلق تنها برای بخش‌هایی وجود دارد که قیمت تولیدات در آنها زیر ارزش است، یعنی آنهایی که ترکیب ارگانیک سرمایه‌شان پایین است.

رانت انحصاری - به هر حال نیازی به حفظ شرایط مربوط به ارزش را ندارد. اگرچه رانت مطلق تنها در بخش‌هایی که ترکیب آلی سرمایه در آنها پایین است وجود دارد، رانت انحصاری می‌تواند در هر بخشی وجود داشته باشد [۲۶۱، ۲۶۳].

هر چند مارکس این تفاوت را مهم ارزیابی می‌کند، اما استدلال‌های منطقی او در این باره کاملاً قانع‌کننده نیست [۹۸]. این امکان نظری که قیمت کالاهای کشاورزی بیش از ارزش آن ترقی کند ردکردنی نیست. اما در عمل ممکن است حق با مارکس باشد. اگر رانت‌ها قیمت شمار زیادی از انواع کالاها را تا میزان بیش از ارزش ترقی دهند، سودهای متوسط به سطح سود نازل صناعی که دارای ترکیب ارگانیک آلی سرمایه بالایی هستند، کاهش خواهد یافت. بدین نحو فقط وقتی رانت کشاورزی کم است، می‌تواند قیمت‌ها را به بیش از ارزش افزایش دهد.

مارکس در عین حال فرض می‌کرد. که یک ترکیب آلی بالای سرمایه تنها زمانی در بخشی رخ می‌دهد که سرمایه طبقات دیگر را شدیداً از باج‌خواهی باز دارد. این موضوع رابطه ارزش را به یک جانشین برای قدرت طبقاتی تبدیل می‌کند. پرسش این است که یک طبقه نیرومند مالک تحت چه شرایطی می‌تواند درون نظام مسلط سرمایه‌داری موجودیت داشته باشد.

برخی از نوشته‌های اخیر مارکسیستی تمایز میان رانت مطلق و رانت انحصاری را رد کرده و تنها رانت‌های تفاوتی و آنهایی را که شامل نوعی

«انحصار طبقات» هستند، به‌عنوان مقوله‌های مفید، مورد توجه قرار می‌دهند [۹۹، ۱۸۱]. آنها بر تأثیرات طبقاتی رانت‌ها بیش از ترکیب آلی سرمایه توسط بخش تأکید دارند. یک دستوربندی به نوری‌کار دویی مربوط به بحث مبتنی بر الگوی سرافا، یعنی هم‌ستیزی طبقاتی بر سر بازده سرمایه و کار نیز از تئوری رانت مارکس از بسیاری جهات تبعیت می‌کند، اما تفاوت میان رانت مطلق و انحصاری را نادیده می‌گیرد [۲۵، ۲۶، ۳۴۶]. به‌هر حال توجه به تأثیرات طبقاتی نمی‌تواند به آسانی تمام رانت‌های انحصاری و مطلق را هم‌گروه کند، زیرا رانت‌های مختلف در این مقوله ترکیبی، تأثیرات مختلف طبقاتی دارند.^۱ اختلاف شدید میان آن رانت‌هایی است که فقط گروه کوچکی را منتفع یا متضرر می‌سازند، با رانت‌هایی که به گونه‌ای قابل ملاحظه به قطعات سود، خرد می‌شوند. بدین ترتیب به تفاوت‌های جدید میان رانت‌ها استناد شده است.

این دیدگاه، تحلیل رانت را با مقوله‌هایی بیش از آنچه مارکس در آغاز بیان می‌کرد، وامی‌گذارد. (به جدول ۱ مراجعه شود). یک تفاوت مقدماتی، دو نوع رانت تفاوتی (مقوله‌های V و IV) را از هم جدا می‌کند. مورد اخیر به دو وجه تمایز تقسیم می‌شود. نخست تمایز میان رانت‌های ناشی از انحصارات بر محصولات ویژه یا مکان‌های منحصر، بی‌اهمیت بین طبقاتی (مقوله III)، و رانت‌های ناشی از انحصارات که می‌تواند بر استانداردهای زندگی طبقه کارگر و قشرهای مهم طبقاتی به‌طور اساسی تأثیر بگذارد (مقوله I و II). سومین تمایز میان رانت‌هایی است که به علت تفاوت میان ارزش و قیمت محصول محدود شده‌اند (مقوله I) و آن رانت‌هایی که به این شکل محدود نشده‌اند.

۱. من باور دارم که اهمیت هم‌ستیزی طبقات در برابر ترکیب آلی سرمایه از جامعه‌ای به جامعه دیگر تفاوت دارد. در جوامع کم توسعه‌ای که سرمایه‌ها به روندهای صنعتی راه ندارند و فن‌شناسی نازل است، هم‌ستیزی طبقاتی اهمیت بیشتری می‌یابد، و برعکس.

جدول ۱- تفاوت‌های ممکن میان انواع رانت

نوع رانت	مبنای گروه‌بندی
I. مارکس، «رانت مطلق» لیپیتس، «خراج به سبک مارکس»	بر اساس مابه‌التفاوت ارزش در الگوی تبدیل میان قیمت‌ها و ارزش‌ها (قیمت محصول) - (ارزش) = رانت
II. ادل، «شبه رانت مطلق» لیپیتس، «خراج به سبک انگلس» (الف) هاروی، «رانت انحصار طبقاتی» (الف)	در این گروه و گروه I رانت بر مبنای اهمیت یک جناح مهم طبقاتی استوار است و ممکن است بر قیمت کالاهای اساسی که در سطح زندگی ارزش نیروی کار جای دارند، تأثیر بگذارد.
III. مارکس، «رانت انحصاری» (ب) هاروی، «رانت مطلق و انحصاری»	این گروه و گروه‌های I و II رانت‌هایی هستند که می‌توانند قیمت‌ها را تا حدی بالتر از قیمت‌هایی که بی‌حق انحصار رایج است، افزایش دهند (تنها برای این گروه و نه برای کالاهای اساسی که بر ارزش نیروی کار تأثیر می‌گذارند).
IV. ریکاردو، «رانت» مارکس، «رانت تفاوتی I»	رانت ناشی از تفاوت‌ها در کیفیت یا موقعیت مکانی وقتی ترکیب آلی سرمایه ثابت است.
V. مارکس، «رانت تفاوتی II»	رانت ناشی از تفاوت‌ها در کیفیت یا موقعیت مکانی که تنها به وسیله کنش متقابل با تغییر در ترکیب آلی سرمایه آشکار می‌شود.

الف) طبق تعریف ممکن است تمام گروه‌های طبقه‌بندی شده پایین‌تر را شامل شود.

ب) طبق تعریف ممکن است شامل گروه فاصله قبلی شود.

تمایز میان رانت‌هایی که متضمن موانع جدی در راه سرمایه‌گذاری‌اند (و بر هم‌سستی‌های کار - سرمایه تأثیر می‌گذارد) و رانت‌هایی که چنین نمی‌کنند، نخست در نوشتارهای شهری بررسی شد [۱۸۱، ۱۸۶]. هاروی گروه‌های I و II را دسته‌بندی کرده آنها را متناوباً «رانت مطلق» و «رانت انحصاری طبقاتی» نامید. در حالی که ادل [۹۸] به گروه II به‌عنوان مشابه شهری رانت مطلق استناد کرد. لیپیتس [۲۳۰، ۲۳۲] بین «خراج به سبک انگلس» و «خراج به سبک مارکس» که به وسیله رابطه ارزش - قیمت مشخص شده (گروه ۱) تمایز قائل شد.

لیپیتس این رانت‌ها را با هم‌سستی طبقاتی ارتباط می‌دهد. رانت انگلس «باز توزیع ارزش اضافی اجتماعی» است که قبلاً تولید شده و از مجراهای مختلف که «جزء به جزء به لایه‌های انگلی مالک زمین‌های شهری منتقل می‌شود» تصاحب شده است. رانت مارکس از ارزش اضافی ایجاد شده در خود صنایع ساختمان سرچشمه می‌گیرد که ناشی از [امکان استفاده از] ترکیب آلی سرمایه [در حدی] پایین‌تر از میزان متوسط است.

«بدین‌سان خراج زمین از نظر مارکس به علت این واقعیت خود را متمایز می‌سازد که ارزش به وجود آمده ناشی از صنعت ساختمان است که به جیب مالک ریخته می‌شود، در حالی که در مورد «خراج از نوع انگلس» این ارزش در هر رشته‌ای ایجاد شده است» [۲۳۲، ص ۱۴۴، ۱۴۶].

لیپیتس معتقد است که وجود رانت مطلق نشان می‌دهد که «مالکیت ارضی کاملاً از تأثیر آن در فرایند تولید استفاده می‌کند» و در حالی که رانت‌های انحصاری، از جمله رانت نوع انگلس چیزی بیش از تأثیر در سطح گردش نیست. بنابراین پرسش مهم این است که آیا رانت ارضی با تأثیرات خاص در فرایندهای تولید (ساختمان) رابطه دارد [یا خیر]؟ طبق این نظریه رانت مطلق و تا حدی رانت انحصاری متضمن مواردی است که می‌تواند مستلزم

درگیری‌های طبقاتی باشد و اصلاحات ارضی یا کاهش رانت ممکن است به طور بالقوه هم به سود انباشت سرمایه و هم به سود استانداردهای زندگی طبقه کارگر تمام شود. اما فقط در رانت مطلق است که مبارزه می‌تواند پیش از آن‌که بر سر مقدار تولید باشد، بر سر نوع تولید در بگیرد. بدین‌گونه تمایز صریح، مربوط می‌شود به مجموعه متفاوتی از امکانات سیاسی.

۳-۴- کاربردهای شهری انواع مختلف رانت

تفاوت‌های موجود میان انواع مختلف رانت را می‌توان با مقایسه چند موقعیت شهری و تأثیرات احتمالی آن بر مبارزه‌ها و اتحادهای طبقاتی نشان داد. ابتدا تحلیل رانت از سوی انگلس در اثر وی به نام مسئله مسکن [۱۱۰] را بررسی می‌کنیم. همان‌طور که لپییتس خاطر نشان می‌سازد، مالکان شهری قرن نوزدهم می‌توانستند به علت مهاجرت‌های روستایی و تراکم متوسط «خراج نوع انگلس» را از طبقه کارگر اخذ کنند [۲۳۲، صفحه ۱۴۵]. (از نوع رانت گروه II، به جدول مراجعه شود). لپییتس به تبعیت از انگلس می‌گوید رانت، هزینه نیروی کار را افزایش داد، بدین‌سان سهمی از ارزش اضافی را پدید آورد که از سرمایه‌داران صنعتی اخذ می‌شد. اما برخلاف نظر انگلس، ادل و دیگران [۱۰۴] معتقدند که بخشی از هزینه می‌تواند به دوش نیروی کار بیفتد و نیز استانداردهای مسکن کاهش پذیرد. بدین‌سان رانت انحصاری در مقیاس گسترده بر هم‌ستیزی طبقاتی هم میان صاحبان صنایع و مالکان و هم احتمالاً میان این دو و نیروی کار تأثیر می‌گذارد.

از سوی دیگر وقتی سرمایه‌داران برای ورود به لایه‌های برتر پیرامونی خود مبلغ بیشتری می‌پردازند رانت زمین بر درآمدهایشان تحمیل می‌شود. بدین ترتیب این رانت به آن ارزش اضافی که به‌عنوان درآمد خود وصول کرده‌اند حمله می‌برد. این، مورد آشکاری از رانت انحصاری است: قیمت زمین بالاست، چون قیمت خانه‌ها دربرگیرنده کالایی انحصاری است، [یعنی وجود وضعیت] استثنایی [۳۸۶]. لپییتس [۲۳۲] آن را «رانت انگلس» می‌نامد،

زیرا رانت مطلق را در بر نمی‌گیرد، بلکه رانت انحصاری محدودتر و دقیق‌تری است (گروه III در جدول ۱). تأثیرات طبقاتی با مورد بحث انگلس فرق می‌کند. به جز مورد جابه‌جایی کارگران از مناطق مجاور، به آن علت که رانت ناشی از کاربری انحصاری زمین می‌تواند ارزش زمین را به بالاتر از آن حدی ببرند که رانت‌های کارگران می‌برند، هزینه بالای مسکن در نواحی انحصاری مجاور تهدیدی برای سطح زندگی کارگران نیست.

اکنون وضعیت مسکن را در دوران انگلس با وضعیت فعلی آن در فرانسه مقایسه می‌کنیم. یک آپارتمان خوب و استاندارد متعلق به طبقه کارگر به یک بخش پذیرفته شده از سبب بازار که بر ارزش نیروی کار تأثیر می‌گذارد تبدیل شده است. اگر برای این مسکن، زمین به گونه‌ای که عرضه را محدود کند، فروخته یا اجاره داده شود، رانت و محدودیت‌های عرضه مربوط به آن بر قیمت مسکن و فرایند کار در کارخانه‌سازی تأثیر متقابل می‌گذارد. مالکیت‌های افزاز شده و نابرابری زمانی توانایی سازندگان (یا دولت) برای تجمیع مالکیت‌ها اندازه تولید عقلایی را محدود می‌کنند. این امر تولید را بر پایه پیشه‌وری حفظ کرده ترکیب ارگانیک سرمایه را در خانه‌سازی محدود می‌سازد. بدین سان شکاف میان ارزش و قیمت تولید حفظ می‌شود و مالک می‌تواند آن را به عنوان رانت تصاحب کند. هزینه خانه‌سازی کارگری، هم به علت دریافت رانت و هم به خاطر محدودیت (همزمان) پیشرفت تکنولوژی، در حدی بالا قرار می‌گیرد. بدین سان است که توپالف و لپیتس می‌گویند این مورد [همانا] رانت مطلق یا (خراج نوع مارکس) [۲۳۲، ۳۸۶] است (گروه I در جدول ۱). درجه افزایش قیمت مسکن به وسیله نهادهای مالکیت یا افت کیفیت مسکن دست‌کم به طور بالقوه کارگران را نگران می‌سازد.

مورد دیگر، تأثیر متقابل میان نرخ‌های بالای بهره و قیمت‌های مسکن است. بیشتر علاقه‌مندی‌های اخیر به تئوری رانت به خاطر کوشش‌هایی

است که برای بررسی افزایش قیمت مسکن و کمبود آن در دوران رکود و دوران نرخ‌های بالای بهره انجام می‌شود. برخورد رادیکال نخستین با قیمت‌های مسکن، رابطه میان انحصار مالی و انحصار زمین را مرکز توجه قرار می‌داد، اما نتایج آن آشکار، خود نافی از آب در آمدند. بدین سان رانت‌های بالا متناوباً در مورد سطوح پایین و بالای نرخ‌های بهره و افزایش سریع آنها، مقصر شناخته شدند [۱۸۰، ۳۶۸]. کاربرد دقیق‌تر تئوری رانت در اینجا چند دستورالعمل ممکن برای تأثیرگذاری را پیشنهاد می‌کند. نرخ‌های بالای بهره می‌تواند تولید مسکن را محدود کرده رانت‌های انحصاری (گروه I و II) در زمین‌های نوآباد ایجاد کند و در همان حال ارزش‌های جاری زمین‌های ساخته نشده را کاهش دهد (اگرچه شاید استفاده از آنها برای افراد به حد کافی تهییج‌کننده نباشد). اگر نرخ‌های بهره در میان انواع بساز و بفروش‌ها یا استفاده‌کننده نهایی از زمین متفاوت باشد (یعنی برای مالکان خانه‌ها به علت حذف مالیات‌ها یا یارانه‌ها نرخ بهره پایین‌تر باشد) ممکن است رانت‌های انحصاری بخشی ایجاد شود. تغییر فن‌شناسی تولید نیز برخی امکانات برای ایجاد رانت مطلق پدید می‌آورد. اما اگر نرخ‌های واقعی بهره به این علت که تورم فراتر از نرخ‌های اسمی هستند، پایین باشند و احتمال افزایش تورم در کار باشد، نتیجه ممکن است یا ساختمان‌سازی نگروزانه باشد (عرضه اضافی فضای ساختمانی یا درهم کوبیدن فضاهای قدیمی‌تر) یا نگهداری نگروزانه اراضی ساخته نشده (کاهش ساختمان‌سازی و ایجاد رانت انحصاری به گونه انگلس). بدین ترتیب تئوری رانت بر آن است که تأثیرهایی بر هم‌سبزی‌های طبقاتی و تقسیم‌بندی‌های فرعی درون طبقه یعنی میان مالکان خانه و اجاره‌داران پدید آمدنی است [۱۰۲]. ویژگی‌ها باید در شرایط مشخص مورد آزمون قرار گیرند و وضعیت کلی انباشت و نیز جزئیات سازمانی در نظر گرفته شود.

تأثیر تفاوت‌های قیمت میان مناطق همسایگی مختلف کارگری، بر

جریان مبارزه طبقاتی نیز شایان توجه است. قیمت‌های گوناگون مسکن، در نواحی مختلف معمولاً به‌عنوان رانت‌های تفاوتی طبقه‌بندی شده‌اند که امکانات گوناگون را به روشی منفی بازتاب می‌دهد. به‌هرحال توپالف معتقد است که تفاوت‌های محلی رانت زمین در درون کلان‌شهر را باید از نوع رانت‌های انحصاری تلقی کرد که رانت تفاوتی را در شرایطی که کیفیت زمین بر هزینه‌های ساختمانی تأثیر می‌گذارد، محدود می‌سازد. در مورد مناطقی که خانه‌سازی لوکس انجام می‌شود، مسئله‌ای وجود ندارد. خانواده‌ها تک‌تک خانه خریداری می‌کنند که خود نوعی انحصار است. اما توپالف معتقد است که تفاوت‌های محلی در مسکن طبقه کارگر نیز رانت‌های انحصاری به‌شمار می‌رود که بیانگر انحصار بر دستیابی به حمل و نقل بهتر است. اگر چنین رانت تفاوتی به‌وسیله انحصارهای حمل و نقل ایجاد شود، آشکارا این رانت‌های انحصاری مسئله مورد علاقه کارگران به‌مثابه یک طبقه، می‌شود و در واقع جنبش‌های کارگری از زمان‌های دور به مسئله حمل و نقل توجه داشته‌اند. اما اگر حمل و نقل انحصاری نباشد ممکن است باز هم رانت تفاوتی در مناطق مختلف شکل بگیرد که در آن صورت مبارزات طبقاتی علیه انحصار نمی‌تواند آن را از میان بردارد. ممکن است مسئله، جنبه تجربی پیدا کند.

با این همه توپالف چنین موردی را در عرصه‌های تجربی مورد بحث قرار نمی‌دهد، بل بیشتر سعی دارد استدلال کند که نمی‌توان الگوهای رانت تفاوتی را به رانت‌های محلی شهری تسری داد، زیرا این کار عبارت از کاربرد ساده همان است که ابتدا عبارت یک الگوی کشاورزی مبتنی بر تولید کالاهای مشابه در محل‌های مختلف بوده است، اگر گندم در محل‌های گوناگون کشت شود می‌تواند هزینه تولید (و حمل و نقل) متفاوت داشته باشد. اما مسکن‌های مشابه در محل‌های مختلف دارای هزینه تولید متفاوت نیستند، زیرا این خانه‌ها پابرجا هستند و جابه‌جا نمی‌شوند [۱۹، ۳۸۶].

این امر موجب طرح این مسئله شد که نباید الگوی ناسنجیده کشاورزی

را به خانه‌سازی منتقل کرد. اما چنین چیزی حرف اصلی الگوهای کاربری زمین را، وقتی که به وسیله رفت و آمد به محل کار مشخص می‌شوند، از دست می‌دهد. در مقایسه شهر با الگوی وان تونن یعنی تحویل گندم به یک نقطه مرکزی، یک کالای همسان به یک مکان مرکز تبدیل شده است:

نیروی کار. مسکن در اینجا به عنوان یک درون‌داد در تولید این کالا مطرح می‌شود و نه واقعاً به عنوان کالایی برای مصرف نهایی. تحت این شرایط، جابه‌جایی الگوی کشاورزی حفظ می‌شود اما شرایط لازم خودشان طبیعت متفاوت کار و بازارهای مسکن را در شهر سرمایه‌داری اعلام می‌کنند.

رابطه الگوهای شهری و کشاورزی در بحث دیگری در این باب که آیا رانت مطلق در یک بافت شهری امکان‌پذیر است یا نه مطرح می‌شود [۲۳۴]. به نظر می‌رسد که وجود ذخیره عظیمی از سرمایه ثابت در ساختمان‌ها علیه ترکیب آلی نازل سرمایه سخن می‌گوید [۲۳۴]. به هر حال سرمایه نامنقول ثابت مفاهیمی قابل جانشینی برای یکدیگر نیستند. اگر ساختمان‌ها در لحظه ساخت‌شان در نظر گرفته شوند، رانت مطلق وقتی امکان‌پذیر است که ترکیب ارگانیک سرمایه در ساختمان نازل باشد یا این‌که اگر ساختمان‌ها را به منزله سرمایه نامنقول تلقی کنیم، میزان سرمایه ثابتی که باید با رانت سالانه و هزینه کار مقایسه شود، هزینه بناسازی نیست، بل میزان استهلاک سالانه‌ای است که می‌تواند با هزینه سالانه نگاهداری نیروی کار مقایسه شود. در پرتو هر دو استدلال، شرط ترکیب آلی برای رانت مطلق ممکن است برآورده شود.

مسئله با توسل به نقل قول‌های مارکس حل نمی‌شود. تئوری رانت مارکس برای توضیح رانت کشاورزی بود. اما او کاربرد آن را در زمین‌های شهری و مناطق تهیه مصالح ساختمانی مورد بحث قرار داد. گروه‌بندی‌های او در مورد رانت‌ها محدود به کشاورزی نبود. او حالاتی از رانت را از انحصار مسکن برمی‌گرفت و استدلال می‌کرد که رانت مطلق برای زمین به طور کلی، رانت‌های زمین شهری را سبب می‌شود، زیرا استفاده‌کنندگان از

زمین‌های شهری و کشاورزی باید برای فضا رقابت کنند. اما مارکس صریحاً اعلام نکرد که رانت ارضی شهری تا چه حد تفاوتی، انحصاری یا مطلق است. این نمونه‌ها رانت‌ها را دقیقاً طبقه‌بندی می‌کنند. آنها می‌گویند که چه ترکیباتی در مالکیت زمین و کاربری زمین ممکن است بر توزیع ارزش در درون طبقه و بر مبارزه طبقاتی تأثیر داشته باشد. باقی می‌ماند این‌که در عمل نشان داده شود، انواع رانت چگونه بر انباشت، توزیع و سایر جنبه‌های نظام‌های سرمایه‌داری شهری تأثیر می‌گذارند.

یکی از مسائلی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا موانع گوناگون احتمالی برای سرمایه‌گذاری بر روی زمین، که قبلاً به آنها اشاره شد، قابل اجرا هستند یا خیر و چه پیامدهایی دارند. بسیاری از نوشته‌های اقتصاد رادیکال شهری در اواخر سال‌های ۱۹۷۰-۱۹۶۰ به ارائه سند در مورد این موانع اختصاص یافت. این بررسی‌ها مواردی را در مورد مالکان [زمین‌های شهری] یا انحصارهای بساز و بفروش و درگیری‌های دولت در بازار زمین برای حمایت از این انحصارات و روابط میان سرمایه‌گذاران مالی و ارضی اعلام کرد [۱۱، ۴۷، ۵۷، ۹۴، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۷۷، ۲۷۶، ۳۰۲، ۳۱۳، ۳۳۱، ۳۴۲، ۳۶۳]. تصور کلی که این بررسی‌ها به دست می‌دادند این بود که انحصارات، سرمایه‌گذاری را محدود کرده و رانت‌ها را به دوش کارگران می‌اندازند. به موجب تئوری رانت مبلغ مورد تقاضا، خواه رانت‌های انحصاری در مقیاس گسترده باشد (خراج سبک انگلس)، یا احتمالاً رانت مطلق (خراج سبک مارکس)، به وسیله گروه‌های انحصاری بورژوازی وصول می‌شود و غالباً بی‌توجه به تمایز احتمالی میان دو نوع رانت یا بی‌توجه به استدلال انگلس مبنی بر آن‌که [بار] افزایش رانت باید بر دوش کارفرمایان بیفتد و نه مستاجران کارگر (یا کارگران صاحبخانه، اگر از بساز و بفروش‌ها خانه خریده باشند). در وهله اول به نظر می‌رسد که این بررسی‌ها برای بیان هم‌سویی‌های طبقاتی و سرریز آن از بازار کار به بازار زمین‌های شهری و خبر دادن از اتحاد احتمالی

میان جنبش‌های کارگری و جنبش‌های اجتماعی (مستاجران یا صاحبخانه‌ها) کافی باشد.

به هر حال این مطالعات اولیه حاوی برخی باطل‌نمایی‌ها در یافته‌های خود بود [۹۸]. به مثل عوامل انحصار به‌طور کلی مسبب افزایش رانت‌ها و هزینه‌های زندگی در نظر گرفته می‌شدند. اما انحصار در صنعت نفت و قدرت انحصارگران اتومبیل بر سیاست دولت منجر به اتخاذ سیاست‌هایی شد که استفاده بیشتر از سوخت در رفت و آمد روزانه را که ظاهراً موجب افزایش عرضه اراضی مسکونی حومه و احتمالاً تقلیل هزینه مسکن می‌شد، ترغیب می‌کرد. تحلیل‌های گروه‌های عمران و آماده‌سازی زمین در حالی که متوجه شده بودند که در مواردی موجب عقب‌نگاه داشتن زمین از [فرایند] توسعه شده‌اند، تبدیل به بخشی از «ائتلاف‌های رشد» سیاسی شدند و کوشیدند تا عمران بیشتری را برانگیزانند [۲۷۶، ۲۷۸]. آشفتگی درباره تأثیرات نرخ بهره که ذکر آن در بالا آمد، مثال دیگری است. این نابهنجاری‌ها دال بر آن بود که کاری بیش از نمایش ساده وجود انحصار، ضروری است [۱۸۰، ۳۶۹، ۳۷۰]. نیاز به تحلیل‌هایی درباره این مسائل بود که کدام شرایط خاص اجازه می‌دهد که رانت‌های بالا مطالبه شوند یا بار هزینه‌ها می‌باید به چه نسبت میان کارگران و کارفرمایان تقسیم شود. جستجوی تحلیل‌های بهتر درباره این مسائل بود که منجر به احیا تئوری رانت مارکسیستی شد. کاربرد این تئوری در دو زمینه مورد بحث قرار خواهد گرفت. نخست این مسئله کلی که آیا بخش زمین‌دار سرمایه وجود دارد یا نه. و اگر نه، آیا این به آن معناست که عوامل رانت برای انباشت حائز اهمیت نیستند. دوم، کاربرد عوامل نظری رانت در بخش‌های مربوط به مکان‌یابی شهری.

۴-۴- رانت، تولید و چرخه‌های انباشت

پرسش این است که تأثیر رانت بر انباشت در مراکز سرمایه‌داری معاصر تا چه حد جدی است و آیا رانت چنان با سود و بهره جوش خورده است که

نمی‌توان آن را به مثابه مقوله‌ای مجزا مورد بحث قرار داد. و پرسش دیگر این‌که، آیا طبقه زمین‌دار خاص یا فراکسیون زمین‌داری در سرمایه وجود دارد؟

۱-۴-۴- آیا طبقه یا فراکسیون زمین‌دار وجود دارد؟

مارکس می‌گفت با ادغام طبقات زمین‌دار و سرمایه‌دار و با کاهش تفاوت‌ها در کیفیت زمین از طریق سرمایه‌گذاری‌ها، رانت‌های مطلق و تفاوتی ممکن است از میان بروند. این احتمال در توصیف لنین از ادغام منافع اقتصادی مختلف در توسعه شهری نیز خود را نشان داد. توسعه نگرورزانه حومه‌های شهرهایی که به سرعت در حال رشدند، کار «سرمایه مالی» است. لنین درباره این توسعه چنین می‌گوید:

«در اینجا انحصار بانک‌ها، با انحصار رانت زمین و انحصار ابزار ارتباطات ظاهر می‌شود زیرا افزایش قیمت زمین و امکان فروش پرسود آن در قطعات و جز آن عمدتاً وابسته به وسایل مناسب ارتباطات با مرکز شهر است و این وسایل در دست شرکت‌های بزرگی قرار دارد که از طریق شیوه‌های سیستم سهام‌داری و تقسیم مشاغل میان مدیریت‌ها با بانک‌های ذینفع مربوطه‌اند» [۲۲۷، صفحه ۶۵].

این موضوع نشان می‌دهد که اگر چه رانت زمین بخشی از سود بانک‌ها و انحصارات حمل و نقل است، اما برای مجتمع‌ها علاقه خاصی به این امر که آیا سودها به طور کلی به شکل افزایش در ارزش زمین، بهره یا سودهای حمل و نقل درمی‌آیند، وجود ندارد.

در بررسی‌های اخیر امکان مشابهی مطرح شده که آیا امروزه جامعه انگلیس مالکان ارضی دارد (یا در میان طبقه بورژوازی فراکسیون ارضی وجود دارد) و آیا این مسئله بر رانت تأثیر می‌گذارد. مایکل بال می‌گوید: از

آنجا که اکنون اکثر زمین‌های شهری در تملک استفاده‌کنندگان آن است و دیگر فراکسیون ارضی معجزا در ترکیب سرمایه وجود مؤلفه مجزای رانت و ارزش اضافی ممکن است قابل شناخت نباشد. بال در این استدلال خود چنان پیش می‌رود که می‌گوید رانت ارضی، مفهومی ناسازگار شده است [۲۱، ۲۲]. میسی و کاتالانو رشته‌ای از گروه‌های ارضی را مشخص می‌سازند، از جمله بقایای اشراف و بلندپایگان زمین‌دار، زارعان مالک - حرفه‌ای، سرمایه‌ صنعتی (از جمله شرکت‌های ساختمانی)، نهادهای مالی و شرکت‌های مالکیتی. آنها می‌گویند این گروه‌ها نباید با یک گروه ارضی منسجم جمع زده شوند. با وجود این آنها به این نتیجه می‌رسند که، «این به معنای آن نیست... که مالکیت خصوصی مبنای تضادهای مهم ساختاری در درون صورت‌بندی اجتماعی نبود» [۲۷۰]. آنها می‌گویند تا سال‌های ۱۹۲۰ انحصار رانت ارضی هزینه زیاد مسکن طبقه کارگر را بیشتر کرد. با آن‌که امروزه تأثیر انحصاری شدیدی در آن نمی‌بینند، اما می‌گویند رانت هنوز به گونه‌ای در توزیع منطقه‌ای فعالیت‌ها در مناطق مرکزی تأثیر می‌گذارد.

استدلال کلی‌تری از سوی هاروی مطرح شده است [۱۸۳] که می‌گوید حتی در یک نظام سرمایه‌داری «خالص» بی‌داشتن صاحبان زمین به خودی خود، باز رانت حائز اهمیت است. صاحبان زمین حتی با وجود اشتغال به سایر فعالیت‌ها امکان سودهای طبیعی فوق‌عادی (آبرسودها) را از کاربری‌های مختلف زمین در نظر می‌گیرند، حتی اگر مجبور باشند آن را به‌عنوان خراج به دیگران بپردازند. بدین ترتیب رانت ارضی، خواه پرداخت شده خواه ضمنی باشد، نقش مهمی در تنظیم تولید ایفا می‌کند. ارزش‌های زمین و ساختمان که به سرمایه تبدیل می‌شود، ذخایر مالی مهمی می‌شوند که ارزش‌شان قابل مبادله با سایر ذخایر است. بخش زمین و ساختمان بخش مکمل فرایند انباشت سرمایه و تابع مسائل تفکیک‌ناپذیر چرخه‌های مالی‌اند. این تأثیر را می‌توان در سطوح خرد و کلان هر دو مشاهده کرد [۱۶۱، ۱۸۱].

۲-۴-۴- رانت و ساختمان

حتی در نبود طبقه یا لایه مجزای صاحب زمین، و جذب زمین از سوی یک جمع گسترده، مالکیت زمین می‌تواند بر فعالیت ساختمان‌سازی تأثیر بگذارد. بال می‌گوید چنین تأثیر احتمالی مستلزم رابطه میان مالکیت زمین و تولید ساختمان است و میان شرکت‌های خانه‌سازی که طبق قرار دارد برای مالکان زمین کار می‌کنند، و سازندگان «نگرورز» که مالک اراضی هستند که برای عرضه در بازار فراگیر در آنها ساختمان‌سازی می‌کنند، تفاوت قائل است. او درباره‌ی گروه اخیر چنین می‌گوید:

«احتمالاً زمین بر جریان تولید تأثیر چندی دارد. ساختمان‌سازان از قرار معلوم زمین را به تملک درمی‌آورند، چون این کار برایشان سودآور است. آنان به همین دلیل دست به تولید می‌زنند. این دو عامل تعیین‌کننده سود، می‌تواند همسازانه با هم ترکیب شوند یا از در ستیز با هم برآیند. با گذشته‌نگری امکان ستیز بیشتر به نظر می‌رسد» [۲۱، ص ۷۹].

اما این ستیز عملاً به وقوع می‌پیوندد؟ بال به قرن نوزدهم انگلیس اشاره می‌کند:

«جذب سودهای زمین به فروپاشی تولید کوچک کالایی وابسته به صنف مقاطعه‌کاران ماقبل سرمایه‌داری کمک کرد... تولید انبوه و تقسیم کمتر سرمایه‌دارانه کار، به کمک خانه‌سازی آمد. به جای آن‌که به ممانعت از آن، برخاسته باشد» [۲۱، ص ۸۰].

به هر حال، همین که روش‌های نوین ساختمان‌سازی وسیعاً به کار گرفته شدند، فروشندگان زمین به سازندگان نگرورز شروع به تحمیل سودها بر روی قیمت‌های زمین کردند. ستیز بین رانت و بهره‌وری ساختمان بر اوضاع چیره شد.

در انگلستان معاصر، سازندگان نگرورز مسکن با تقاضاهای دمدمی روبه‌رو می‌شوند. آنها سعی می‌کنند تا به وسیله گردش تجاری سرمایه، ارزان خریدن و گران فروختن سود ببرند، بدین‌سان فعالیت‌های خانه‌سازی آنان «تابع نیازهای زمان‌بندی نگرورزانه خرید و فروش» و تقاضا برای کار ساختمانی بی‌ثبات و در نتیجه فاقد نظم است. بال می‌گوید: «در نتیجه، تقاضای محدود واحدهای استاندارد بر اساس وظایف ساده تکراری که به وسیله نیروی کار موقت انجام می‌شود، ویژگی این بخش است» [۲۱۱، ص ۸۳].

در موارد دیگر می‌توان روابط متقابل را میان اجاره‌داری رانت و ساختمان با الگوهای متفاوت اجاره‌داری و سازمان صنعتی ساختمان که به شیوه‌های گوناگون تأثیر متقابل دارند مشاهده کرد. بررسی وضعیت آماده‌سازان زمین شرکت‌های ساختمانی، دولت و سیاست عمومی در فرانسه نشان می‌دهد که عملکرد شرکت‌های ساختمانی که دارای کارکنان ثابت زیادی هستند با عملکرد آنهایی که از کارگران موقت استفاده می‌کنند متفاوت است: چنین شرکت‌هایی ممکن است دولت را به ساختن مسکن برای افراد با درآمد متوسط و ادار کنند، جای خود را در تولید مستحکم سازند، و سرمایه‌گذاری‌های بانکی خود را بر روی زمین به جریان بیندازند. [۳۱۱، ۳۸۴، ۳۸۵] نتیجه این شیوه عمل پیشرفت در مقیاس و فن‌شناسی صنعت تولید مسکن است. در سوئد صنعتی کردن تولید مسکن ظاهراً از آن جهت پیشرفت داشت که سیاست‌های دولت برای بانک زمین، کمتر با تقاضاهای بساز و بفروش‌ها و بیشتر با سیاست‌های اتحادیه کارگری همخوانی داشت [۲۸۷]. در آمریکا بررسی ساختمان‌سازی به‌عنوان یک صنعت بی‌نتیجه است، در حالی که برخی مطالعات الگوهای پیشه‌وری را مطرح می‌کنند [۲۱۰] اما دیگران [بحث] سرمایه‌داری عقلایی را پیش می‌کشند. آمیزه مشابهی در مکزیکو جریان دارد، اما در آنجا بخش‌های مختلف این صنعت

می‌توانند به بازارهای مختلف تعلق داشته باشند [۷۳، ۴۱۸].

تأثیر متقابل ساختمان‌سازی و مالکیت ارضی یا ملاحظات رانت می‌تواند در داخل بخش دولتی نیز رخ دهد. گروه خانه‌سازی سی‌اس‌ای می‌گوید این‌که مقامات شهرداری برای ساختمان‌سازی از پیمان‌کاران استفاده کنند یا از کارکنان شهرداری بر شکل و بهای مسکن ساخته شده تأثیر می‌گذارد [۷۹]. از آنجا که نتیجه هزینه‌های ساختمان بر رضایت خاطر شهرداری‌ها در امر ساختن مسکن همگانی و بنابراین بر نیاز به زمین تأثیر می‌گذارد، مالکیت ارضی و رانت در رابطه متقابل با تولید قرار می‌گیرند.

مفهوم ضمنی تمام این مطالعات این است که حتی اگر انحصار زمین هم وجود نداشته باشد، مالکیت ارضی و رانت (یا امید بهره‌برانه به رانت بیشتر) ممکن است تولید و قیمت‌های مسکن را تحت تأثیر قرار دهد. یافته‌های مشابهی درباره رابطه میان اجاره‌داری، شگرد رانت و سایر جنبه‌های ارزش در مورد صنایع مربوط به منابع طبیعی (زغال و نفت) وجود دارد [۳۴، ۱۲۳].

۳-۴-۴- رانت و چرخه‌های انباشت

دیدگاه هاروی دلالت بر رابطه میان رانت و ناموزونی گذرا در انباشت دارد [۱۸۲، ۱۸۴]. درباره این موضوع که میان رانت و چرخه‌ها یا دیگر تغییرات در وضع انباشت، رابطه وجود دارد چنین استدلال می‌شود: اگر رانت بخشی از ارزش اضافی است و خود ارزش اضافی نیز افزایش و کاهش می‌یابد، پس یا باید رانت‌ها ادامه پیدا کنند یا باید مبارزه بر سر توزیع آن میان دریافت‌کنندگان ادامه یابد.

این مسئله را می‌توان از نظر تاریخی بررسی کرد. زمانی که انباشت و تولید در سال‌های ۱۹۳۰ مختل گردید، رانت‌ها تنزل یافتند. کاهش رانت‌ها تملک زمین را برای دولت جهت مسکن‌سازی همگانی و کارهای عمومی آسان کرد. این امر منجر به تمرکز زمین‌داری در برخی نقاط و عدم تمرکز آن

در نقاط دیگر شد. از سوی دیگر در حالی که رونق پس از جنگ در آمریکا منجر به بهبود رانت‌های زمین شد، به تورم جدی آنها منجر نگردید. الگوهای جدید مکانی (به‌ویژه توسعه حومه شهرها) قدرت سرمایه‌ارزی را در مورد محدود ساختن سرمایه‌گذاری یا سودبری بسیاری از مناطق خاص کاهش داد. رانت تازه و طرح فضایی از طریق محدود ساختن بهای تولید مسکن، به انباشت مستمر کمک کرد [۱۰۴].

مراحل اخیر رونق درازمدت پس از جنگ و بحران سال‌های ۱۹۷۰ با تورم ارزش زمین مشخص شد. این مسئله بحث‌های جدی را درباره رابطه میان چرخه‌های انباشت و تحرکات رانت و ساختمان‌سازی موجب گردید. برخی از نخستین دست‌وربندی‌ها، رانت و «سرمایه مالی» را به‌عنوان موانع تولید معرفی کردند و به وجود رابطه علت و معلولی، از رانت به بحران، عقیده داشتند [۹۰، ۳۶۸]. به‌هر حال دیری نگذشت که بر پایه این فرض که وضعیت مازاد انباشت که ویژگی مرحله شروع بحران است، به‌ویژه بر رانت تأثیر می‌گذارد، نظر‌ها به جنبه دیگر علت و معلولی معطوف شد [۱۸۳].

از «مازاد انباشت» تعریف‌های گوناگون شده است. به‌طور کلی این مازاد عبارت از وضعیتی است که در آن انباشت سرمایه به نقطه‌ای می‌رسد که بیش از آن انباشت کردن دیگر سودآوری گذشته را ندارد. در این حالت هاروی می‌گوید سرمایه که در وضعیت عادی می‌بایست در بخش‌های اشباع شده اقتصاد سرمایه‌گذاری می‌شد، صرف «ساخت و ساز محیط» می‌شود. در نتیجه رونق ساختمان، رانت‌های زمین افزایش می‌یابد، سفته‌بازی شروع می‌شود و کاربری زمین تغییر می‌کند [۱۸۳]. در حالی که ترغیب ساختمان‌سازی می‌تواند ارزش‌های قابل استفاده سودمندی در آینده به بار آورد، تأثیرات نخستین آن بیشتر مخرب است تا مفید. این سرمایه‌گذاری بعید است که شرایطی برای روند عمومی انباشت شتابان پدید آورد و وقتی بحران عمومی عمیق شود، رونق ساختمان و رانت احتمالاً فرو خواهد

پاشید. نظریه پردازان شهری فرانسه به رابطه دیگری میان ساختمان و اضافه انباشت باور دارند. زیرا آنان آمیختگی ساختاری میان منافع فراكسیون انحصاری سرمایه و دولت را می‌پذیرند. تلقی آنان چنین است که دولت با برنامه‌های پیشنهادی خود برای حفظ سودهای بخش انحصاری از راه پایین آوردن سودها در بخش‌های دیگر به مشکل مازاد انباشت جواب خواهد داد. این مسئله غالباً با گرفتن مبلغی سرمایه (از هر دو بخش، اما به طور نامتناسب از بخش غیر انحصاری) برای سرمایه‌گذاری‌های دولت که سودی از آن انتظار نمی‌رود، انجام می‌گیرد [۴۱، ۲۳۵]. این به معنای «بی‌تحرك کردن» این سرمایه است. دولت ممکن است این سرمایه بی‌تحرك شده را برای مسکن‌سازی، کارگری، سیستم حمل‌ونقل و سایر تسهیلاتی که نیروی کار را حفظ می‌کند هزینه کند، در همان حال که ارزش نیروی کار را پایین نگاه می‌دارد [برای نقد این نظریه مراجعه کنید به: ۳۱۸، ۳۸۰، ۳۹۰].

بی‌تحرك شدن برخی از سرمایه‌ها، حتی بی‌آمیختن دولت و سرمایه انحصاری نیز می‌تواند مهم باشد. آنچه لازم است این‌که با کاهش ارزش سایر دارایی‌ها، بازده سرمایه حفظ شود. در آمریکا یکی از عرصه‌های کاهش ارزش، استهلاک دارایی مالکان خانه‌ها در مناطق مسکونی قدیمی است. ادل، سکلر و لوریا معتقدند این فرایند در دوران رونق پس از جنگ مهم بود، و نه تنها چهره‌ای از بحران. ساختن حومه‌های جدید، اهالی را از سایر نقاط به خود جذب می‌کند و ارزش زمین را در آن نقاط کاهش می‌دهد. کارگران صاحبخانه و مالکان کوچک از ارزش دارایی‌شان کاسته می‌شود، در حالی که بساز و بفروش‌های کلان مستقیماً منتفع می‌شوند و سرمایه‌های صنعتی به‌طور غیر مستقیم از پایین بودن متوسط هزینه زندگی سود می‌برند [۱۰۴].

رابطه میان رانت، ساختمان‌سازی و انباشت ممکن است در کشورهای مختلف و به‌ویژه میان کشورهای سرمایه‌داری «توسعه یافته» و «توسعه نیافته» متفاوت باشد. در کشورهای اخیر ممکن است رانت در پی کاهش کلی

ارزش دارایی در این کشورها (به وسیله بحران‌های بدهی یا «مبادله نابرابر») به حدی که فراتر از کاهش ارزش بخشی در کشورهای توسعه یافته باشد، تحت تأثیر قرار گیرد. افزوده بر این ارزش زمین شهری ممکن است به طور کلی یا جزئی به علت تصرف عدوانی یا قطعه کردن‌های غیرمجاز برای رفع خطرات تصرف عدوانی، کاهش یابد. با این همه حتی در برخی از فقیرترین کشورها، مراکز سرمایه بین‌المللی و طبقات ممتاز ممکن است مانع از سطوح بالای رانت انحصاری شوند [۳۱۰].

۴-۵- تئوری رانت و مکان‌یابی شهری

تئوری رانت، دست‌کم به شکل غیر رسمی، به دفعات برای تقسیم فضای شهری به مناطق مورد استفاده طبقات مختلف یا گروه‌های اجتماعی به کار رفته است. بررسی‌ها نشان می‌دهند که چگونه عناصر حقوق مالکیت و رانت انحصاری برای شکل دادن به فضای شهری، مدبرانه مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

بازار، بفرنج‌تر از طبقه‌بندی آشکار «طبیعی» آن است. برای نشان دادن این موضوع که نیروهای بازار می‌توانند بدنه بهترین خیابان‌ها را به امور تجاری تخصیص دهند و توده‌های کارگری را به مناطق پنهان از انظار منتقل کنند، انگلس [۱۱۲] نشان داد که بازار روابط عمیق قدرت را پنهان می‌دارد (به بخش ۱ مراجعه شود). اما او مداخله مستقیم طبقاتی را به وسیله دولت که اصلاحات مسکن‌سازی‌اش زحمتکش‌ان‌نادر را به بدترین نواحی جدید منتقل می‌کند، نادیده نگرفت. نخستین مداخله، بازسازی پاریس به وسیله بارون هائوسمان بود که شامل ایجاد خیابان‌های بزرگ به کمک مبادلات احتکاری زمین و تخریب خانه‌های طبقه کارگر می‌شد که نتیجه آن ازدحام جمعیت و افزایش هزینه‌ها برای کارگران بود. حتی کوچک‌ترین برنامه‌های «بهداشتی» برای آبادانی مجدد مسکن‌های کثیف و متراکم، مبالغه‌ناگفتی هزینه بر می‌داشت [۱۱۰].

۱-۵-۴- نوسازی شهری و اعیان‌نشینی

ملاحظات مشابهی در زمینه بررسی گرایش‌های دوران اخیر کاربری زمین، هم در حومه‌نشینی و هم در بازسازی فضاهای مرکزی شهر برای استفاده طبقه ممتاز، از طریق بازسازی شهری به وسیله دولت یا از طریق فرایندها به منظور «اعیان‌نشین کردن مناطق» به وسیله «بازار» وجود دارد.

مطالعات درباره نوسازی شهری در سال‌های ۱۹۶۰ نشان می‌دهند که محله‌های تخریب شده، آن طور که به وسیله طرفداران پاکسازی توصیف شده مخصوص زاغه‌های آسیب دیده نبود بل جوامع کوچک و زنده طبقه کارگر را نیز شامل می‌شدند [۹۴، ۱۳۱]. مطالعات بعدی درباره جابه‌جایی‌ها نشان دادند که تغییر مکان‌ها منجر به بدتر شدن شرایط مسکن شده است [۱۷۶]. در حالی که برخی از بررسی‌ها نشان داد که این خسارت نتیجه اشتباه در برنامه‌ریزی بوده است [۳۳، ۵۲، ۱۴۲، ۳۶۵]. دیگران نیروهای طبقاتی را فراتر از قانون بازسازی شهری و اجرای آن برآورد کرده‌اند [۳۳۸، ۳۴۲].

در بسیاری از شهرها بازسازی واکنشی بوده است به ائتلاف‌های ویژه میان عناصر بوروکراسی شهری، طبقه ممتاز و استفاده‌کنندگان نهادی زمین و سرمایه‌گذاران ملکی و نمایندگان ویژه بخش ساختمان. «ائتلاف‌های رشد» بورژوازی محلی و دولت و عناصر محلی وابسته به بورژوازی ملی، هم در برنامه‌های پاکسازی زاغه‌ها و بازسازی شهری درگیر بوده‌اند و هم در تخریب‌ها به منظور ساختمان بزرگراه‌ها، فرودگاه‌ها و سایر تسهیلات شرکت داشته‌اند [۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۷۸، ۲۳۳، ۲۷۷، ۲۷۸].

نوشته‌های مشابهی در فرانسه مداخلات دولت را به مثابه بازسازی شکل شهری ارزیابی می‌کنند. کاستلس نشان می‌دهد که تخریب در پاریس بیشتر به منظور مجاورت محله‌ها با مراکز بورژوازی (و تقاضای آنها برای فضای بیشتر) صورت گرفت تا به دلیل واکنش به شرایط محله‌ها، اگرچه پاکسازی

زاغه‌ها توجیه رسمی آن است [۵۳]. بررسی اتحادهای طبقاتی در پاریس و دونکرک و جاهای دیگر نشان داده‌اند که بازسازی مربوط به یکپارچگی محل با سرمایه‌های ملی بین‌المللی و تجدید شکل فضا به سود سرمایه ملی بوده است. برای سایر کشورها نیز پژوهش‌های زیادی در دست است [۱۱]، ۳۳۱، ۳۶۳.

این پژوهش‌ها توجه خود را بیشتر به علل بازسازی شهری معطوف داشته‌اند تا به تأثیرات اقتصادی آن. تأثیرات بازسازی شهری بر رانت‌های زمین به ندرت به‌طور مشروح ارزیابی شده‌اند. این مسئله که آیا الگوهای جدید کاربری زمین در عمل موجب جلب سرمایه‌گذاری جدید شده یا سودها را افزایش داده است، در واقع به اثبات نرسیده است. در سال‌های دهه ۱۹۷۰ بسیاری از نویسندگان آمریکایی سرمایه‌گذاری در شهرهای «کمر بند آفتاب» راناشی از شکل‌های «مابعد صنعتی» یا «شرکتی» از جمله الگوهای حمل و نقل و جداسازی‌ها که متناسب با عصر نوین است، می‌دانند [۲۹۳]، ۳۲۹]. با این همه تمام این شهرها به رشد شتابان خود که به دنبال سقوط قیمت [جهانی] نفت در سال‌های ۱۹۸۰ پیش آمد ادامه ندادند و در شهرهای قدیمی‌تر هم سرمایه‌گذاری موفق به دنبال بازسازی و بزرگراه‌سازی (مانند بوستن) و هم موارد ناموفق (مانند دیترویت) وجود دارد.

تئوری رانت ممکن است به ارائه دلایل نظری بازسازی شهری که می‌تواند به انباشت کمک برساند و احتمالاً تأثیرات آن را نیز به حساب آورد، مورد استفاده قرار گیرد. لاجکین معتقد است که دارایی‌های کوچک می‌توانند سدی در برابر انباشت باشند و از تجمع کافی و وسیع نواحی برای ساختمان‌سازی جدید جلوگیری کنند [۲۳۵]. اما میزان وابستگی این موضوع به تکنولوژی‌های ساختمانی و تأثیر واقعی آن بر بهره‌وری مسئله نامعلومی است. واتکینز می‌گوید: شهرهای قدیمی دارای امکانات قدیمی به صورت زیربنای مادی و هم‌نشینی بخش‌های مختلف اقتصادی هستند، به گونه‌ای که

بخش اعظم بازسازی ممکن است مستلزم استفاده از بالاترین بهره‌وری فن‌شناسی‌ها باشد [۲۹۳، ۴۰۰]. (بحث به مراحل توسعه شهری گوردن مربوط می‌شود) [۱۴۷]. هاروی به مطلب کلی‌تری اشاره دارد دایر بر این‌که وقتی سرمایه به شکل سرمایه ثابت و ساخت محیط زیست مصنوع در می‌آید، انعطاف‌پذیری خود را از دست می‌دهد [۱۸۳]. تغییرات در کاربری زمین نیز مشکل دیگری است. با این همه در نوشته‌های اخیر امکان بازسازی بی‌مداخله همه جانبه دولت حاکی از «اعیان‌نشینی» با جابه‌جا کردن افسار کم درآمد با ساکنان دارای درآمد زیاد می‌تواند جان‌نشین مداخله دولت شود [۱۳۰، ۲۱۸، ۴۱۹]. این سازگارسازی‌ها می‌رسانند که نگرش هاروی دربارهٔ پا بر جایی سرمایه می‌تواند مبالغه‌آمیز باشد.

هر چقدر هم که به مداخله دولت برای تسهیل کاربری زمین نیاز باشد، این کاربری بدون تقاضای ناشی از تغییر نقش شهرها نمی‌تواند وجود داشته باشد (به بخش ۳ مراجعه شود). هایمر می‌گفت تمرکز سرمایه به معنای تمرکز تقاضا برای زمین در تعداد کمتری از شهرهای کلیدی است [۲۰۲]. این تقاضا اجازه می‌دهد [دریافت] رانت به وسیله مالکان تحقق پذیرد، به نحوی که آنها بتوانند دارایی‌شان را به موارد استفاده شرکت‌های مالی سرمایه‌داری انتقال دهند. در آمریکا ارزش زمین در شهرهای بزرگ، بالاتر از شهرهای کوچک است و در شهرهایی که محل استقرار ستادهای مؤسسات اقتصادی هستند در مقایسه با شهرهایی که تنها نقش خالص صنعتی دارند، بالاتر است [۹۵، ۴۰۴]. تحلیل نوکلاسیک معتقد است که این زمین دارای «بهره‌وری نهایی» بالا، معادل با رانت تفاوتی برای دستیابی به مراکز ارتباطات است. تئوری رانت مارکسیستی می‌گوید رانت شامل سود اضافی شرکت‌های بخش انحصاری است که گاه به میان شرکت‌های خدمات تجاری نقب می‌زند و سرانجام بخشی از آن به وسیله مالکانی که رانت انحصاری را بر حسب امتیازهای هم‌مکانی خود دریافت می‌دارند تصاحب می‌شود. بی‌تمرکز

سرمایه هیچ تفاوتی میان رانت‌ها در شهرهای «شرکتی» و شهرهای کوچک‌تر یا غیرشرکتی وجود ندارد.

حتی این تحلیل هم بسیار کلی است. تحقق این رانت، خواه تفاوتی خواه انحصاری، می‌تواند هم‌سستیزی مستقیم میان استفاده‌کنندگان بالقوه یا بازسازندگان و ساکنان پیشین به وجود آورد.

این مسئله باید بررسی شود که هم‌سستیزی و چگونگی حل آن به وسیله بازار انجام می‌شود یا به وسیله رودررویی‌های سیاسی [۹۴]. این موضوع هم باید مورد بررسی قرار گیرد که چگونه اراضی معینی برای استقرار منطقه‌ای فعالیت‌های با درآمد بالا یا موقعیت برتر که بتوانند رانت انحصاری بپردازند، مرزبندی شده است. تحلیل ماتریالیستی تاریخی از استفاده مجدد از بخش‌هایی از شهر یا از به وجود آمدن حومه‌های جدید، باید مبتنی باشد بر اطلاعات موردی مشخص، از جمله عوامل طبقاتی و فرهنگی.

یک مثال در این باره، بررسی شارون زوکین در مورد استفاده از «لافت‌ها» (ایوان‌های وسیع باز در ساختمان صنعتی چند طبقه) به خاطر اعتبار بخشیدن به سکونت است [۴۱۹]. زوکین فرایندی را که به موجب آن تقاضای کاربری صنعتی زمین در نیویورک کاهش یافت، ردیابی می‌کند. (وی آن را «صنعت‌زدایی» می‌نامد. این که آیا این فرایند جهانی، ملی یا محلی است، مشخص نیست). قیمت‌های پایین این ساختمان‌ها موجب شد که صنعت‌گران و هنرمندان آنها را (ابتدا مخفیانه) به عنوان محل مشترک سکونت و کار اجاره کنند. این موضوع، ساختمان‌های مزبور را مورد توجه بساز و بفروش‌ها و مسئولان شهرداری‌ها قرار داد، تا آنجا که برای آنها بازار به وجود آوردند و چارچوب قانونی برای سکونت در آنها ایجاد کردند. ایوان‌ها رسماً برای هنرمندان رزرو شد و بخشی از عرضه مکان‌های سکونت برای افراد پردرآمد گردید. زوکین شکل‌های هنری را که منجر به جستجوی اولیه این مکان‌ها شد و نقش مشتریان پولدار را در شکل دادن به این

اسلوب‌های هنری و باز گذاشتن دست هنرمندان، برای آن‌که بتوانند برای اموال غیر منقول خود درآمد کسب کنند، مورد تحلیل قرار می‌دهد.

۲-۵-۴- حومه‌نشینی و گسترش شهری

توسعه حومه‌ها برای اقشار گوناگون کارگری و بورژوازی شامل آمیزه‌ای از نیروهای اقتصادی و فرهنگی، عملکرد بازار و اقدام دولت بود. شمار زیادی از آثار مکتوب نقش انحصارگران حمل و نقل، زمین، شرکت‌های ساختمانی رسانه‌های جمعی دولت و دیگران را نشان می‌دهند [۱۷، ۲۴۹، ۳۴۸، ۳۹۴، ۳۹۶].

در بوستون مناطق ویژه‌ای برای استفاده طبقه ممتاز کنار گذارده شد و بسازو بفروش‌ها اجازه یافتند تا سودهای کلان ناعادی، از فروش آنها برداشت کنند (از نظر فن‌شناسی، این به منزله تحقق قبلی رانت‌های تفاوتی است). نقش بسازو بفروش‌های کلان و دولت در این جریان آشکار است. ضمناً فشار سیاسی طبقه کارگر و کمک بورژوازی و دولت به آن، دیگر مناطق حومه‌ای را به روی کارگران گشود. در این مناطق مقداری رانت وجود داشت. اما نبود رانت انحصاری برای طبقه ممتاز به‌ویژه نشان می‌داد که سودهای بسازو بفروش‌ها مانند حومه‌های محل سکونت طبقه ممتاز بالا نیست [۱۰۴].

مطالعات شرکت‌های توسعه مالکیت در فرانسه و شعب ساختمانی آنها، هم به نقش دولت و هم به نقش شرکت‌ها در بخش‌های کوچک‌تر مناطق اشاره دارند. انگیزه‌های بسازو بفروش‌ها برای تصاحب رانت انحصاری از راه محدود ساختن تعداد مناطق مسکونی طبقه ممتاز با تمایل آنان برای فعال نگاه داشتن سرمایه ساختمانی‌شان و در صورت لزوم به‌وسیله خانه‌سازی برای طبقه کارگر، در تضاد بود. این مسئله برای دولت فضایی به‌وجود می‌آورد تا از مجتمع‌های بزرگ برای طبقه کارگر پشتیبانی کند. الگوهای

تاریخی نشان می‌دهند هنگامی که اراضی مختلف در موجودی زمین شرکت‌ها و منابع مختلف دولتی جای داشته باشند، این امر می‌تواند بر الگوهای مکانی کاربری زمین تأثیر بگذارد [۳۱۱، ۳۸۵]. از سوی دیگر وجود زمین در نواحی وسیع که دولت بتواند آن را مالک شود، در انگلیس و سایر کشورها بر مکان‌یابی خانه‌سازی عمومی به گونه‌ای مستقیم‌تر تأثیر داشته است [۲۷۲، ۲۷۱، ۸۷، ۲۰].

در مناطق سرمایه‌داری توسعه نیافته بخش‌هایی از اراضی برای استفاده نادرها کنار گذاشته شده و بخش‌های دیگر منحصراً برای بازارهای پردرآمد که منبع رانت‌های انحصاری بالا هستند ذخیره شده‌اند. گزینش اراضی ویژه، می‌تواند بر مبنای عوامل اجتماعی و سیاسی (مالکیت دشمنان سیاسی رژیم یا مانند اژیدو^۱ در مکزیک) و نیز به وسیله ویژگی‌های متفاوت مناطق (کوهستانی، با تلاقی یا اراضی بایر، فاصله از مرکز شهر) قرار داشته باشد. اما مجموعه جریان که در آن تصرف عدوانی و تقسیمات فرعی غیر قانونی مجاز شناخته شده، حاوی عناصر هم‌ستیزی میان طبقه یا جناح‌هایی از طبقه مالک و نقش میانجی‌گرانه دولت است که احتمالاً از سوی سرمایه‌داران صنعتی که برای کسب سود از قیمت‌های پایین مسکن برای کارگران، به شیوه‌ای مشابه آنچه انگلس توصیف کرد، پافشاری می‌کنند، تشویق می‌شود [۲۹۰، ۲۹۱، ۳۰۷، ۳۱۰].

گسترش شهری در کشورهایی که برای برنامه‌ریزی سوسیالیستی تلاش می‌کنند، اشکال دیگری به خود می‌گیرد. این تلاش‌ها گاه به عنوان نمونه‌های بارز تأمین مسکن عقلایی نابازاری در نظر گرفته شده‌اند [۲۷، ۳۳۹، ۳۵۱]. بررسی‌های دقیق‌تر، نمونه‌های پیچیده‌ای را نشان می‌دهند [۱۶۴]. به طور مثال در اتحاد شوروی رانت مطلق از نوعی که به وسیله تکه پاره شدن مالکیت و تولید پیشه‌وری تحمیل شده بود، شاید از بین رفته و پیشرفت‌هایی

در شیوه پیش ساخت حاصل شده بود. با این همه این پیشرفت توانست به وسیله سایر ناکارایی‌ها در ساختمان‌سازی، که بعضی از آنها ناشی از انحصار دولتی ساختمان یا جلوگیری از رانت‌های انحصاری محلی سرکوب شده بود، بی‌اثر شود. محدودیت‌های مهاجرت به مسکو که به صورت بالاتر رفتن استانداردهای زندگی در آنجا نسبت به سایر نقاط پدیدار شد، بیانگر این موضوع است که مقداری از سود انحصاری از سوی ساکنان مسکو دریافت می‌شد، اما این نمی‌تواند شکل آشکار رانت انحصاری زمین را به خود بگیرد، زیرا به رانت‌های آپارتمانی سوبسید پرداخت می‌شد. به هر حال این بحث باقی می‌ماند که آیا کمبود تعمیم یافته سرمایه گذاری در مسکن (در مقایسه با تصور عمومی از نیاز) به علت اولویت‌های سرمایه گذاری ملی است یا ناکارایی یا سطح کلی توسعه کشور که از دوران قبل از انقلاب به میراث مانده و با وقوع جنگ جهانی دوم باز هم پیچیده‌تر شده است؟ چرخه‌های اولویت‌های سرمایه گذاری در مسکن تا حدی تحت تأثیر عوامل خارجی مربوط به بازار جهانی سرمایه‌داری محیط شده نیز تأثیرهایی داشته است [۲۸۷، ۳۷۵].

سِلِنی دربارهٔ دستیابی به مسکن‌های متفاوت برای گروه‌های مختلف در مجارستان در دوره قبل از تجدید سهم‌بندی بازار گزارش مستندی تهیه کرده است [۳۷۵]. تحلیل او دربارهٔ منشأ این امر به این نتیجه می‌رسد که عامل «انحصار» حائز اهمیت است. او می‌گوید تمایل دولت به تشویق رشد به آنجا کشیده شد که مسکن به کسانی واگذار شود که مهارت‌های «لازم را دارا باشند» (و بوروکرات‌ها می‌توانند بوروکرات‌ها را «لازم» تشخیص دهند). با سلطه ساز و کار نابازاری، تضادهای تاریخی در این امر که چه کسی در اول صف الویت، در زمانی که زمین و سایر منابع خانه‌سازی با کیفیت‌های گوناگون در دسترس قرار می‌گرفت، جای می‌گیرد، می‌توانست این را نیز تعیین کند که چه کسی در هر ناحیه چه سهمی می‌برد.

هامبرگ برای کوبا برخی موفقیت‌ها را در تلاش برای برابری استانداردهای مسکن میان شهرها و روستاها و میان طبقات، به رغم کمبودهای جدی نیروی کار و مصالح برای ساختمان توضیح می‌دهد. کاهش تفاوت‌ها آشکارا فشار برای تقاضای زمین را در هاوانا کم کرده است، دولت نیز نرمش قابل ملاحظه‌ای در توسعه سازوکارهای ساختمان‌سازی در مقیاس وسیع با استفاده از نیروی کار موقت (به اصطلاح بریگادهای کوچک اعزامی از کارخانه‌ها) و اجازه خودیاری فردی و ساختمان‌سازی خصوصی بازار آزاد، به رغم اعتقاد به سهم‌بندی نابازاری، از خودشان نشان داده است [۱۶۴].

۳-۵-۴. محله‌های فقیرنشین^۱

نوع دیگری از کاربری تفکیکی زمین که با استفاده از شناخت‌های تئوری مارکسیستی شایسته بررسی است عبارت است از محدود ساختن دارندگان امتیاز کمتر به سکونت در همسایگی‌های محله‌های «فقیرنشین». در آمریکا این موضوع، همانا جداسازی عملی اقلیت سیاه‌پوست است. آثار نوکلاسیکی این امر را نتیجه مجموعه‌ای از موانع برای جلوگیری از ورود سیاه‌پوستان به مناطق سفیدپوست (که در درجه اول بر سیاه‌پوستان کمتر فقیر تأثیر می‌گذارد) و تمرکز فقرا (به گونه بی‌تناسبی برای سیاهان) به وسیله فرایندهای گروه‌بندی بازار معمولی می‌دانند. برخی ترجیحات از سوی گروه‌های قومی، از جمله سیاه‌پوستان برای اقامت در کنار افراد هم‌گروه‌شان، گاه و بیگاه دخالت داشته است. جداسازی سکونتی بدین‌سان ثمره اشکال دیگر تبعیض نژادی یا کمبود سرمایه انسانی و سایر سرمایه‌ها، و نه به‌مثابه نیروی اساسی مجزاکننده در جامعه، تلقی می‌شود.

برخی از مارکسیست‌ها با تکیه بر این توضیحات، استدلال می‌کنند که

نیروهای بازار و تقاضاهای فردی منعکس‌کننده نیروهای اقتصادی سیاسی عمیق‌تری هستند. بدین‌سان هاروی [۱۸۰، فصل ۴] بر آن است که الگوی فن تونن می‌تواند تئوری «واقعی» سهمیه‌بندی زمین از جمله تئوری شکل‌گیری حلی‌آبادها باشد، اما باید درباره شرایطی که آن را واقعی می‌سازد، از جمله تکیه بر بازار برای سهمیه‌بندی مسکن، به جستجو پرداخت. با این همه سایر مارکسیست‌ها معتقدند که بیشتر الگوهای وان تونن به جای آن‌که تابع شرایط و زمینه‌ها باشد توخالی بود. تمرکز فقیران در مرکز شهر تنها نتیجه ممکن نیروهای بازار بود. در سایر کشورها فقیران به همان‌سان در حاشیه شهرها تجمع می‌کردند. لازم است دلایل ویژه جداسازی و حومه‌گرایی که بیانگر الگوهای آمریکایی است، بررسی شوند. مطالعات متمرکز بر عوامل نابازاری بیشتر بر اساس موانعی که در راه یکپارچگی خانه‌سازی وجود دارد، با تکیه بر شرکت‌های بسازو بفروش و «مرزبندی و تحدید» وام‌های بیمه و زمین شکل گرفته‌اند، تا با اتکا به «سلیقه‌های» فرضی در مورد جداسازی که گاه برآند که «طبقه مسکن‌دار» را سوای آن‌چه مارکس درباره طبقات بر مبنای موقعیت‌شان در تولید بیان داشته، اما به همان اندازه با اهمیت، به وجود آورده‌اند [۱۲۹، ۳۱۹]. دیگران بر نقش دولت از جمله نهادی ساختن امر جداسازی در سیاست مسکن فدرال تأکید کرده‌اند.

این پژوهش‌ها دلالت بر چیزهایی داشتند به جز آن جداسازی که به انباشت سرمایه‌دارانه کمک می‌رساند، زیرا به نظر می‌رسید که جداسازی از این نوع، مخل فرایندهای معمولی بازار است. با این همه هاروی معتقد بود که دستکاری‌های جداگانه در بازار (مانند برانگیختن وحشت‌زدگی «مهاجرت سفید») ممکن است تغییر سودآور کاربری زمین را امکان‌پذیر سازد. بسازو بفروش‌ها از تبدیل زمین‌های کشاورزی به حومه‌های سفید پوست‌نشین و انتقال سایر زمین‌ها از سفیدپوست‌ها به ساختمان‌های مسکونی اقلیت، پول‌های زیادی به جیب زدند. از آنجا رخدادهای «انفجار

حومه‌ای» سودآور بودند، هاروی استدلال می‌کرد که بیشتر احتمال می‌رفت این امر برانگیختنی بوده باشد تا طبیعی [۱۸۰].

نگرش دیگر معتقد بود که جداسازی سکونتی نباید به‌عنوان شرایطی مجزا توضیح داده شود، بل باید به‌عنوان تابعی از الگوهای وسیع جدایی اقتصادی مورد توجه قرار گیرد. این نظریه پیشنهاد می‌کرد که حلبی‌آبادها باید مشابه با یک کشور مستعمره یا توسعه نیافته تحلیل شود. حلبی‌آباد مجزا تابعی از بهره‌کشی بزرگ‌تر بود زیرا جدا مانده بود: مازاد می‌توانست به اقتصاد بیرون [از فضای داخلی] به‌طور مستقیم یا از طریق مبادلات نابرابر جریان یابد. کیفیت نازل و مسکن مجزا نتیجه این جدایی بود. دریافت سود از حلبی‌آبادها در غیبت مالکان صرفاً یکی از نمودهای مختلف آن به‌شمار می‌آمد.

این قیاس‌ها منجر به پیشنهادهای راهبردی یا سیاست‌گذارانه شدند. برخی بررسی‌ها امکانات یک برنامه توسعه «ملت‌خواهانه» حلبی‌آبادها، امر سرمایه‌گذاری‌های احتمالی در صنعت، بازرگانی و سرمایه‌انسانی را مورد پژوهش قرار دادند [۳۵، ۳۷۷، ۳۹۲]. این بررسی‌ها منافع احتمالی چندی را برای توسعه محلی، از جمله بسیج منابع کم بهره، انتقال سودهای انحصاری به کسانی که بازارهای کوچک داخلی را کنترل می‌کنند و برانگیختن قدرت و غرور جامعه سیاسی محلی که می‌توانست در عوض منابع بیشتری را بسیج کند مورد تحقیق قرار دادند [۱۶۵]. برنامه‌هایی برای جامعه محلی کنترل شده یا مؤسسات تعاونی پیشنهاد شده بود. به نقد کشیدن این پیشنهادها انتقادهای مارکسیستی سنتی را درباره مؤسسات «آرمانشهری» برانگیخت که معتقد بود این برنامه‌ها در بهترین حالت فرصت‌هایی برای شماری «سرمایه‌دار سیاه‌پوست» فراهم می‌آورد که کل منابع‌شان برای ارتقا تمام جامعه محلی بسیار محدود خواهد بود و از نظر سیاسی نیز آن را تجربه خواهد کرد [۳۹].

۴۲۰]. برنامه‌های فدرال به‌عنوان برنامه‌هایی که روح جامعه محلی را به فساد می‌کشد و از تعداد اندکی از بازرگانان حمایت می‌کند و به‌طور کلی از حیث مدیریت غلط است، مورد انتقاد قرار گرفت [۳۶]. به‌رحال بدیل ظاهر شده برای توسعه جامعه محلی، که همانا حومه‌گرایی سیاه‌پوستان بود، نیز به‌خاطر این‌که تنها راه انتقال حلبی‌آبادها را به مناطق جدید هموار می‌سازد و به‌عنوان خط مقدم به امکان دستکاری و زرننگ‌بازی در املاک غیرمنقول خدمت می‌دهد به نقد کشیده شد [۹۶، ۱۷۳].

چارچوب ضمنی این استدلال یعنی انتخاب میان «توسعه» و «پراکندگی» به نوبه خود به دلیل اغراق در این‌که چگونه محله‌های فقرنشین از بقیه اقتصاد جدا می‌ماند، مورد انتقاد واقع شد. دونالد هریس معتقد بود که محله فقرنشین به‌عنوان منبع کار ارزان و به‌عنوان ابر بهره‌ده، بیش از آن‌که در حاشیه نظام سرمایه‌داری باشد با اقتصاد در آمیخته است [۱۷۰]. چنین استنباط می‌شد که این نیروی کار ارزان آشکارا برای سرمایه‌داری سودمند بود. سودها و هزینه‌های آن برای کارگران سفیدپوست بیشتر بحث‌انگیز بود. یک دیدگاه ممکن آن بود که کارگران سفیدپوست از انحصار بهترین مشاغل و مبادله نابرابر این محله‌ها منتفع شوند. مایکل رایش بر خلاف این دیدگاه عقیده داشت که خسارات ناشی از تقسیمات «اختلاف‌بینداز و حکومت‌کن» از راه اقدام سیاسی در گستره طبقه، بیش از منافع کوتاه مدت آن در بازارهای ویژه فرعی است [۳۱۵، ۳۱۶]. در هر دو مورد تأکید کماکان بر تفوق نیروهایی است که تفاوت‌ها را در اشتغال شکل می‌بخشند تا در جداسازی در مسکن. سرانجام نظریه فقیرنشین‌ها به‌منزله پدیده‌ای آمیخته با اقتصاد وسیعاً مورد قبول قرار گرفت. اما این اتفاق نظر هزینه‌ای دربرداشت. اهمیت نژاد در حفظ بهره‌کشی نادیده گرفته شده بود [۲۴۷، ۴۰۱، ۴۰۲]. الگوهای بسیار ساده‌انگارانه طبقات که شاید به استثنای توضیح پایداری «زیر طبقات» که از

حیث فرهنگی تعریف می‌شوند شامل تنها سیاه‌پوستان کاملاً حاشیه‌نشین به «کاهش اهمیت نژاد» معتقد است، حل این مسئله را که چگونه جداسازی و از جمله جداسازی مسکن به انباشت مربوط می‌شود، ناتمام رها کرد.

رویکرد این تحلیل می‌باید شامل تحلیل همزمان تفاوت‌های نژادی، هم در اشتغال و هم سکونت، و نیز تأثیر متقابل آن دو در یکدیگر بوده باشد. شاید این رویکرد با تحلیل تفاوت‌های موجود در درآمد واقعی سیاه / سفید و به اصطلاح «مالیات سیاه» شروع می‌شود، که نه فقط کسی را که از این مالیات رنج می‌برد، بل هم او را که از آن منتفع می‌شود و همچنین تأثیر آن را بر انباشت به کار می‌برد بررسی می‌کند. چنین تحلیلی می‌تواند ملاحظات نظری رانت را به گونه‌ای مورد انتقاد قرار دهد که در آن مناظره دربارهٔ حلبی‌آبادسازی‌های اولیه و مستعمرهٔ داخلی نادیده گرفته شود.

این تحلیل می‌تواند با مسئله کلی کم درآمد بودن مسکن‌سازی آغاز شود. برخی از خانه‌ها به وسیلهٔ بازار عمومی «طبقهٔ کارگر» تهیه شده‌اند. این خانه‌ها برای سازندگان یا مالکان خود مخلوطی «طبیعی» از رانت‌های تفاوتی و مطلق یا رانت «نوع انگلس» به بار می‌آورد. ممکن است اوضاع و احوال ویژه‌ای مانع جمع‌آوری بخشی از این رانت بالقوه شوند [۱۷۵]. در برخی از محله‌های قومی، مسکن فقط به اعضای گروه، معمولاً بی‌وثیقه‌های خارجی فروخته می‌شود و افراد خارج از این محله‌ها آنها را نا جذاب تلقی می‌کنند. در این موارد مجموع رانتی که به وسیلهٔ جامعهٔ کوچک محلی پرداخت می‌شود ممکن است کاهش یابد. (هاروی [۱۸۶] می‌گوید «رانت انحصاری طبقاتی» برانگیخته شده با مشوق‌های مالی از بین رفته است). کاهش‌های مشابهی در خانه‌های خود ساخته محلی در کشورهای توسعه نیافته مشاهده می‌شود [۳۰۷].

ممکن است این مسئله در محله‌های فقیرنشین وقوع یابد. اگر بیرونی‌ها

از مناطق سیاه‌پوست‌نشین ابا داشته باشند و محله آن قدر وسیع باشد که ازدحام جمعیت در آن پدید نیاید، ارزش زمین نیز در آنجا پایین خواهد بود. در چنین شرایطی به هر حال منابع پولی سرمایه‌گذاری برای مسکن‌سازی در محله‌های فقیرنشین جدید احتمالاً کمیاب است. این امر قیمت‌ها را برای مسکن‌های مطلوب‌تر برای سیاه‌پوستان، بالا نگه می‌دارد. اما رانت‌های تقلیل یافته زمین می‌تواند قیمت خانه‌های قدیمی‌تر خود تعمیری را در سطح نازل حفظ کند [۳].

با وجود این، در بسیاری از فقیرنشین‌ها زمین کمیاب است. جداسازی در سایر مناطق به مالکان و «تخریب‌کنندگان بلوک‌ها» اجازه می‌دهد از مسکن‌سازی برای سیاه‌پوستان رانت انحصاری دریافت دارند. بدین‌سان از حیث نظری رانت‌های فقیرنشین‌ها می‌تواند بالاتر یا پایین‌تر از بقیه اعضای طبقه کارگر باشد.

وقتی رانت‌ها در میان کارگران متفاوت‌اند چگونه بر دستمزدها تأثیر می‌گذارند؟ اگر فقط شمار اندکی از کارگران از رانت‌های پایین منتفع شوند یا از تبعیض خاص در مسکن رنج ببرند، ممکن است این امر تأثیر زیادی بر دستمزدها نداشته باشد. بدین‌سان تعدادی کارگر ممکن است نفع خود را در رانت‌های پایین حفظ کنند، در حالی که دیگران، یعنی ساکنان حلبی‌آبادهای کم‌زمین مبلغ بیشتری «مالیات سیاه» به مالکان می‌پردازند. با وجود این اگر ساکنان فقیرنشین‌ها بر بازارهای کار سلطه داشته باشند و رانت‌های پایین‌تر یا بالاتر متداول گردد، این رانت‌ها می‌توانند بر دستمزدها تأثیر بگذارند. اگر بازارهای کار نیز تفکیک شده باشد (که می‌تواند به این موضوع بستگی داشته باشد که محله فقیرنشین وسیع و از نظر مکانی به حد کافی مجزا باشد تا بتواند بازار مجزای کار را پوشش دهد) رانت‌های بالا یا پایین محله ممکن است منجر به سودها یا هزینه‌هایی برای کارفرمایان در بازار مجزا شود. «مالیات

سیاه» ممکن است میان مالکان و کارفرمایان شکاف بیندازد. تأثیرات رانت و دستمزد می‌توانند یکدیگر را تقویت کنند. رانت‌های بالا ممکن است به فشار بر خانواده‌های اقلیت منجر شده و آنان را مجبور به افزایش عرضه کارشان کند. به این دلیل ممکن است ارزش اضافی خالص بیشتری برای کارفرمایان و نیز مالکان فراهم آورد. کاربرد این تجزیه و تحلیل ارزش، در مورد بررسی‌های تاریخی بازارهای ویژه مسکن‌سازی و کار می‌تواند نشان دهد که کدام الگوها عملاً معتبراند.

خدمات شهری به منزله بازتولید اجتماعی

۱-۵- بازتولید اجتماعی در الگوهای مارکس

در بخش پیشین، مسکن‌سازی به‌عنوان جنبه‌ای از تئوری رانت مورد بررسی قرار گرفت. اما مسکن یکی از خدمات مصرفی ضروری برای بقاست. این خدمات، گاه در نتیجه ارتباط اولیه این رشته با تولید و انباشت مورد تسامح اقتصاد سیاسی مارکسیستی قرار گرفته است. اما خدمات مصرفی برای تولید و انباشت ضروری‌اند، زیرا این فرایندها به نیروی کار نیاز دارند. بدین‌سان تحلیل مارکسیستی از انباشت سرمایه در درجه نخست به مصرف، به موجب نقش آن در بازتولید اجتماعی نیروی کار، یعنی کارگران و خانواده‌شان می‌پردازد [۵۳]. تحلیل ثانوی نیز با مصرف به‌مثابه امری که به سرمایه‌داران برای حل مسئله «تحقق» (فروش کالاهای تولید شده) کمک می‌کند، برخورد می‌کند، اما هزینه‌های مصرفی کارگران از این حیث با سایر هزینه‌ها تفاوتی ندارد [۲۸].

انسان‌ها، متعلق به هر طبقه که باشند در همه جوامع، مصرف و بازتولید دارند. اما مصرف طبقه کارگر جای ویژه‌ای در الگوی سرمایه‌داری مارکس دارد. کارگران نیروی کار خود را برای ادامه حیات می‌فروشند. آنها

دستمزدشان را برای خرید کالاهای مصرفی هزینه می‌کنند: در واقع دستمزد واقعی در درازمدت (ارزش نیروی کار) با هزینه اجتماعاً لازم کالاهای مصرفی هم‌تراز می‌شود. چنانچه کارگران اجتماع استانداردهای مصرف پایین‌تری را بپذیرند یا اگر هزینه تولید کالاهای مصرفی لازم بتواند کاهش بیابد، سود متوسط نیز می‌تواند افزایش پیدا کند. بدین سان سرمایه در محدود ساختن مصرف کارگران ذینفع است. اما مصرف کارگران نیز «مولد» است، زیرا نیروی کار بیشتری را برای فروش به سرمایه‌داران تولید می‌کند.

این مسئله، مصرف کارگران را از مصرف سرمایه‌داران متمایز می‌سازد. اگر سرمایه‌دار مصرف خود را افزایش دهد، سرمایه کمتری برای انباشت برمی‌گردد. اما کارگران باید مصرف کنند تا نیروی کار خود را در خدمت فرایند تولید بگذارند. برای بورژوازی مصرف بیش از میزانی که برای ادامه حیات ضروری است، می‌تواند موضوع انتخاب مرز میان پس‌انداز (سرمایه‌گذاری) و حظ نفس مصرف‌کننده باشد. اما با توجه به نظر مارکس در مورد تعیین مزد در درازمدت، کارگران نمی‌توانند هیچ نوع پس‌انداز میان نسلی داشته باشند. بنابر این سرزنش آنان به خاطر ناتوانی در «به تعویق انداختن حظ نفس» بی‌فایده است. اگر کارگران بتوانند به‌طور گروهی از مزایای بازنشستگی به‌عنوان عنصر ضروری مصرف بهره‌مند شوند، برخی پس‌اندازهای هدفمند برای کارگران سالخورده‌تر می‌تواند امکان‌پذیر شود [۲۰۹، ۱۷۱، ۷۱].

افزوده بر این، از آنجا که انسان خودکار نیست، تجدید نسل کارگران به‌مثابه کارگران باید رغبت آنان را به قبول (دست‌کم از روی اکراه) نقش تابع بودن در سیستم به همراه داشته باشد. از این روست که اجتماعی کردن بخشی از بازتولید به‌شمار می‌آید. این الزام با تربیت نسل جدید بورژوازی متفاوت است (هرچند این یکی بی‌برخی از دشواری‌ها نیست [۹۰]).

فعالیت «بازتولید» را مصرف نامیدن، یکی از علل آشفتگی در معنانشناسی

است. مارکس و انگلس معتقدند تحلیل ماتریالیستی آنان برای نشان دادن این موضوع است که چگونه یک جامعه شرایط مادی و اجتماعی مربوط به موجودیت خود را بازتولید می‌کند [۲۶۴]. بازتولید افراد و طبقات در نظام سرمایه‌داری بخشی از این امر است. اما مارکس تداوم نظام تولید سرمایه‌داری را نیز «بازتولید» می‌نامد. به این معنا بازتولید به جابه‌جایی یا رشد سرمایه نسبت داده می‌شود. در «بازتولید ساده» ارزش اضافی تولید شده برای جایگزینی سرمایه‌ای که تماماً مصرف یا مستهلک شده مورد استفاده قرار می‌گیرد و در «بازتولید گسترده» ارزش اضافی برای انباشت سرمایه بیشتر به کار می‌رود [۲۵۷، ۲۶۱]. منطقی برای کاربرد دوگانه این واژه وجود دارد. هر دو فرایند، یعنی بازتولید سرمایه و بازتولید نیروی کار، برای بازتولید کلی نظام ضروری‌اند.

سردرگمی دیگر از آنجا پدید می‌آید که «بازتولید» و «تولید» معانی دیگری هم دارند. نوشته‌های فمینیست‌های مارکسیست میان «قلمرو تولید» (کار فردی خارج از خانه) و «قلمرو بازتولید» (کار رایگان یا کار خانگی در منزل) تفاوت قائل می‌شوند [۳۲۷]. در اینجا بازتولید نه فقط به بقای زیستی و تجدید نسل اشاره دارد، بل به آن اشکال کار که به دلیل روابط مردسالارانه به زن محول می‌شود نیز باز می‌گردد. بازتولید به این مفهوم وابسته به آن است اما عیناً همان بازتولید اجتماعی به مفهوم مصرف لازم نیست. مصرف و بازتولید ایدئولوژیکی هم جنبه خانگی و هم جنبه بیرون از خانه دارند [۳۲، ۳۵۷].

بحث دیگری که در درون «قلمرو تولید» (یعنی کار مزدی) وجود دارد این است که مارکس میان کار «مولد» و «نامولد» تفاوت قائل است. کار مولد برای کار در تولید کالا که ارزش اضافی ایجاد می‌کند به کار می‌رود، «کار نامولد» کار دستمزدی است که ارزش اضافی تولید نمی‌کند. این دومی شامل کار ناتولیدی برای سرمایه‌داران خصوصی است (نگهبانی کارخانه‌ها، تبلیغ و

آگهی چسباندن و جز آن) و کار دولتی که ممکن است به‌طور نامستقیم به بهره‌وری کمک برساند (کار آموزگاران) یا نظم اجتماعی را برقرار سازد (کار پلیس). مارکس گاه حتی شغل آزاد کارکنان مستقل را که در آنها ارزش اضافی تولید نشده است نامولد می‌داند [۲۶۳].

در این بخش بازتولید مربوط به فعالیت‌های خانگی و ناخانگی است که امکان ادامه حیات و کارکردن طبقه کارگر را، به صورت فرد و خانواده ایشان امکان‌پذیر ساخته و روابط اجتماعی‌شان را در شیوه تولید بازتولید می‌کند.

۱-۱-۵- بازتولید اجتماعی به منزله یک «معضل شهری»

مسائل مربوط به بازتولید در هر جامعه‌ای وجود دارد خواه شهری خواه جز آن. اما برخی آثار مارکسیستی آنها را به‌عنوان مسائل «شهری» برآورد می‌کنند. این همسان‌سازی به‌وسیله کاستلس که گلایه داشت مارکسیسم تمام توجه خود را به تولید معطوف داشته (به معنای فیزیکی «مکان تولید» مادی) و از سایر مسائل مهم غفلت ورزیده است، متداول گردید. او خاطر نشان می‌کرد که اعتراض‌های شهری که غالباً مربوط به مسکن، تعلیم و تربیت و سایر خدمات است، با خرید کالاها به سادگی تأمین نمی‌شود. (آنها یا باید به‌وسیله دولت تأمین شوند و یا به‌وسیله دولت تنظیم گردند، زیرا هر مصرف فردی وابستگی متقابل با مصرف سایر افراد دارد.) بدین‌سان بازتولید به مسئله‌ای دربرگیرنده مصرف جمعی محلی تبدیل شده و محل‌هایی را که کارگران با هم جمع می‌شوند شامل می‌گردد و در نتیجه به «معضل شهری» بدل می‌شود [۵۳].

بدیهی است نیازمندی‌ها و تحرکاتی برای فعالیت‌های بازتولیدی در جوامع روستایی نیز وجود دارد. جامعه‌شناسی روستایی همواره به هر دو [جنبه]، یعنی هم تولید و هم بازتولید، توجه داشته است، زیرا آن دو آشکارا در یک منطقه بومی بوده و غالباً با هم پیوند متقابل دارند. با وجود این در

شهرها، خانه و محل کار غالباً از هم جدا هستند و شاید هم به همین علت بازتولید نادیده گرفته شده است.

دستوربندی کاستلس یک جهت منفی دارد. جداسازی «معضل شهری» از تولید، اشتغال و شرایط کار (تنزل دادن آن به یک «معضل منطقه‌ای» است که) موجب می‌شود بسیاری از تأثیرات بغرنج متقابل موجود میان مصرف و تولید فراموش شود. اما توجه کاستلس به مصرف از آن جهت ارزشمند است که فراموشی مصرف مسئله‌ای دیرین در تحلیل مارکسیستی بوده است.

۲-۱-۵- مارکس و انگلس درباره مصرف

تنها جنبه مصرف که مارکس مشروحاً به آن پرداخت، مواد غذایی بود: کارگران چه مقدار مواد غذایی به دست می‌آورند و چه اندازه این امر پایاست و چه مقدار کار در ازاء آن مواد غذایی باید انجام دهند. محتوای تغذیه‌ای غذا، تقلب در آن و بهای آن، در علم سیاست وقت حائز اهمیت بود. مارکس معتقد بود که معضلات موجود در مصرف نمی‌تواند در سطح محلی حل شود. بیش از نهادهای خرده‌فروشی محلی یا عادات غذایی کارگران که از سوی سایر اصلاح‌طلبان مورد تأکید قرار گرفته بود، مارکس توجه خود را به رویارویی ملی احتمالی، تجارت آزاد، رانت ارضی، روابط شهر و روستا و به‌ویژه ارزش خود نیروی کار معطوف داشت [۲۵۵، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۱ برای یک مورد مشابه جدید نک ۴۰۳].

به‌خاطر سایر مسائل بازتولید، مارکس و انگلس آموزش مقدماتی همگانی را خواستار شدند و فکر می‌کردند که دستمزدهای بیشتر و کوتاه شدن ساعات کار سایر مسائل را تا حدی که در نظام سرمایه‌داری میسر است، بهبود خواهد بخشید [۲۶۵]. زمانی که انگلس مسئله مسکن را به تحلیل کشید، کمبود آن را تنها به وسیله دستمزدهای بالاتر قابل علاج می‌دانست و حل واقعی آن تنها در پایان بخشیدن به تقسیم کار سرمایه‌دارانه می‌دید [۱۱۰].

به رغم نارسایی در برخورد با مسائل مصرف، می‌توان در این باره چارچوبی برای تفسیر آنها از توصیف کلی مارکس درباره فرایند اقتصاد بیرون کشید [۲۵۷]. مارکس چهار «گشتاور» را در تولید سرمایه‌داری مشخص می‌سازد:

(الف) تولید در مفهوم محدود آن (کاربرد نیروی کار برای ساخت کالاها)
 (ب) توزیع (ارزش ایجاد شده در بین طبقات اقتصادی، یعنی توزیع درآمد و دارایی)

(ج) گردش (یا مبادله تجارت کالاهای ساخته شده و معادل‌های پولی‌شان)
 (د) مصرف.

اینها کل «جریان دَوْرانی» فعالیت را تشکیل می‌دهند. هر اقدام مصرفی، هم جنبه‌ای از فرایند وسیع بازتولید اجتماعی است و هم بخشی از یک چرخه تولید اقتصادی. چهار جنبه مصرف مستقیماً به این برنامه مربوط می‌شود و هر یک مسائل خاص خود را دارند:

تولید خود خدمات و ساختن محیط و کاربری سرمایه در تولید آن: مؤسسات و فرایندهای کار در ساختمان، و صنایع تعمیر و نگهداری مسکن، صنایع تجهیزات پزشکی و جز آن برای سایر خدمات کدام‌ها هستند؟ روابط نهادی و فرایندهای کار در صنایع خدمات مصرفی، آموزش، مراقبت‌های بهداشتی، حمل و نقل و جز آن چه هستند؟

توزیع نظام مالکیت که در آن خدمات در شکل اجتماعی ویژه تولید و تدارک شده است: اشکال اجاره مسکن، مالکیت مسکن اجاره خصوصی، مالکیت عمومی، اجاره‌داری تعاونی و غیره چه تأثیرهایی دارند؟ تأثیرهای مالکیت، حمل و نقل و میزان تأمین آموزش و پرورش و مراقبت‌های بهداشتی به وسیله بخش دولتی و خصوصی و جز آن چه هستند؟

گردش پول یا تأمین مالی این خدمات: آیا پرداخت بابت خدمات مستقیماً به وسیله مصرف‌کننده صورت می‌گیرد؟ آیا دولت آن را می‌پردازد، و اگر

چنین است در چه سطحی از دولت و به وسیله مالیات‌های کدام طبقه؟ اگر مستلزم اعتبار مالی است چه کسی وام‌ها را برای فرایندهای گردش سرمایه‌داری پول هماهنگ می‌سازد؟

مصرف چه کسی چه کالایی را برای مصرف دریافت می‌دارد؟ کدام نیروهای اجتماعی سطوح مصرف را تعیین می‌کنند؟ «فرایند مصرف» چیست (در مقایسه با «فرایند کار») که طی آن کالاها به مصرف می‌رسند؟ آیا این مصرف جمعی یا فردی است؟ چه کسی درباره الگوهای مصرف تصمیم می‌گیرد؟ کدام ایدئولوژی‌ها مصرف را تعریف و تجویز می‌کنند؟ این «گشتاورها» در فرایند بازتولید اجتماعی با بازتولید گسترده (انباشت) سرمایه ارتباط دارند. مصرف و شکل تأمین مالی آن، بخشی از جریان ارزش و سرمایه‌گذاری‌اند. گونه‌های مصرف، بخشی از ساختار کلی اجتماعی انباشت به حساب می‌آیند. نوع، جمعی بودن و فرایند مصرف بر خانواده، جامعه محلی، توانایی کار، آگاهی و فعالیت سیاسی تأثیر می‌گذارد. و سرانجام این‌که از آنجا که مصرف بستگی به آن دارد که «مردم در کجا زندگی می‌کنند» این مسائل با آن‌که منحصراً «شهری» نیستند، اما دارای ابعاد محلی‌اند که خانواده، جامعه و دولت محلی را دربرمی‌گیرند [۱۰۱، ۱۴۸].

۲-۵- مسئله مسکن: انگلس

مقاله‌های سال ۱۸۷۲ انگلس شامل این عنوان اساسی است. این [مقاله‌ها] با این مسئله شروع می‌شوند که «کمبود مسکن» چه معنایی دارد. مسکن به مسئله مورد توجه سیاست‌گذاری تبدیل نشد، زیرا مسکن کارگران «بد، پرجمعیت و غیر بهداشتی» بود. این کمبود چیز تازه‌ای نبود. فقط زمانی این امر مورد توجه می‌بود که سایر طبقات را تحت تأثیر می‌گرفت. هجوم ناگهانی جمعیت به شهرهای بزرگ اجاره‌ها را بالا برد و طبقه متوسط را تحت فشار قرار داد [۱۱۰].

انگلس تنها سیاست متزلزل را مورد انتقاد قرار نداد. او می‌گفت کمبود

مسکن در مقایسه با بهره‌کشی مستقیم کارگران به دست سرمایه‌داران، جنبه فرعی سرمایه‌داری به شمار می‌آید. در برابر این ادعا که مستأجر در رابطه با صاحبخانه همان موقعیتی را داراست که کارگر مزدبگیر نسبت به سرمایه‌دار، انگلس پاسخ می‌داد که این دو رابطه متفاوتند. در رابطه دستمزدی، ارزش اضافی ایجاد و تصاحب شده است. در رابطه اجاره‌داری، اعم از این که کالا طبق ارزش خود مبادله شود، یا این که در بردارنده رانت ارضی و سایر دغلبازی‌ها باشد، ارزش اضافی قبلاً ایجاد شده به محل دیگری انتقال یافته است. این نکته، بخشی از بحث کلی را تشکیل می‌داد، دال بر آن که مسائل مربوط به مصرف، جنبه‌های فرعی نظام سرمایه‌داری اند [۱۱۰].

اگر فرعی بودن به معنای کاملاً بی‌اهمیت بودن است، دلیلی برای پرداختن به سایر بخش‌های مسئله مسکن وجود نخواهد داشت. اما انگلس هزینه‌های تأمین مسکن، جای آن در گردش ارزش و چگونگی مصرف مسکن را مورد بحث قرار داد. او زمان قابل ملاحظه‌ای را در مورد جنبه‌های اقتصادی و ایدئولوژیک اجاره مسکن و رابطه آنها با مبارزه طبقاتی و انباشت، و از این رهگذر تهیه طرحی کلی برای مطالعه مسائل مربوط به مصرف را به کار برد. درباره هزینه‌های مسکن و ساختمان انگلس روشن می‌کرد که اجاره مسکن چه هزینه‌ها و چه درآمدهای ارزش اضافی را می‌پوشاند:

«اجاره‌بها نباید تنها بهره هزینه‌های ساختمان را بپردازد، بلکه باید تعمیرات و میزان متوسط مطالبات سوخت شده و اجاره‌های پرداخت نشده و زمان‌های گاه و بیگاهی را که خانه خالی می‌ماند و نیز اقساط سالانه سرمایه ساختمانی را که در خانه‌ای سرمایه‌گذاری شده است، که از بین رفتنی است و در موقع خود غیر قابل سکونت و بی‌ارزش خواهد شد، بپردازد... اجاره‌بها باید برای ارزش افزوده شده زمینی که ساختمان بر روی آن بنا شده،

بهره‌ای بپردازد». [۱۱۰، ص ۲۰]

مادام که مالکیت خصوصی و بازار سرمایه‌داری از میان نرفته‌اند، رانت می‌توان در سطح بالا باقی بماند، حتی اگر دغلبازی و ویژه‌ای هم در آن به کار نرود. بدین‌سان حتی اگر سرمایه‌گذاران کوچک، «سرمایه بزرگ» یا «سفته‌بازها» برای طبقه کارگر مسکن تهیه ببینند، یا حتی اگر نظام‌های مالکیت کارگری بر خانه‌ها یا مالکیت تعاونی به‌وجود آید، بسیاری از هزینه‌های مسکن همچنان باقی خواهند ماند. مقصر دانستن «سفته‌بازها» به دلیل مسکن‌سازی معیوب، انحراف ایدئولوژیک از مقصر بودن مسائل واقعی مربوط به درآمد واقعی ناکافی و عدم توانایی حتی بازار آزاد برای تهیه مسکن کافی به‌شمار می‌آید [۱۱۰].

انگلس معتقد بود که صرف‌نظر از عنصر رانت زمین در قیمت مسکن، خانه یا آپارتمان یک کالای معمولی به حساب می‌آید که طبق قوانین ارزش فروخته می‌شود. بدین‌گونه او استدلال می‌کرد که اگر مسکن ارزان باشد، این امر می‌تواند بیش از آن‌که شرایط مسکن کارگران را بهبود بخشد، سطح کلی دستمزد کارگران را کاهش داده و سودها را بالا برد (به بخش ۴ مراجعه کنید). او کیفیت بسیار فقیرانه مسکن کارگری را تشریح می‌کند [۱۰۹] اما درباره عوامل هزینه ساختمان یا فرایند کار در مسکن‌سازی و حفاظت از آن، کمتر به بحث می‌پردازد. او معتقد است برنامه‌های مسکن ارزان قیمت برابر است با تقلب در تولید، زیرا امکان کمی برای حذف چیزهای اضافی به غیر از احداث خانه‌های سازمانی به جای آپارتمان‌ها، اتاق‌ها و کلبه‌ها وجود دارد (امروزه می‌توان سرپناه برای بی‌خانمان‌ها را وارد فهرست کرد) [۱۱۰].

این تحلیل غالباً به‌عنوان این دعوی کلی تلقی می‌شود که مباحث مربوط به مصرف نه فقط نامحوری هستند، بل برای طبقه کارگر، خود الغایی‌اند. با وجود این همان‌طور که در فوق گفته شد این ضرورت، همیشگی نیست. کاهش قیمت‌ها می‌تواند این امکان را پدید آورد که کارگران در صورتی که به حد کافی سازمان یافته، مبارز و مقاوم باشند، بتوانند مازاد جدید به‌عنوان

بخشی از استاندارد زندگی پذیرفته شده را ایجاد کنند [۲۶۰، ۲۶۱]. استدلال انگلس در نبود این سازمان‌بندی، معتبر است. توجه به این امر حائز اهمیت است که خود مبارزه مصرف‌کنندگان و شکل توزیع مصرف (به‌عنوان مثال اجاره‌داری مسکن) بر سازمان‌بندی و آگاهی کارگران تأثیر می‌گذارد.

انگلس از آن بیمناک بود که مالکیت خانه و مبارزه برای اصلاحات به‌خاطر مالکیت، آگاهی طبقاتی و مبارزه‌جویی کارگران را تضعیف کند. او از برنامه‌هایی که درخشندگی نبرد طبقاتی در کمون پاریس را آرامش بخشید، انتقاد کرد. پیشنهاد‌های مربوط به فروش مسکن ارزان قیمت به کارگران برای حل چند مسئله از جمله شیوع بیماری‌های عفونی، اجاره‌های بالا برای طبقه متوسط، هزینه زیاد کار برای کارفرمایان و ناآرامی‌های اجتماعی طراحی شده بود. انگلس خاطر نشان می‌ساخت که این امر می‌تواند به اعمال کنترل بیشتر بر طبقه کارگر و بدتر کردن استانداردهای زندگی منجر شود.

این بحث بر این فرض استوار بود که مالکیت خانه، کارگران را مقید می‌سازد و کاهش دستمزد را به آنان تحمیل می‌کند. انگلس به کلبه‌های ثابتی که پرولتاریای روستا در نواحی روستایی آلمان مالک بود و در ازای دستمزدهای بسیار اندک کار می‌کردند، استناد می‌کرد، زیرا:

«برای کارگران ما در شهرهای بزرگ، آزادی تحرک شرط اصلی موجودیت است و مالکیت زمین می‌تواند سد راه آنها باشد. واگذار کردن خانه تحت مالکیت به ایشان، آنان را بار دیگر به زمین زنجیر می‌کند و شما نیروی مقاومت آنان را علیه پایین آورده شدن دستمزدها از سوی صاحبان کارخانه‌ها در هم

می‌شکنید.» [۱۱۰]

وام‌های رهنی می‌تواند فشار بر باقی ماندن در یک نقطه را تشدید کرده و نیروی کار را باز هم بیشتر تضعیف کند. انگلس در عین حال کوشش داشت بحثی روانشناختی درباره معایب مالکیت خانه انجام دهد. او نوشت:

«برای ایجاد طبقه مدرن انقلابی پرولتاریا مطلقاً ضروری است بند نافی که هنوز کارگران گذشته را به زمین پیوند می دهد قطع شود. دستبافی که خانه کوچک، باغچه و مزرعه خود را همراه با ماشین پارچه بافی اش داشت، به رغم همه سیه روزی و فشار سیاسی مردی کاملاً راضی با دیانت و با حرمت تمام بود، کلاهش را در برابر اغنیا، کشیش ها و کارمندان دولت از سر برمی داشت و از درون روی هم رفته یک برده بود.» [۱۱۰]

انگلس استدلال می کرد که اصلاح طلبان مالکیت خانه آرزوی احیاء این را داشتند و او بیمناک بود که مالکیت خانه مسکونی کارگران را زبون سازد. این مباحث مربوط به شرایط خاص تاریخی بود. این استدلال که کارگران صاحبخانه به کارفرما وابسته می شوند، برای مناطق مرکزی وسیع با حمل و نقل عمومی که مناطق مسکونی طبقه کارگر را به مراکز چندگانه شغلی مرتبط می سازد، مهجور است [۱۰۴]. حتی در اروپای قرن نوزدهم این امر با مبارزه جویی همراه بود [۲۴۷]. استدلال روانشناسانه انگلس مبتنی بر رفتار قالبی حرف شنوایانه دهقانی بود که با شکست دهقانان در حمایت از کارگران پاریس در سال های ۱۸۴۸ و ۱۸۷۱ تقویت شد. با وجود این نظر وی دایر بر پیوندهای احتمالی میان اجاره داری مسکن و مبارزه جویی و بحث او درباره هزینه های مسکن و بر میدان عمل آنها، چارچوبی برای مباحثات دوران اخیر به وجود می آورد.

۳-۵- مسئله مسکن: برداشت های اخیر

برداشت های مارکسیستی با موضوع مسکن در اهمیت بخشیدن به مسائل مربوط به آن حائز اهمیت بوده است. آگاهی نسبت به بی خانمانی، آوارگی، خطر زیست محیطی، ازدحام و جابه جایی، با هم پیمانی غیر رسمی «صاحب خانه ها» از جمله اصلاح طلبان مارکسیست و نامارکسیست تقویت شده است. مایکل استون به ویژه در شناساندن مفهوم «فقر سرپناه» به منزله

جنبه خاص بینوایی، حتی زمانی که درآمدها به طور رسمی ظاهراً کاهش نیافته‌اند، مؤثر بوده است [۳۶۶، ۳۷۰]. آثار فراوانی نیز درباره ابعاد مختلف تولید، توزیع، مبادله و مصرف در دست‌اند [۲۳، ۴۵، ۸۱، ۸۷، ۱۷۹، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۳].

تحلیل‌های مربوط به فرایند تولید مسکن بازتاب توسعه ناموزون است. تحقیقات در محل‌های مختلف از این دیدگاه که آیا مسکن هنوز به وسیله تولیدکنندگان کوچک یا مؤسسات بزرگ آماده‌سازی زمین - ساختمان تولید می‌شود و آیا فرایند کار ساختمانی مسکن فراتر از مرحله صنعت‌گری است (به فصل ۴ مراجعه کنید) متفاوت است. کار ساختمانی با تصور عمومی از دادوستدهای «ثروتمندان» ساختمانی بسیار تفاوت دارد. بخش عمده کار، کار مزدوری موقت از طریق نظام «یک جا کردن» قراردادهای انجام خدمات در انگلیس و یا «پیمان‌کاران دست دوم» در آمریکا است [۲۰، ۶۱، ۸۸، ۲۱۰]. با وجود تغییرات فنی هزینه‌های واقعی ساختمانی بالاست و این بیشتر به علت ساختار این صنعت است تا به خاطر دستمزدهای بالا.

در مقوله گردش گاه از فروش مجدد نگرورزانه مسکن بحث شده است [۱۸۰، ۳۳۶، ۳۶۶]. عوامل مؤثر بر قیمت‌های فروش مجدد، برابر با تأثیر رانت‌های زمین است. انحصارهای محلی و انتظارات نگرورزانه می‌توانند به قیمت مسکن بیفزایند، اما تنها در درون مرزهای تعریف شده در چارچوب تئوری رانت واقعیت می‌پذیرد. هزینه ساختمان و یا ارزش ساختمان‌های جدید برای ساختمان‌های قدیمی‌تر محدودیت به وجود می‌آورد. حذف «بورس بازان» می‌تواند تا حدودی قیمت‌ها را در موارد محلی کاهش دهد، اما اگر شرایط برای رانت مطلق و انحصاری زمین موجود باشد این فقط یک تأثیر کلی تواند بود.

تأمین مالی مسکن پیچیده‌تر است. دوام ساختمان‌ها و هزینه سنگین اولیه آنها مسکن را به ویژه وابسته به اعتبار می‌سازد. به طوری که استون می‌گوید

«مسکن حجیم، ثابت و کاملاً بادوام است، به گونه‌ای که به ندرت ممکن است بیشتر از یک واحد مسکونی خریدار شود و معمولاً بیشتر از مدت قابل توجهی مورد استفاده واقع شود» [۳۷۰، ص ۴۴]. کارگران قادر نیستند خانه‌ای خارج از محدوده دستمزدهای جاری خریداری کنند. یا باید اجاره‌نشین شوند یا با استفاده از اعتبار خانه خریداری کنند. در حالت اول یک مالک (سرمایه‌دار تجاری) باید در مالکیت ملک سرمایه‌گذاری کرده و انتظار سود از اجاره‌های ساختمان داشته باشد، در حالت بعدی شاید هم بخشی از سرمایه برای مالک شکل وام به خود می‌گیرد (رهن) که به وسیله ساختمان تضمین شده است. این سرمایه‌گذاری‌ها برای دوره‌ای طولانی محبوس می‌مانند.

در حالی که این وام‌ها به گونه‌ای منطقی تضمین شده هستند، سودآوری‌شان نهایتاً مقید به توانایی پرداخت کارگر دارد. در کوتاه مدت آنچه کارگران در ازای مسکن می‌پردازند. ممکن است مقید به دستمزدهای جاری نباشد، چون کارگران نمی‌توانند به سرعت وضعیت مسکن خود را تغییر دهند [۳۷۰]. اما در درازمدت محدودیت دستمزد برای بازپرداخت، مشکل به وجود می‌آورد. رقابت میان سرمایه‌داران و فشار برای کسب سود معمولاً سرمایه‌داران را به آنجا می‌کشاند که زمان برگشت سرمایه را کوتاه کنند. اما این امر نمی‌تواند صورت پذیرد، زیرا سرمایه مقید به شرایط خانه‌های ساخته شده قبلی است (هرچند ممکن است برای سرمایه در مسکن‌سازی، وقتی مسکن‌های ساخته شده جدید سریعاً به فروش می‌رسند معتبر باشد). از دیدگاه سرمایه‌داری ممکن است بخش مسکن برای تأمین مالی خود، به درد نخور باشد مگر با داشتن منابع مجزا یا «گردش‌های سرمایه» که تأخیر و بازده‌های پایین‌تر را می‌پذیرد [۱۸۳]. بازارهای سرمایه‌گذاری که اقتصاد کلاسیک آن را به عنوان یک مشکل تلقی می‌کند، از سوی مارکسیست‌ها به مثابه شرطی برای تسهیل اقدامات آرام سرمایه‌داری تلقی شده‌اند.

شکل‌های مختلف بخش‌بندی بازار وجود دارد. توپالف بر آن است که یکی از منابع، سرمایه درازمدت کم‌بازده می‌تواند سرمایه‌گذار خانوادگی باشد که به دنبال سرمایه‌گذاری مطمئن است و انتظار بازده‌های زیاد سرمایه همانند سایر سرمایه‌داران را ندارد [۳۸۶]. این «سرمایه‌داران موروثی» زمانی سرمایه‌گذاران مهمی در ساختمان‌های اجاری پاریس و شهرهای دیگر به حساب می‌آمدند. منبع دیگر، حق برابر صاحبان خانه‌ها است. صاحبان خانه‌ها رانت را پس‌انداز می‌کنند اما در مناطقی که مالکیت خانه رواج دارد، گرایش حتمی برای برابری نرخ‌های تخصیصی بازده و بازده‌های سرمایه سرمایه‌داران وجود ندارد. در حقیقت بازده‌های سرمایه غالباً کوچک‌ترند [۱۰۴].

سرمایه‌گذاری مستقیم دولتی و وام‌های بانکی هدایت شده از سوی دولت برای مسکن، منبع عمده دیگر تأمین بودجه مسکن است. توپالف معتقد است چون بازده پایین دارایی مسکن سرمایه‌گذاری را نامحتمل می‌سازد، پس اگر قرار است سرمایه‌داران نیروی کار شهری خود را بازتولید کنند دولت باید سرمایه‌گذاری کند. دولت در سرمایه، یا عواید سرمایه مشارکت می‌جوید و از ارزش آنها از طریق سرمایه‌گذاری در مسکن‌سازی با بازده پایین‌تر از بازار یا سایر «شرایط بازتولید» مانند بیمارستان‌ها، سیستم‌های حمل و نقل عمومی و جز آن می‌کاهد. مقداری از «سرمایه‌هایی که ارزش‌شان تنزل یافته» ممکن است مستقیماً در مسکن سرمایه‌گذاری شوند، (مثلاً خانه‌سازی عمومی) و بخشی از آن نیز برای رهن به وام داده می‌شوند. دولت ممکن است سرمایه‌داران را به سرمایه‌گذاری در مسکن‌سازی با بازده‌های پایین‌تر از بازار ترغیب کند، یا بانک‌ها با نرخ‌های امتیازی با ضمانت‌نامه و یارانه وام دهند. این نظریه که کاهش ارزش سرمایه برای انباشت سرمایه‌دارانه ضروری است و به‌ویژه با مرحله انحصار سرمایه‌داری دولتی ارتباط دارد تناقض‌گویی است، اما سازوکار بخش‌بندی

به وسیله سرمایه گذاری دولت مطمئناً امکان پذیر است [۴۱، ۲۳۵، ۳۸۴، ۳۸۶، ۴۰۹، ۴۸۰، ۴۸۱].

هریس معتقد است این چنین سازوکار بخش بندی، ممکن است پس اندازهای کارگران سالخورده را به شکل حساب پس انداز یا حقوق بازنشستگی به مجرای وام دهی به سایر کارگران هدایت کند. بدین ترتیب «سرمایه» استقراضی که در میان طبقه کارگر به گردش درمی آید، بخشی از ارزش نیروی کار بوده و جدا از سایر سرمایه ها می ماند. بنابراین نرخ های بهره برای مسکن ممکن است زیر نرخ های سایر سرمایه گذاری ها باشد، اما در عوض کارگران بازده هایی پایین تر از پس انداز هایشان، نسبت به آنچه سرمایه داران از سرمایه گذاری هایشان به دست می آورند، دریافت می کنند [۱۷۱].

آمریکا در دوران پس از جنگ سیستم پس اندازهای کارگری و وام های مسکن را بر حسب شرایط شایستگی و سپرده ضمانت های وام، که بازده های پس انداز را برای پس انداز کنندگان کوچک پایین تر نگه می داشت، به طور جداگانه حفظ کرد [۲۰۷]. مارگالین با نشان دادن این امر که اگر مسکن به عنوان یک کالای مصرفی، و نه به منزله سرمایه معرفی شود، طبقه کارگر (و به طور کلی خانواده ها) در طی زندگی شان پس انداز خالص خود را اندوخته نمی کنند، به طور محدود با فرضیه بخش بندی موافقت کرد [۲۴۸]. این نظریه معتقد است که یکسان بودن خدمات بانکی و گردش سرمایه از طریق آزادگذاری، هزینه پول را برای مسکن افزایش داده بدین ترتیب به کمبود مسکن کمک می کند. در عین حال پس انداز طبقه کارگر با افزایش نرخ های بهره حساب های پس انداز افزون نخواهد شد، زیرا اعضای طبقه کارگر ممکن است به گونه ای هدفمند، پس انداز کنند، تا مبلغ برنامه ریزی شده ای را برای مسکن و درآمد بازنشستگی که به خاطر «عناصر تاریخی و اخلاقی» در میان ارزش های نیروی کار قرار گرفته است، به دست آورند.

تجزیه و تحلیل روش رهن و تأثیر آن بر مسکن در ۱۵ سال گذشته قطعی‌تر شده است. در اوایل سال‌های ۱۹۷۰ بحث کم‌محتوایی درباره «سرمایه مالی» به منزله مشکل مسکن، بی‌تحلیل و بیشتر در این باب که آیا مسئله عبارت است از فقدان منابع یا بدهکاری بیش از اندازه، جریان داشت. تحلیل‌های بعدی به گونه‌ای روشن‌تر نشان دادند که محدودیت‌های اعتباری در دوران معین دسترسی به مسکن را محدود ساخت در حالی که در دوران‌های دیگر هر چند و فور اعتبار دسترسی به مسکن را گسترش داد، اما در مقابل فشار بدهی‌ها را به سطح خطرناکی رساند [۳۶۹، ۳۷۰].

توزیع و مسائل ایدئولوژیک اجاره‌داری مسکن مشروحاً مورد تحلیل قرار گرفته است. انگاتی از اصلاح‌طلبانی گلایه می‌کند که «عقیده دارند مسائل اجاره‌نشینی می‌تواند به سادگی با صاحبخانه کردن هر فرد و پیشگامان مستقل در راستین‌ترین سنت‌های فردی حل شود». او این «پیشنهادها» پوچ... یعنی اصلاح حلبی‌آبادها از طریق خریداری آپارتمان‌ها و خانه‌های رو به خرابی گذارده‌اش به وسیله ساکنان آن (به‌طور انفرادی یا اشتراکی) را مورد انتقاد قرار می‌دهد. او اظهار می‌دارد که این پیشنهادها هیچ مفهوم اقتصادی ندارند و قادر به حل مسئله نیستند. «در واقع، چگونه تغییر عنوان به هر شکل می‌تواند بر استثمار طبقه کارگر به وسیله سرمایه‌داران که منشأ نهایی اکثر تضادها در جامعه سرمایه‌داری هستند، تأثیر بگذارد؟» [۱۴].

برخی از مارکسیست‌های معاصر نیز مانند انگلس از آن بیم دارند که اصلاح‌طلبان در جستجوی کنترل ایدئولوژیک باشند. اینها کسانی‌اند که فکر می‌کنند کنترل به‌طور مستقیم و از حیث روانشناختی عملی است. هربرت مارکوزه معتقد بود که پیوندی مستقیم میان مالکیت و همرنگ کردن روانشناختی طبقه کارگر وجود دارد، آن‌سان که تجسم‌شان را در خودروها، ضبط صوت‌های با کیفیت عالی، خانه‌های مدرن و تجهیزات آشپزخانه خود می‌یابند [۲۵۴، ص ۹]. به‌هرحال نظریه ساده‌انگارانه مصرف‌گرایی به‌عنوان

یک دستکاری روانشناختی مستقیم، از آنجا که طبقه کارگر را بسیار منفعل فرض می‌کند، مورد انتقاد قرار گرفته است [۴۰۷]. برخلاف این نظریه مالکیت مبتنی بر انتخاب پنهان، ادل، سکلر و لوریا معتقدند که این یک همسازی است. کارگران به سوی مالکیت خانه مسکونی نه به عنوان یک ایده آل، بل فقط به عنوان ابزار عملی برای دستیابی به مسکن بهتر در شرایطی که دیگر راه‌ها مسدود بود هل داده می‌شدند. این یک موفقیت فرعی بود نه یک موفقیت کامل [۱۰۴]. بال نیز عقیده دارد که برای مالکان انگلیسی خانه، این [بیشتر] موفقیت یا شکست در تهیه مسکن مناسب بود که مطرح می‌شد تا برخورد با آن به مثابه یک سیستم کنترل ایدئولوژیک [۲۰]. از سوی دیگر تجزیه سازمان‌های سیاسی کارگران که از لحاظ جغرافیایی متمرکزاند می‌تواند برای طبقه کارگر هزینه سیاسی دربرداشته باشد [۲۳۹].

کسان دیگری این موضوع را بررسی کرده‌اند که آیا تقسیم کارگران به صاحبخانه و غیرصاحبخانه به دلیل ایجاد شکاف در وابستگی واقعی مادی آنها می‌تواند نفاق افکنی ناشی از تمهیدهای روانشناختی باشد. رکس و مور عقیده دارند که اولویت دادن به دستیابی به مسکنی با کیفیت بهتر (خواه مالکیت مسکن یا خانه‌های دولتی یارانه‌دار) می‌تواند شکاف‌های نژادی را ژرف‌تر سازد [۳۱۹]. ساندرس معتقد است که مالکان مسکن ممکن است از بالا رفتن قیمت خانه منتفع شوند [۳۳۶]. ادل، سکلر و لوریا نظرشان این است که کاهش نسبی بهای خانه گاه ممکن است واکنش‌های نژادی را دامن بزند. [۱۰۴] کمینی اظهار می‌دارد که مالکیت مسکن می‌تواند خصوصی کردن سایر خدمات را از طریق باز توزیع میان نسلی ثروت میان کارگران تقویت کند و هزینه‌های تأمین اجتماعی را برای خانواده‌های جوان‌تر سنگین‌تر سازد [۲۰۹].

این بحث‌ها گاه دعوی آن دارند که «طبقات سکونتی» از طبقات مبتنی بر تولید تعریف شده از سوی مارکس متمایزند [۳۱۹]. این موضوع را می‌توان با

توجه به امکان این‌که طبقات مبتنی بر مسکن در درون طبقه کارگر وجود داشته باشند، از نو مطرح کرد. هر دو نظر بر آنند که اختلاف بر سر مسکن، دائمی یا دارای ابعاد گسترده است. به هر حال این پرسش بی‌پاسخ باقی می‌ماند که آیا چنین شکاف‌هایی با فرض این‌که عضویت در طبقه کارگر محدودیت همیشگی را بر آن‌چه سرمایه‌گذاری کارگران در مسکن می‌تواند انجام دهد تحمیل می‌کند، می‌تواند برای دوره‌ی بیش از کوتاه مدت وجود داشته باشد. مسئله‌ی دیگر آن است که این اختلاف‌ها اگر خود بازتاب تکه پاره شدن قبلی طبقه کارگر نباشند، تا چه اندازه می‌توانند به‌طور مستقل وجود داشته باشند [۱۰۲].

گفتگوها درباره‌ی کنترل رانت و خانه‌های دولتی کمتر پرورانده شده‌اند، این دو، بورس‌بازی مسکن را کاهش می‌دهند و از رانت‌های انحصاری زمین می‌کاهند و بدین‌سان تأثیرات اقتصادی کوتاه مدت‌شان بر سطح زندگی کارگران می‌تواند مثبت باشد. استدلال‌های نوکلاسیک‌ها دایر بر این‌که کنترل رانت یا مسکن دولتی ممکن است به دلیل دخالت‌شان در بازارهای آزاد مضر باشد، در ارزیابی چیزی که، به فرض عدم دخالت همه چیز ضد انگیزه‌ای جزئی در کل ناهنجاری‌های مسئله مسکن است، به طرز اشتباه‌کارانه‌ای مبالغه می‌کنند. به رغم انتقادهای بسیار درباره‌ی کیفیت خانه‌های دولتی، برخی از تحقیقات دال بر آن است که این خانه‌ها می‌توانند کیفیت بهتری داشته باشند [۸۷، ۸۸، ۲۴۶، ۲۷۱، ۳۰۵]. اما نوشته‌های مارکسیستی هم در آنجا که ادعا می‌کنند خانه‌های دولتی یا کنترل رانت از اشکال «کالایی نبودن» مسکن حمایت می‌کنند، مبالغه‌گویی دارند [۳۶، ۱۷۹، ۳۶۶]. تأکید بر این نکته که ضروریات اساسی نباید [تنها شامل] کالاها باشند، ممکن است اشاره مهم به چیزی باشد که جامعه غیر سرمایه‌داری به آن شبیه است. اما فرض که آپارتمانی که اجاره‌به‌پیش تحت کنترل درآمده یا مسکن دولتی، دیگر، کالا نیستند چه رسد به این‌که کالای یارانه‌دار از طریق مالیات یا صاحب ملک یا

در بهترین حالت فاقد اضافه رانت انحصاری باشند، موجه نیست. این بررسی‌ها معمولاً به این مسئله توجه ندارند که خانه یا آپارتمان چگونه مورد استفاده قرار گرفته است. تحلیلی از فرایند مصرف مسکن، تأثیرات نوع واقعی مسکن، منطقه، رابطه مسکن با نواحی مجاور خود، اجاره‌داری و یک فوج از عوامل دیگر درباره استفاده از آن را مورد توجه قرار می‌دهد. این تحلیل با تحلیل‌گران فمینیست شروع شده است که معتقدند جدایی خانه از محل کار و انزوای خانواده تک هسته‌ای در واحدهای مسکونی مجزا، موجب جدایی از طبقه گسترده، جامعه و شبکه‌های خویشاوندی می‌شود. این عوامل ممکن است با طراحی خانه (طبقه‌بندی و نوع اتاق‌ها، درجه خصوصی بودن آنها و جز آن) درآمیخته باشد. این بحث توجه خود را به مسئله به حاشیه راندن زنان و دعاوی مربوط به وقت تخصیص داده شده به فعالیت‌های خانه‌داری و جامعه (به‌طور مثال آورد و برد کودکان) که موجب جدایی از خانه می‌شود، معطوف داشته است [۱۸۷]، [۴۱۵]. هایدن پیشنهادهای آرمانشهری را برای فعالیت‌های مشترک، تفاوت آن را با آشپزخانه‌های عمومی برای یک خانه آپارتمانی در مقایسه با فضاهای زندگی مشترک پی می‌گیرد. او معتقد است که این امر برابر با یک «تاریخ طولانی قیام علیه خانه تک خانواده‌ای است» [۱۸۸]. این‌که چگونه قیام مزبور و سرکوب آن آگاهی رفتار و سازماندهی طبقه کارگر را تحت تأثیر قرار داد، باید مورد بررسی قرار گیرد.

در کشورهای سرمایه‌داری توسعه نیافته تقسیماتی درباره «خودساختمان‌سازی» صورت پذیرفته است. ساختمان‌سازی غیربازاری بر روی زمین خریداری شده به شدت متداول است. ترنر ساختمان‌سازی خودیارانه را می‌ستاید و معتقد است که برای نیازمندی‌های خانواده طبقه کارگر بسیار متناسب‌تر از خانه‌های ساخته شده به وسیله دولت یا مالکان است [۳۸۸]. پرادیللا و برگس عقیده دارند که قیمت واقعی خانه‌سازی

خودیاری کمتر از سایر خانه‌ها نیست، اما بیشتر به وسیله نیروی رایگانی خود کارگر ساخته می‌شود و بدین جهت دربردارنده خود بهره‌کشی است. آنها می‌گویند رواج خانه‌سازی خودیاری اجازه می‌دهد تا دستمزدها پایین نگاه داشته شوند [۴۸، ۳۰۷، ۳۱۰].

این بحث‌ها به هر حال نمی‌توانند پشتیبانی کارگران برای خودیاری، کنترل اجاره یا خانه‌سازی دولتی را دربرداشته باشد، صرف‌نظر از این دعوی که الویت نادرستی برای جنبش‌های کارگری قائل می‌شود. اکثر بررسی‌های خاص چنین نظر می‌دهند که ممکن است کنترل بیشتر درباره مسکن برای کارگران سودمند باشد، اما فشار برای کاهش دستمزدها هم همراه آن وجود خواهد داشت. جنبش‌های خانه‌سازی ممکن است گاه جداسازانه باشند و گاه، چه در کشورهای توسعه یافته و چه توسعه نیافته‌ها، توده‌های وسیع کارگران مبارز را متشکل کنند.

۴-۵- آمد و شد به محل کار

بررسی‌های مربوط به سایر خدمات ممکن است موازی با مسکن صورت پذیرد. یکی از خدمات دیگری که پیوند درونی با مسکن دارد، آمد و شد بین خانه و محل کار است.

آمد و شد، برخلاف مسکن، یک نیاز همگانی نیست. در جوامع روستایی مسکن می‌تواند درون «محل کار» یعنی مزرعه باشد^۱، در حالی که سایر تولیدات مانند پارچه‌بافی درون خانه انجام می‌شود. معادن، پادگان‌های نظامی و کارخانه‌ها ممکن است برای کارکنان و اعضای خود خوابگاه داشته باشند. پس بخشی از فرایند کار بازتولید، یعنی خانواده‌سازی، می‌تواند جدا

۱. حتی وقتی قریه از محل کشت یا نگهداری موقت دام‌ها دور است، رفت و آمد به صورت پیاده یا به وسیله حیوانات بارکش یا به ندرت با دوچرخه و موتورسیکلت انجام می‌شود.

از محل کار، در خانه مسکونی کارگران روستاها باشد، اما بازتولید روزانه (خوردن، خوابیدن، تولیدمثل) به محل کار گره خورده است [۴۱۴]. در شهر ماقبل سرمایه‌داری، کارگاه‌ها غالباً از دو قسمت تشکیل می‌شدند، خانه برای خانواده صاحب کارگاه و خوابگاه برای کارگران و کارآموزان. جدایی کلان مسکن خانواده از محل کار در شهرهای اولیه سرمایه‌داری تجاری پدید آمد و با عبور و مرور به وسیله راه آهن در قرن نوزدهم و حمل و نقل با اتومبیل در قرن بیستم گسترش یافت [۳۴۰، ۳۴۴].

این الگوی سفر روزانه به محل کار با دور شدن محل‌های کار از محله‌های سکونت طبقه کارگر و تشویق خانه‌سازی در مناطق حومه‌ای تشدید شد [۱۰۴، ۱۴۷]. در آثار مارکسیست‌های دوران اخیر درباره سفر به محل کار، بر ارتباط الگوهای مسافرت‌های هر روزه، با توسعه عمومی صورت‌بندی‌های اجتماعی سرمایه‌داری پیشرفته، تأکید شده است [۱۱۷، ۱۱۸، ۲۳۰ پیوست‌ها].

اکثر بررسی‌ها بر جدایی میان خودروهای شخصی و انواع حمل و نقل عمومی متمرکز هستند. باران و سوییزی خودرو شخصی را به عنوان چیزی که هم تقاضای مؤثر ایجاد می‌کند و هم فشار ایدئولوژیک برای تفرّد بیشتر و تقسیم کارگران وارد می‌آورد توصیف می‌کنند [۲۸]. دیگران عقیده به پیوندهای مهم میان انواع حمل و نقل و شرکت‌های انحصاری توسعه و عمران شهری یا حمل و نقل دارند. بدین سان نشان داده شده است که تراموا و سیستم‌های زیرگذر به وسیله کسانی ایجاد شده‌اند که با عمران حومه‌های شهری به دنبال رانت‌های زمین بوده‌اند [۱۰۴، ۱۲۴]. از بین رفتن خطوط تراموا به انحصارهای خودروسازی‌ای منتسب شده است که قدرت مالی و سیاسی خود را برای از بین بردن یک شیوه حمل و نقل رقیب به کار گرفتند [۳۵۵]. کارهای تحقیقی در دوران‌های بعدی بر اعمال قدرت به وسیله خودرو و گرایش‌های ساختمان‌سازی تأکید داشتند که گروه‌های فشار بزرگراه‌ها را به وجود آورد. مشارکت برنامه‌ریزان در فرایند گسترش

بزرگراه‌ها نیز مورد بررسی قرار گرفته است [۳۱، ۳۳، ۱۳۲، ۱۴۲].

این تأثیرات انحصاری ویژه، نشان می‌دهند که در سرمایه‌داری پیشرفته ممکن است حساسیت فردی نسبت به تفاوت‌های ملی وجود داشته باشد و این نکته در مقایسه حمل و نقل در اروپا و آمریکا مورد تأکید است [۳۰۵، ۴۱۶]. اما به نظر می‌رسد برخی طولانی کردن‌های سفر به محل کار، با هر وسیله‌ای هم که انجام شود، بیماری رایجی در نظام‌های سرمایه‌داری پیشرفته است. ظاهراً نیروهای قدرتمندی از ابزارهای طولانی کردن روز کار حمایت می‌کنند. علاوه بر آن، احداث خانه‌های جدید با رانت‌های پایین زمین در حاشیه شهر می‌تواند هزینه‌های ساختمان را کاهش داده در نتیجه هزینه ضروری نیروی کار را تقلیل دهد، بی‌آن‌که به طولانی کردن ساعات کار بینجامد، کارگران بار سفر اضافی را می‌پذیرند [۱۱۷، ۱۱۸].

انتخاب وسیله رفت و آمد (خودرو شخصی یا حمل و نقل عمومی) و انتخاب کلی مالکیت وسیله رفت و آمد (عمومی یا خصوصی) موضوعی مجزا اما مرتبط با مسئله است. در حالی که خودرو شخصی معمولاً در مالکیت فردی است، سیستم‌های حمل و نقل ممکن است خصوصی، تعاونی یا متعلق به شهرداری باشند. گفته شده است که مالکیت اتومبیل‌های شخصی و استفاده از آن اتومانیزه کردن اجتماعی و فیتیشیسم کالایی (بت‌وارگی کالایی) را به وجود می‌آورد ولی در این باره پژوهش قاطعی انجام نشده است. در متون زیادی گرایش‌های محتمل میان انتخاب روش‌های آمد و شد [۱۰۳] و به ویژه به کار انداختن اتوبوس و تاکسی در آمد و شد عمومی بررسی شده است [۹۷، ۳۴۴، ۴۱۶]. این آثار به طور کلی از رفت و آمد با اتومبیل شخصی طرفداری می‌کنند. اکثر مارکسیست‌ها نتیجه‌گیری نوکلاسیک‌ها را که با وجود صرفه‌های مقیاس بزرگ، سودمندی یا قیمت‌گذاری با نطقه سربه‌سری، نرخ‌های [حمل و نقل] را بالاتر از هزینه نهایی می‌برند قبول دارند. بنابراین پرداخت یارانه نه فقط برای استفاده‌کنندگان از حمل و نقل

مفید است بلکه برای انباشت و وسیع نیز سودمند می‌افتد. به‌طور کلی مارکسیست‌ها برای [پرداخت] یارانه بیشتر به بخش حمل و نقل، به‌طور مثال در دفاع از شورای لندن بزرگ، چالش می‌کنند [۳۷]. با این همه یارانه جابه‌جایی ممکن است همراه با کاهش دستمزد که بر عهده کارفرمایان است باشد که درباره آن بررسی دقیقی به عمل نیامده است.

۵-۵- تحصیل و آموزش و پرورش

آموزش و پرورش یکی از زنجیره‌های «خدمات انسانی» ارزش نیروی کار است. در حالی که آموزش و پرورش از طریق خانواده، کارآموزی، نهادهای مذهبی و حتی مدارس رسمی به تاریخ پیشاسرمایه‌داری مربوط می‌شود، شکل‌گیری آموزش و پرورش و تحصیلات همگانی، به گسترش سرمایه‌داری صنعتی ارتباط می‌یابد. ساموئل باولز و هربرت جینتیس اهمیت تحصیلات طبقه کارگر را برای بازتولید سرمایه‌داری به‌عنوان یک نظام نابرابر مطرح می‌کنند. آنها کار خود را با این جمله «این واقعیت که مدارس، کارگر بیرون می‌دهند» آغاز می‌کنند [۴۳، ص ۱۰]. مدارس از طریق کارکردهای سودبری و از طریق کارکردهای ایدئولوژیکی‌شان به تحکیم نظام کمک می‌رسانند.

«آموزش و پرورش از سویی با انتقال مهارت‌های فنی و اجتماعی و انگیزش‌های درخور ظرفیت‌های تولیدی کارگران را افزایش می‌دهد و از سوی دیگر به مهار و سیاست‌زدایی روابط طبقاتی بالقوه انفجاری فرایند تولید کمک می‌کند و بدین‌گونه به تداوم شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که به وسیله آن سهمی از محصول کار به شکل سود اخذ شده است، خدمت می‌کند.» [۴۴، ص ۱۰ و ۱۱].

کارکرد تربیتی مشابه نظریه سنتی آموزش و پرورش است که «افزایش ارزش یک کارگر تعلیم دیده را با برخورد به کارگر به‌مثابه یک ماشین توضیح می‌دهد» اما باولز و جینتیس تئوری سرمایه‌انسانی را به‌خاطر غفلت از این

موضوع که آموزش و پرورش برای بهره‌وری در عین حال تلقین انگیزه‌هاست و اشتیاق باید به‌مثابه یک ماشین مطرح شود، به چالش می‌طلبند. آنان همسویی‌ها میان دشواری‌های ظاهری و حماقت‌های آموزش طبقه کارگر (به‌طور مثال این خواست که شش ساله‌ها منتظر بنشینند) و جو سلسله مراتبی مشاغل مغازه‌ای یا دفتری را تشریح می‌کنند. برای کارگرانی که به‌خاطر این موقعیت‌ها از یکدیگر جدا شده‌اند، آموزش در شرایط فرمانبرداری همانا، آموزش «درخور» شغلی است [۴۳] و نیز مقایسه کنید با [۵۱، ۶۵].

باولز و جیتیس عقیده دارند که سیستم تحصیلی به‌وسیله همگانی بودن ظاهری و شایستگی، نابرابری را مشروع می‌سازد. اما در عمل، تقسیم فرصت‌ها با طبقه پدر - مادری در رابطه است. آنها روابط آماری بین درآمد والدین و کارکرد القاب تحصیلی و پاداش‌های شغلی غایبی را نشان می‌دهند. اندازه‌گیری ضریب هوش نشان می‌دهد که در نتایج تغییری پدید نمی‌آید (شاید این برای اندازه‌گیری هر چیزی به جز زمینه طبقاتی فاقد اعتبار است). شناخت کنترل اجتماعی به‌وسیله مدرسه، پرسش‌هایی را درباره منشأ کنترل بر می‌انگیزد. باولز و جیتیس می‌گویند تحصیلات متوسط همگانی برای کارگران به‌وسیله بورژوازی مطرح شد تا از اعمال کنترل اطمینان حاصل شود و مهارت‌ها به سمت نیازهای شرکتی مشخص، سوق داده شود [۴۳]. با این همه گورلیک بر این عقیده است که کارگران برای آموزش بیشتر مبارزه کرده‌اند و این مبارزه که به رغم مخالفت‌ها گسترش یافته است باید به‌مثابه پیروزی طبقه کارگر تلقی شود [۱۵۰]، هرچند که این هدف خالی از عناصر متناقض نیست [۱۵۱]. و هر دو [۴۳، ۱۵۰] نظریه لیبرالی آموزش و پرورش را به‌عنوان فرایندی که در معبری بدون تعارض از طریق پیشرفت‌های اقتصادی و نوسازی سیاسی اشاعه یافته است رد می‌کنند.

برخی از نوشته‌ها گرایش به رابطه تحصیلات دولتی و خصوصی و تقسیم کنترل میان قدرت‌های مختلف سیاسی دارند. تقریباً به خودی خود آشکار است که آموزش و پرورش خصوصی بی‌سوسید نمی‌تواند نیازهای

طبقه کارگر را برآورده سازد و لذا بحث دولتی - خصوصی اصلاً مطرح نیست. با این همه به محصول آموزش و پرورش مدارس بسیار بوروکراتیک انتقادهایی شده است. حتی پژوهش‌هایی که ربطی به تحصیل نداشته بل به سیستم طبقاتی در کل مربوط بوده‌اند، یا فقط به مسئله تحصیل برای اقلیت‌های تحت ستم پرداخته‌اند، نظریه بولز و جینتیس درباره همسازی مدرسه و کارخانه را به موجب شرایط «دانش‌آموزان» و شرایط «آموزگاران» بازتاب داده‌اند. نتایج تحقیقات در آمریکا غالباً مبتنی بر خواست کنترل بیشتر جامعه بر مدارس است.

حتی به نظر می‌رسد سطح موجود کنترل دولتی یا شهری بر مدارس در آمریکا در تضاد با سیستم‌های متمرکزتر اروپایی است. اما نتایج در اکثر کشورهای سرمایه‌داری نسبتاً مشابه است. نویسندگان آمریکایی به موضوع‌هایی نظیر نابرابری مدارس میان شهرها و مناطق حومه‌نشین و میان حوزه‌هایی که در آنها سفیدپوستان در اکثریت‌اند، با نواحی رنگین پوست‌نشین، علاقه دارند. این تعارض‌ها نیروی نفاق‌افکنانه مهمی در میان طبقه کارگر داشته‌اند و مارکسیست‌ها درباره حدودی که یکپارچگی مدارس یا کنترل محلی می‌تواند این شکاف‌ها را وخیم‌تر کند یا بهبود بخشد، بحث کرده‌اند [۱۵۷]. از سوی دیگر مباحثات در اروپا متوجه تمرکز بیشتر خط‌مشی دولت مرکزی است. نکته اصلی، مانند آنچه انگلس در برخورد با مسئله مسکن بیان داشته است، به مقدار شکافی که آموزش و پرورش در میان طبقه کارگر به وجود خواهد آورد، یا به ساز و کارهای ایدئولوژیکی کنترل، در نقطه مقابل تأمین خدمات مصرفی ضروری مربوط می‌شود.

۶-۵. کمک‌های دولتی و خدمات اجتماعی

تحلیل نمونه‌وار مارکسیستی از کمک‌های دولتی، مشابه تحلیل آنها درباره آموزش و پرورش است. بر این باور لیبرالی که این برنامه‌ها نشانه پیشرفت عمومی در نظام سرمایه‌داری یا حسن نیت دولت بورژوازی است حمله می‌برد. این برنامه‌ها به مثابه پاسخی به فشار طبقه کارگر و بدین سان تا

حدی به‌مثابه پیروزی نسبی کارگران در نظر گرفته می‌شدند، در عین حال این برنامه‌ها به‌عنوان طرح‌هایی برای کنترل طبقه کارگر تلقی شده‌اند.

استدلال‌های نمونه‌واری از سوی پیون و کلوارد مطرح شده که عقیده دارند برنامه‌های رفاه عمومی در آمریکا دو وظیفه دارند: نارضایتی را محدود و آرام سازند و نیروی کار را به سوی مشاغلی با مزد کمتر سوق دهند. آنان این برنامه‌ها را با سیستم انگلیسی اسپن هم‌لند در اواخر سال‌های ۱۷۰۰، فدرالیزه کردن کمک‌های آمریکایی سال‌های ۱۹۳۰ و گسترش نقش رفاه عمومی در سال‌های ۱۹۶۰ در برابر ناآرامی‌های سیاه‌پوستان مقایسه کرده‌اند. آنها معتقدند که هدف این برنامه‌ها مهار و محدود کردن تهدیدهایی است که در دوران آشوب‌های اجتماعی، متوجه نظام می‌شود. اما ساختار برنامه‌های «رفاه عمومی» نیز چیزهایی را تشویق می‌کرد، چون: اصول کار بر مبنای دستمزد کمتر، استخدام کارگران پاره‌وقت با روش‌هایی چون امکان پرداخت‌های بلاعوض فصلی در نواحی تک محصولی، ایجاد شرایط برای سایر کمک‌ها و نشان‌دار کردن کلی کارگران که آنان را تشویق به پرهیز از این گونه کمک‌ها برای حفظ شغل خود، صرف‌نظر از آن‌که چقدر استثمارگرانه بود، می‌کرد [۲۹۶].

این تصویر عمومی منفی به‌وسیله خود مؤلفانی که معتقد بودند برنامه‌های «رفاه عمومی» بخشی از پیروزی «جنبش تهیدستان» بود و اقدامات بعدی برای گسترش نقش این برنامه‌ها موجب انجام اصلاحاتی شد که برای کارگران و دریافت‌کنندگان آن مطلوب‌تر بود کنار گذاشته شد [۲۹۷].

آنها و سایر مؤلفان به نقش کار پذیرانی توجه دارند که مشمول این برنامه‌ها می‌شوند و عبارت از گروهی هستند که می‌توانند در جهت ایجاد تغییرات پافشاری کنند، زیرا فرایند کارشان آنان را تحت همان محدودیت‌های بوروکراتیکی قرار می‌دهد که خواهندگان ایشان با آنها روبه‌رویند [۴۱۰].

اخیراً پیون و کلوارد در موضع دفاع از سیستم رفاه عمومی و دولت رفاه در

برابر حملات محافظه کارانه به هزینه این دولت‌ها قرار گرفته‌اند. آنها بر این عقیده‌اند که این برنامه‌ها با وجود جنبه‌های منفی دارای منافع چند بوده و فرشی زیر پای ارزش نیروی کار می‌گسترند. آنان این عقیده را که برنامه‌های رفاه عمومی الزاماً از طریق مالیات‌هایی تأمین می‌شود که بر کارگران تحمیل شده است مورد انتقاد قرار می‌دهند. این بحث با تئوری ارزش مارکس و انگلس همخوانی دارد، هرچند که فرضیه‌های تئوری ارزش در کار ایشان صریح نیست [۲۹۸].

بحث‌های مشابهی درباره خدمات اجتماعی مشخص (به‌طور مثال شمار روزهای مراقبت برای مادران شاغل) صورت گرفته است. از یک دیدگاه فمینیستی این سیستم‌ها و خدمات و نیز کمک‌های عمومی در زمره کنترل‌های روزافزونی هستند که وظیفه‌شان کنترل زنان به‌عنوان یک گروه جنسی و نیز احتمالاً کنترل طبقه کارگر و منشعب ساختن آن از لحاظ جنس است [۲]. این خدمات که به مشاغل مشخص گره خورده است دارای تأثیرات هدایت شده‌ای است. تلاش چنین خدماتی می‌تواند این باشد که به‌ویژه بخش‌های مبارز طبقه کارگر را [به‌عنوان عضو وابسته] برگزیند یا جزیره‌ای از ممتازان در میان کارگران به‌وجود آورند (فراکسیونی مشابه با صاحبخانه‌های ممتاز) ولی در عین حال این خدمات، پیروزی نسبی طبقه و مبارزات زنان به‌شمار می‌آیند.

کاربرد فنی‌تری [در مورد] تئوری ارزش برای تحلیل مستمری‌های خصوصی و برنامه‌های تأمین اجتماعی دولتی که کارگران (یا کارفرمایان) طی سال‌های اشتغال می‌پردازند انجام شده است. به‌نظر می‌رسد که کارکرد این وجوه، خواه مربوط به دستمزدها خواه مربوط به پس‌انداز کارگران از محل دستمزدهای ایشان، ارتباط میان ارزش نیروی کار و نیازهای معیشتی فوری آنها را سست می‌کند [۷۱، ۱۷۱]. به‌هرحال، این رابطه ممکن است هنوز مشروط باشد، زیرا پرداخت مستمری بازنشستگی پاسخ به وضعیتی

است که در آن بازده شغلی کارگران از طریق ایجاد احساس تأمین و سرپرستی پس از بازنشستگی افزایش می‌یابد. فشار در این باره ممکن است از سوی خود کارگران صورت گیرد، تا از سوی کارفرمایانی که مشتاق به اثبات وفاداری هستند. (در اینجا تهدید و پاسخ به آن را نمی‌توان مانند سایر موارد اصلاحات از طریق انتخاب مشترک به آسانی تشخیص داد.) به هر شکل که باشد، پرداخت دوران بازنشستگی می‌تواند به‌عنوان بخش لازم بازتولید مورد قبول قرار گیرد و به همین دلیل در ارزش نیروی کار جای می‌گیرد.

اگر بگیریم که مزایای بازنشستگی یک هزینه ضروری بازتولید به‌شمار می‌آید، آنگاه پرداخت آن ایجاد مسئله می‌کند. برای این که مستمری بازنشستگی به‌عنوان بخشی از دستمزد عمل کند باید به تجربه شغلی گذشته مربوط و سوابق امر از طریق بوروکراسی حفظ شود. از حمایت افراد سالخورده از محل درآمدهای جاری دولت اجتناب می‌شود، زیرا منشأ این پرداخت‌ها را با چیزهای دیگری که با کار گذشته پیوندی نداشته‌اند، درمی‌آمیزد و رابطه‌ایدئولوژیک میان حمایت از مستمری بازنشستگی و انگیزه‌های کار فردی را سست می‌کند به این دلیل مؤسسات شخصی یا سیستم‌های تأمین اجتماعی ملی باید در دوره‌ای که کارگران کار می‌کنند این وجوه را به‌منظور استفاده بعدی به‌عنوان مستمری‌های سالانه بازنشستگی کنار بگذارند [۷۱].

این موضوع ذخایر عظیمی از پس‌اندازها را، تحت کنترل شرکت‌های مالی به نمایندگی کارفرمایان، اتحادیه‌های کارگری یا دولت به وجود می‌آورد. این وجوه در تأمین مالی و کنترل سرمایه‌گذاری حائز اهمیت‌اند. برخی از نویسندگان معتقدند که نتیجه، ایجاد شکلی از «سوسیالیسم صندوق بازنشستگی» است، اما چون کنترل بر این وجوه ممکن است اهرم فشار را به دست کارگران در نظام سرمایه‌داری بدهد، لذا نظام کماکان وابسته به تداوم رابطه دستمزدی باقی می‌ماند. به همین علت این اصلاحات ماهیتاً

سرمایه دارانه هستند. همانند مالکیت مسکن در مورد کارگران، ممکن است چنین به نظر برسد که وجوه بازنشستگی دارایی کارگران است، اما در واقعیت این وجوه سرمایه در درون نظام سرمایه داری و برای آن نظام به وجود می آورند. در حقیقت زمانی که مستمری ها برای رهن مسکن طبقه کارگر هزینه شود، این دو نوع اصلاحات در هم ادغام می شوند [۱۷۱، ۲۰۹، ۳۲۳].

جنبه مهم تأمین اجتماعی یا وجوه بازنشستگی، درجه کاربرد آن به شکل فردی یا جمعی است. اگر وجوه بازنشستگی کارگران برای احیای شرکت های به خصوصی صرف شود، یا کارگران مختلف، انتخاب های متفاوتی از مقرری بازنشستگی داشته باشند، پایه های عینی تقسیم طبقه کارگر به وجود آمده یا تقویت شده است، در حالی که یک نظام ملی یکپارچه، انگیزه های عینی برای همبستگی طبقه کارگر پدید می آورد. گرچه نظام های پرداخت مستمری بازنشستگی ممکن است به نوعی انتخاب مشترک باشند، در عین حال می توانند حاکی از پیروزی طبقه کارگر [نیز] باشند. به نظر می رسد این موردی است که در آن تحلیل نارسمی ارزش، به سوگیری های سیاست طبقه کارگر می پردازد [۷۱].

۷-۵- بهداشت و مراقبت های پزشکی

برخورد مارکسیستی به مقوله بهداشت به انگلس، که عقیده داشت بهداشت عمومی مانند مسکن، مثالی برای نشان دادن بی علاقه بورژوازی است، باز می گردد. تهی دستان همواره از بیماری رنج می برند، اما این موضوع هنگامی به یک مسئله همگانی تبدیل شد که اپیدمی میان مردمان فقیر شروع شده بود و حتی می توانست به سرمایه داران نیز سرایت کند [۱۱۰، ص ۳۸]. به این دلیل بود که اصلاحات بهداشتی به موازات اصلاحات مسکن مطرح گردید (در سال های اخیر به بیماری ایدز تا آن زمان که تصور می شد گروه های بدنام را مبتلا کرده کم بها داده می شد اما بعدها به عنوان تهدید شایع شناخته شد).

اما انگلس معتقد بود که شرایط سرمایه‌داری است که مشکلات بهداشتی برای کارگران به وجود می‌آورد.

«می‌خواوری در میان کارگران محصول لازم شرایط زندگی‌شان است، در حقیقت لازم همچنان که تیفوس، جنایت، آفات انگلی، مأمور اجرای احکام و سایر بلاهای اجتماعی، در حقیقت چنان لازم که تعداد متوسط کسانی را که تسلیم دائم‌الخمری می‌شوند می‌توان از پیش محاسبه کرد» [۱۱۰، ص ۴۰].

مارکس همچنین دشواری‌های بهداشتی را مستقیماً ناشی از خستگی کار می‌دانست. بر خورد مارکسیست‌های مدرن با مسائل مربوط به بهداشت غالباً بر فشار شغل و شرایط نامطمئن کار تأکید دارد.

پس از روزگار مارکس و انگلس عرضه و توزیع مراقبت‌های بهداشتی به مسئله‌ای اساسی تبدیل شد. تجارت نظام‌های بهداشتی ملی در اروپا و نبود چنین سیستمی در آمریکا کانون توجه ویژه است. سازماندهی مراقبت‌های بهداشتی به موازات موضوع اجاره‌داری مسکن مطرح شد. مراقبت‌های بهداشتی خصوصی که منجر به انحصار پزشکی می‌شد مورد انتقاد قرار گرفت (تربیت محدود پزشکی و هزینه‌های زیاد آن) و میزان پرداخت‌های خصوصی برای مراقبت‌های بهداشتی نشان می‌دادند که مراقبت کافی، مافوق امکانات کارگران است. بدین سان خدمات بهداشتی اجتماعی مورد پشتیبانی قرار گرفت. روش اصلاحی بدیل آن، [یعنی] پرداخت دولت برای مراقبت‌های بهداشتی به وسیله بیمه بهداشت ملی یا نظام‌های رفاه عمومی بهتر از هیچ تلقی می‌شوند، اما از آن رو که تنها اندکی از بودجه دولت که به انحصار پزشکی منتقل می‌شود به کارگران اختصاص می‌یابد مورد انتقاد قرار گرفت. افزوده بر این چنین اصلاحاتی با قرار دادن گروه‌های مختلف کارگری در نظام‌های مختلف در منافع طبقه کارگر شکاف ایجاد می‌کند [۹۲، ۱۰۵، ۱۰۷، ۲۸۱].

تحقیقات درباره تولید و توزیع مراقبت‌های بهداشتی با بررسی انحصار به وسیله شرکت‌های دارویی، سازمان‌های پزشکی، مراکز بیمارستانی و سایر «امپراتوری‌های بهداشتی» خصوصی بزرگ انجام شده است [۱۵]. با وجود این، حمایت از راه‌حل اجتماعی، با درک این واقعیت که تأمین در یک کشور سرمایه‌داری، ناموزون خواهد بود، تعدیل گردید. با آن‌که برخی کارها در سطح حداقل انجام شده است، مراقبت‌های بهداشتی مثلاً در انگلیس برای بورژوازی بهتر از کارگران بوده است [۹۲].

جان اِهرِن رایش بیشتر نوشته‌های مارکسیستی را درباره مراقبت‌های بهداشتی به عنوان دربرگیرنده «نقد اقتصادی» جمع‌بندی کرده است:

«مراقبت‌های پزشکی به منزله کالایی مانند هر کالای دیگر تلقی می‌شود. مسائل مهم راجع به مراقبت‌های پزشکی را می‌توان از قوانین عمومی تولید و توزیع کالاها اخذ کرد... به این ترتیب مسائل اولیه‌ای که نقد اقتصاد سیاسی از راه این نگرش تحلیلی شناسایی می‌کند، توزیعی هستند.» [۱۰۷، ص ۱۶]

با این همه این نقد تنها بخشی از تحلیل مارکسیستی بهداشت است. نقد «فرهنگی» دیگری فرایندهای تولید و مصرف را در مراقبت‌های بهداشتی و تعریف پزشکی و بهداشت بررسی می‌کند. اِهرِن رایش می‌گوید:

«مراقبت‌های پزشکی چنان که می‌دانیم از زمانی که در جامعه سرمایه‌داری گسترش یافته است یک کالای مفید و شخصی مانند مارچوبه، کفش یا ساعت‌های درس شنا نبوده است. این مراقبت‌ها مانند بسیاری از کالاهای پیچیده دیگر عمیقاً با اولویت‌های سرمایه‌داری و روابط اجتماعی سرمایه‌داری رواج یافت. این مراقبت‌ها نه فقط توزیع و نه فقط معامله میان پزشک و بیمار، بل خود فن‌شناسی پزشکی (که برخی فرضیه‌ها راجع به طبیعت و فرایندهای بیماری، علت و درمان بیماری، روابط افراد

با جسم خویش و فرایندهای اجتماعی استوار است) روابط اجتماعی پدید آمده به وسیله جامعه سرمایه‌داری را دربر می‌گیرد» [۱۰۷].

این مسئله البته به نوعی مانند وضعیت مسکن است. آن طور که اِهرِن رایش می‌گوید:

«موارد بسیار دیگری وجود دارد که فن‌شناسی خنثی و برونی در واقع آشکارا به وسیله آنها اشاعه می‌یابد و آن روابط اجتماعی را بازآفرینی می‌کند که آن را توسعه داده‌اند. واحد مسکن تک خانواری دلالت بر شیوه زندگی غیر جمعی دارد (و آن را ایجاد کرده است) اتومبیل‌های شخصی دال بر مفهومی کامل از کاربرد انرژی، زمان و سازمان فضایی جامعه است. تکنیک‌های تولید زنجیره‌ای و ماشینی، جدایی رابطه آشتی‌ناپذیر میان کار فکری و یدی را بر عهده گرفته و آن را تقویت می‌کنند و الی آخر». [۱۰۷]

در واقع برخی مارکسیست‌ها معتقدند که فقط «بسیاری از موارد دیگر» فن‌شناسی ناخنثی وجود ندارند: باور کامل به دانش خودمختار می‌تواند مورد سؤال قرار گیرد [۱۶].

مورد پزشکی قطعاً یکی از مواردی است که تعداد زیادی از عوامل مؤثر اجتماعی در آن ایفای نقش می‌کنند. از سوی دیگر مقاومت نخستین نسبت به مفهوم پزشکی به عنوان چیزی که ذاتاً تحت تأثیر منافع بیرونی قرار می‌گیرد، بعدها، با مقاومتی بیشتر از آنچه درباره مسکن گفته می‌شد روبه‌رو گشت. گذشته از این‌ها شکل‌های بدیل مسکن حتی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به وضوح قابل رویت است، اما ارائه بدیل پزشکی مدرن در نگاه نخست به طرز مایوس‌کننده‌ای نازل‌تر است.

با وجود این نقد شیوه‌های مشخص کار پزشکی، افزایش یافته است. مراقبت‌های بهداشت روان به‌ویژه نهادینه کردن بیماران از طریق نشانه‌های

مختلف بیماری، عرصه کلیدی نقد بوده است. منتقدان از ویژگی‌های اشتباه‌آمیز نهادی کردن بیماری‌ها و تحلیل این مسئله که چگونه نهادها بیماران را کنترل می‌کنند آغاز و تا ابراز این نظر که تعریف بهداشت روانی و بیماری روانی مشکوک به نظر می‌رسد، پیش رفته‌اند. جنبش فمینیستی نیز درمان پزشکی زنان را مورد بررسی قرار داد و از نقد رفتار جنسیت‌گرایانه پزشکان در توزیع دارو تا این درخواست پیش رفت که تعریف واقعی شرایط پزشکی در خدمت کنترل زنان قرار گرفته است، کارکردهای طبیعی تجدید نسل را به عنوان بیماری نشان می‌دهد، رفتارها را محدود می‌کند، زنان را در معرض فرایندهای خطرناک پزشکی قرار می‌دهد و دایره مقاومت آنان را، هم در خانواده و هم در محل کار، تنگ می‌کند [۱۰۶، ۱۰۷، ۱۴۹].

نقد فرهنگی بر آن است که شیوه‌های واقعی پزشکی فردی ناکافی است، زیرا ملاحظات پیرامونی و فعالیت‌های بهداشت عمومی را نادیده می‌گیرد [۱]. این شیوه، بیماران را به علت بیماری مورد ملامت قرار می‌دهد و توجه را از علل اجتماعی آنها منحرف می‌سازد [۱۰۶، ۱۰۷، ۲۸۱]. موفقیت مبارزه برای بهداشت عمومی در چین به تشدید این وضعیت که برخورد جمعی ضروری است کمک کرد [۴۰۰]. اما مباحثات متکی به هیچ نمونه ویژه «سوسیالیستی» نیست. نمونه‌های مربوط به شرایط خطرناک کار، نبود تصویر مسائل بهداشت عمومی و تباهی محیط زیست، همگی بسیار بدیهی‌اند. اما چیزی بیش از فقط افزودن به بهداشت عمومی و کنترل محیط زیست نسبت به سطح موجود پزشکی ضروری است؛ برعکس، اتکا به الگوی موجود درمان فردی، خودبه‌خود راهکارهای اجتماعی ممکن را پنهان می‌دارد.

از این دیدگاه؛ آن طور که نقد اقتصاد سیاسی پیشنهاد می‌کند، داروی بیشتر برای افراد بیشتر و با توزیع عادلانه‌تر، کافی نخواهد بود. حرفه و تکنولوژی پزشکی اعم از این که به سود سرمایه، نظام مردسالار، یا پزشکان، به عنوان یک گروه، باشد می‌تواند زیر کنترل اجتماعی قرار گیرد.

۸-۵- تفریح و «امور فرهنگی»

فعالیت‌های تفریحی از نظر ریشه‌شناسی واژه‌ای، بخشی از بازتولید اجتماعی است. اهمیت اوقات فراغت و تجدید قوا میان بخش‌های مختلف کارگری برای مارکس روشن بود. در نظر وی کاهش ساعات کار روزانه مهم‌ترین هدفی بود که طبقه کارگر می‌توانست به آن وسیله راه دستیابی به سوسیالیسم را کوتاه کند [۲۱۳، ۲۶۰، ۲۶۱]. بعداً باران و سوییزی خاطر نشان کردند که افزایش هزینه‌های اوقات فراغت بخشی از یک فرایند کلی جذب مازاد در مراحل از سرمایه‌داری است [۲۸]. با وجود این، فعالیت‌های ویژه دوران فراغت کمتر مورد بررسی قرار گرفته بود.

آثار اخیر درباره تفریح و سرگرمی به نقد فرهنگی پزشکی نزدیک‌ترند تا به نقد اقتصادی. این آثار متوجه پیام‌های ضمنی ایدئولوژیک که با فعالیت‌های اوقات فراغت همراه‌اند و محدودی که این پیام‌ها در خدمت کنترل اجتماعی، یا وحدت و پراکندگی کارگران شده‌اند هستند. برخی از این نوشته‌ها در بردارنده این بحث‌اند که وسایل ارتباط جمعی منجر به الگوهای فوق‌عادی فردی تفریح و سرگرمی و جانشین شکل‌های اولیه سرگرمی‌های مشترک یا درون طبقه‌ای، با تأثیرات احتمالی بر آگاهی‌های طبقاتی، شده‌اند [۱۱۴، ۲۴۵]. بعضی دیگر به برخی آزادی‌های بالقوه، دست‌کم در برخی از رسانه‌های گروهی، باور دارند. نوشته‌هایی درباره محتوا و شکل هنرها (مثلاً در این باره که آیا شکل‌های عامیانه یا پیشاهنگ می‌توانند آزادی بخش یا کنترل‌کننده باشند) وسیع و گوناگون‌اند. نقطه توافق میان مارکسیست‌ها باور رشدیابنده به اهمیت این گونه مسائل فرهنگی است [۱۵، ۶۹].

برخی آثار به کنش متقابل نیروهای طبقاتی و آگاهی در فعالیت‌های تفریحی خاص پرداخته‌اند. تاریخ‌نویسان نقش ورزش را در شکل‌گیری آگاهی طبقاتی یا ملی [۱۹۷، ۲۰۴] و ایدئولوژی‌هایی را که با آنها پارک‌ها، گالری‌های هنری و تسهیلات دیگری از این قبیل طراحی می‌شوند، مورد

توجه قرار داده‌اند. بعضی از برنامه‌ها با کوشش‌های پنهان و آشکار برای کنترل اجتماعی طبقه کارگر ارائه شده‌اند. سایر موارد که مانند کارکردهای داخلی پارک‌های تفریحی و سازمان هنرهای مردمی گروه‌های زیر ستم متنوع‌اند، امکانات شکل‌گیری فعالیت‌های تفریحی را در جهت مقاومت عمومی نشان داده‌اند [۵۹، ۶۹].

بنا به بررسی ماریو گاویریا، درباره هتل‌های ایام تعطیلات اسپانیایی، تولید و توزیع تفریح و سرگرمی برای جهانگردان اروپای شمالی به محتوای فرهنگی آنها مربوط می‌شود [۱۳۴]. بسیاری از این جهانگردان کارگرانی هستند که در دوران تعطیلاتشان از تورهای رسمی استفاده می‌کنند. گاویریا نشان می‌دهد که هتل‌ها از نظر مکانی و اجرایی به گونه‌ای سازمان یافته‌اند که جهانگردان قسمت عمده وقت و پولشان را در هتل یا در گشت‌هایی که به وسیله این هتل‌ها ترتیب داده می‌شود، صرف می‌کنند. از آنجا که هتل‌ها آگاهانه دور از شهرها بنا شده‌اند، جهانگردان تصویری گزینشی یا کاملاً غیرواقعی از زندگی مردم اسپانیا دریافت می‌کنند که شباهت میان شرایط عادی آنان به عنوان کارگران صنعتی و کارگران اسپانیایی را پنهان می‌دارد. اسپانیا بیش از آن‌که در واقعیت وجود دارد کم توسعه نشان داده می‌شود. گاویریا تصور از واقعیت اسپانیا را اشتباه‌تر از تصور قالبی هالیوود از مکزیکو توصیف می‌کند. بدین‌سان احساس برتری برای اروپای شمالی و اهانت و تحقیر برای اسپانیا پدید می‌آید، بی‌آن‌که این امر همبستگی بین‌المللی را تقویت کند.

این مبالغه‌گویی فرهنگی شکاف شمال-جنوب در اروپا مشابه مبادلات نابرابر میان این دو منطقه است. بسیاری از کارگران که در هتل‌ها در خدمت جهانگردان آلمانی هستند، قسمتی از سال را به آلمان مهاجرت و به عنوان «کارگران میهمان» در سایر فصول در کشاورزی کار می‌کنند. بدین ترتیب کنش متقابل واقعیت و مزایای تصویری شمالی بودن، برای هر دو گروه، هم

پیچیده و هم کنترل‌کننده است.

این بررسی یکی از مجموع آثار درباره «Eespacia deocio» (وقت‌گذرانی یا اوقات فراغت) است. گاویریا در سایر آثار خود ساختمان پارک‌هایی را در اسپانیا مورد مطالعه قرار داده که برای استفاده اسپانیایی‌هاست و بررسی می‌کند که چگونه آنها برای استفاده طبقات گوناگون طراحی شده و برای استفاده فردی یا جمعی گسترش یافته‌اند [۱۳۳، ۱۳۵]. گاویریا و لِفُور همچنین رابطه کلی تفاوت اوقات فراغت - کار را با تغییر نظر کاملی درباره فضاهاى شهری - روستایی مورد بحث قرار می‌دهند [۱۳۳، ۲۲۱، ۲۲۴].

۹-۵- پلیس و دادگاه کیفری

یکی از «خدمات» دیگر اغلب جدا از بقیه در نظر گرفته می‌شود، هرچند مانند بهداشت و آموزش و پرورش و رفاه عمومی در یک بودجه منظور می‌شود. خدمات پلیس و «دستگاه کیفری» به‌طور شسته رفته‌ای به‌عنوان کمک به بازسازی نیروی کار، طبقه‌بندی نشده‌اند. در نخستین دستوربندی‌های مارکس عملکرد پلیس عبارت بود از صیانت از سلطه طبقاتی بورژوازی با اعمال فشار به هر اندازه که لازم باشد. کار پلیس کاری است به‌اعلی‌درجه غیرمولد، هزینه‌ای است برای حفظ نظام، اما نه سودی از آن عاید می‌شود و نه موجب کیفیت بهتر نیروی کار می‌گردد [۱۱۰، ۲۶۱، ۲۶۵]. اگر سایر خدمات دارای جنبه‌ای از کنترل اجتماعی‌اند، دم و دستگاه حوزه‌ها، دادگاه‌ها و زندان‌ها کارشان کنترل اجتماعی ناب است.

این مکانیسم کنترل نیاز به بررسی مارکسیستی نداشته است. استفاده از پلیس برای اعتصاب‌شکنی، کنترل ناآرامی‌ها و سایر اشکال فشار کاملاً مستدل است. به همین نحو نیز تعریف جرم مورد بررسی قرار گرفته است. جرم‌شناسی مارکسیستی آن را، این‌طور تعریف می‌کند: «برچسب زدن» به فعالیت‌ها به‌عنوان جرم و به جرم به‌عنوان عملکرد جدی یا غیر جدی برای حمایت از سرمایه و ملکوک کردن و مجازات تهی‌دستان. برخورد محترمانه

به جرم‌های اساسی شرکت‌ها و جرم‌های کوچک فردی گواهی بر این امر است. برخوردها و مجازات‌های متفاوت پلیس به وسیله‌ی تعاریف ویژه‌ی نژادی و جنسی از جرایم معین به اثبات رسیده است [۷۷، ۱۴۴، ۱۴۵، ۳۱۴].

در سال‌های اخیر روشن شده است که هرچه پلیس و دادگاه و زندان مقید به طبقه ایجاد شود و هرچه بیشتر برای مهار طبقه‌ی کارگر جرم تعریف شود، درجه‌ای از نیازها و انتظارات طبقه‌ی کارگر برای درجه‌ای از امنیت و ثبات محیط زندگی‌اش باقی می‌ماند که ممکن است احتیاج به حمایت داشته باشد [۷۷]. بسیاری از جرم‌شناسان مارکسیست، ترس واقعی از جرم را فراموش می‌کنند در حالی که آن روی کنترل جرم را، که کنترل اجتماعی است، نشان می‌دهند. حتی اگر رسانه‌ها درباره‌ی جرم مبالغه‌گویی کنند، و حتی اگر فشارهای سرمایه‌داری رفتارهای بزهکارانه پدید آورند، هسته‌ی اصلی آزار و اذیت واقعی و ترس به جای خود باقی است. عنوان نکردن آن، مسئله‌ی امنیت را بر دست جناح راست سیاسی خواهد سپرد [۱، ۷۷].

اما کدام تجزیه و تحلیل ضروری است؟ کاستن از مطالعات درباره‌ی کنترل جرایم، مجزا از سایر عرصه‌های خدماتی می‌تواند به این معنا باشد که در حالی که کار پلیس وضعیتی قطبی، به معنای متعادل کردن کنترل بر روی خدمات، دارد، تنش‌های خود را بین صیانت از نظام (سرکوب) و بازتولید خدمات تقسیم می‌کند. در مثل بررسی خاستگاه سیاست‌های معطوف به بزهکاری‌های نوجوانان، کاملاً مشابه مطالعات درباره‌ی رفاه عمومی و آموزش و پرورش است [۲۹۹].

مقایسه‌ی اقدامات پلیس با سایر خدمات، مستلزم توجه مستقیم به فرایند کار در نیروهای پلیس، زندان‌ها و سایر «نهادهای حفاظتی» و رابطه‌ی آن با ایدئولوژی پلیس است [۷۷، ۱۶۹]. کار عملی پلیس بیشتر عبارت از دخالت در نزاع‌های داخلی است تا حل و فصل جرایم. بررسی‌های مربوط به وجود تنش میان اهداف متضاد و تقاضاها برای پلیس، از شکل‌گیری نگرشی

انزو اطلبانه و بیگانگی از عموم حکایت دارد. رابطه پلیس با جوامعی که خود از میان همین جوامع سربازگیری شده‌اند و در همین جوامع خدمت می‌کنند نیاز به بررسی دقیق دارد. رابطه پلیس با فقیرنشین‌های سیاه‌پوستان در سال‌های ۱۹۶۰ به خوبی به‌طور مستند گزارش شده بود و منجر به خواست کنترل اجتماعی پلیس شد. در آمریکا کار پلیس، هم در رسانه‌ها و هم در بینش‌های طبقه کارگر سفیدپوست، الگوی اصلی فعالیت «طبقه کارگر» شده است [۱۶]. این‌که این موضوع برای کنترل اجتماعی و تقسیم اجتماعی به چه معناست، نیاز به بررسی ویژه دارد.

۱۰-۵- عناصر مشترک در تحلیل خدمات مولد

در کنار هم قرار دادن تحلیل‌های بالا، عناصر مشترکی را ارائه می‌دهد. برخی از این عناصر از سنت مشترک مارکسیستی اخذ شده و بعضی دیگر به گونه‌ای مستقل تکامل یافته‌اند، زیرا مسائلی همانندند. همانندی‌ها نشان می‌دهند که خدمات اجتماعی به‌عنوان یک گروه نیازمند بررسی در درون الگویی است که بازتولید و انباشت را به هم مرتبط می‌سازد و با دقت نکات «فرهنگی» و «اقتصادی» را مورد نقد قرار می‌دهد.

از آنجا که «خدمات انسانی» دربرگیرنده تماس مستقیم میان تأمین‌کننده و مصرف‌کننده است، فرایند مصرف در رابطه کارپذیر و استفاده‌کننده پیچیده‌تر از مورد سایر کالاهاست. بیگانگی معلم از دانشجو، پزشک از بیمار یا افسر پلیس از شهروندان متفاوت از ناشناختگی ساده و نبود کنترل بر محصول کار است که به‌مثابه ویژگی بیشتری مقدار تولید سرمایه‌داری در نظر گرفته می‌شود. احتمال‌هایی در مورد همدلی میان تولیدکننده و مصرف‌کننده وجود دارد، همان‌طور که احتمال‌های بیگانگی و ستیز نیز وجود دارند. به استثنای وظایف پشت صحنه مانند تعمیرگاه‌ها و کارگاه‌های ساختمانی، تولیدکننده هم متحد و هم مخالف مصرف‌کننده خدمات است. این ناهمخوانی شخصی به لحاظ طبیعت متناقض خود خدمات است که از یک

سو به حال کارگران مفید است و از سوی دیگر برای انباشت سودمند است و به عنوان خدمات و نیز به شکل انتخاب مشترک تشدید می‌شود [۴۱۰].

از نظر اقتصادی، تحلیل مشترک خدمات گوناگون، در استدلال کاستلس که به موجب آن عناصر مختلف بازتولید اجتماعی و حمایت از آن به وسیله دولت، یک «مسئله مشترک» شهری را تشکیل می‌دهد، نهفته است [۵۳]. در حالی که موضع کاستلس با اصطلاحات کلی بیان شده بود، تحلیل‌های مارکسیستی درباره «بحران مالی» اواسط سال‌های ۱۹۷۰ شامل کاربردهای مشخص‌تری بود که بررسی خدمات مشخص گوناگون را مطرح کرد. تحلیل اصلی بحران مالی که به وسیله جیمز اوکاتر انجام شد با بیان کارکردهای کلی دولت محلی، تحت عنوان «قانونیت دادن و انباشت» آغاز می‌شد که نحوه برخورد مشخص آرام‌سازی و هدایت کارکردهای رفاه عمومی، یا کارکردهای تربیتی و ایدئولوژیکی آموزش و پرورش را بازتاب می‌داد [۳۸۵].

«کارکرد انباشت» اُکاتر وسیع‌تر از فرمول‌بندی کاستلس درباره خدمات به مثابه تدارک برای «مصرف جمعی» است، چون هم شامل خدمات، برای بازتولید نیروی کار و هم شامل خدمات مستقیم برای مؤسسه سرمایه‌داری می‌شود. اصطلاح «قانونیت دادن» او ممکن است خیلی محدود باشد مگر این‌که سرکوب و دستکاری ایدئولوژیک را از طریق منافع خدمات دربرگیرد. اما دستوربندی اُکاتر نقش‌های تقسیم شده کارگران سردرگم خدماتی را، خواه ارائه‌کنندگان از حیث سیاسی آگاه خدمات خواه پلیس منزوی، به اختصار بیان می‌کند [۲۸۵].

اما عامه مردم را فقط با اصطلاح «کارکردها» دیدن شاید بیش از حد محدودنگرانه باشد. او خاطر نشان می‌سازد که کل سیستم به گونه‌ای آرام مجهز به جریان کنترل سرمایه‌داری می‌شود [۲۲۴]. شاید در برخی موارد چنین باشد، اما در مواردی دیگر دو کارکرد در سمت و سوهای متفاوتی

حرکت می‌کنند. همدلی‌های خدمت‌دهنده - مشتری می‌تواند موجب اتحاد آنان شود، اما گاه تحرک مشتریان یا کارکنان خدماتی می‌تواند [در این همدلی] دخالت داشته باشد. در این موارد تقاضای بیشتر خدمات امکان‌پذیر می‌گردد. اگر انجام اصلاحات در خدمات، مورد تقاضا باشد، این استدلال در کنار آنچه «نقد فرهنگی» به آن عقیده دارد، یعنی تقاضای خدمات بهتر و بیشتر، توانمندتر هم می‌شود.

این [نظر] چنین پیش می‌نهد که مقوله‌های [مربوط به] مصرف‌کننده نباید آن‌چنان که انگلس انجام می‌داد شتابزده خط به خورد، حتی اگر این امر مستلزم مشکلاتی باشد اما قبل از آن که نتیجه نهایی درباره امکانات به دست آید، کل مسئله خدمات شهری باید از پشت عدسی بزرگتری که بازتولید را بسیار ریشه‌دارتر در شیوه تولید می‌بیند و ماهیت دولت را آشکار می‌کند، نگریسته شوند.

مسئله شهری، جامعه محلی و دولت

فصل پیشین، جدایی تحلیلی میان بازتولید اجتماعی و تولید کالا را مفروض دانست. در عین حال در درون قلمرو بازتولید تقسیم‌بندی سطوح را مورد تأیید قرار داد: خانواده، جامعه و دولت. اما نه رابطه میان تولید و بازتولید و نه پیچیدگی روابط درون این حوزه‌ها نمی‌تواند فرضی و تخیلی باشد. تحلیل‌های دال بر این تفکیک‌ها ذاتاً محدودند.

تحلیل جداگانه خدمات بازتولید با تحلیل ساختارگرا، که سرمایه‌داری را یک کل یکپارچه می‌دید و یک ساختار شکل گرفته با زیر ساختارهای معین به وسیلهٔ تمامیت تعیین می‌شد، اعتبار یافت [۹، ۱۰]. این نگرش می‌خواست بر مرزهای مارکسیسم، که تولید را به مفهوم محدود آن می‌نگریست، غلبه کند. اما در درون کل ساختار، این امکان وجود داشت که عرصه مطالعه به شیوه‌ای دلخواه تقسیم‌بندی مجدد شود. بدین سان کاستلس تلویحاً اظهار داشت که بازتولید اجتماعی (مسئله شهری) می‌تواند جدا از تولید سرمایه‌داری (مسئله منطقه‌ای) بررسی شود [۵۳]. پولانزاس توانست خانواده، جامعه و حکومت را با تعریف همه آنها به عنوان واحد بازتولید ایدئولوژیک و کنترل، که آن را «دولت» می‌نامید، متحد سازد [۳۰۶].

این بینش ساختارنگرانه به علت نادیده گرفتن تضادها در درون ساختار و در نتیجه نداشتن تئوری دگرگونی [با ۱۹۴ و ۱۹۵ مقایسه کنید] و تسامح درباره مبارزه و عمل یا نمایندگی انسانی مورد انتقاد بوده است [۱۵۳، ۲۲۴، ۳۰۹، ۳۳۷، ۳۸۲]. اما این مسئله فقط موضوع به هم افزودن جدال و تضاد نیست، بل یگانگی‌ها و تقسیم‌بندی‌های تولید - بازتولید و خانواده - جامعه - دولت نیاز به آن دارند که به شیوه‌ای متفاوت نگریسته شوند.

مسائل تحلیلی جدید و مهم درباره مواد مورد بحث مارکسیستی شامل مواردی است چون خانواده (شامل مسائل مربوط به جنسیت و سلطه مردسالارانه)، گروه‌های وسیع‌تر از گروه‌بندی فامیلی مردم (قومیت، نژاد، ملیت)، جامعه (به عنوان مجموعه‌ای از روابط نابازاری، نادولتی میان انسان‌ها که می‌تواند خانواده و قوم را دربرگیرد) و خود دولت همراه با مسئله رابطه تولید - بازتولید.

این مسائل به وسیله جنبش‌های اجتماعی، در قلمرو بازتولید در دستور کار قرار گرفتند: جامعه محلی یا مبارزات «شهری» و جنبش‌های رهایی بخش بر اساس جنسیت و سمت‌گیری جنسی و جنسیت‌گرایی، سن، نژاد، قومیت، مذهب و ملیت [۴۲، ۴۴، ۵۴، ۵۷، ۸۵، ۲۷۵، ۲۹۷، ۳۱۰]. این جنبش‌های جدید مسائل راهبردی را جلوی پای جریان‌های مارکسیستی قرار دادند و فرصت‌ها و چالش‌هایی برای سازمان‌ها، اتحادیه‌ها و احزاب سوسیالیستی، که بر کانون‌های قدیمی محل کار توجه داشتند، عرضه کردند. نوشته‌های تازه‌ای نیز درباره مناسبات جنسیت، نژادپرستی، ملیت، جامعه و آگاهی، مسائل بنیادی مرکزیت تولید و طبقه کارگر در تفکر مارکسیستی و سیاست‌های سوسیالیستی پدید آمدند.

این مسائل دارای بعد فضایی نیز بودند. بررسی‌های تجربی از روابط میان محل کار و خانواده یا جامعه پرده برداشتند. ادبیات جدیدی تحت عنوان «کار و مطالعات اجتماعی» بدو در جایی که این ارتباط آشکارتر بود پدید آمد:

جایی که جوامع کارگری یقه آبی با از بین رفتن مشاغل مردانه تهدید به صنعت زدایی می شدند [۸۳، ۲۱۲] یا جایی که مشاغل جدید زنانه گسترش می یافت [۳۲، ۱۲۱]. اما مسائل آن، فراتر از این موارد مشخص به حیطه‌هایی مانند رابطه کلی شهرگرایی با ستیزه‌جویی دامن گسترده [۱۹۷]. جنبه مکانی برای جنبش‌های جدید بخشی از مباحثه تجریدی درباره خود فضای مادی شد [۵۳، ۵۵، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۸۵، ۲۲۱، ۲۲۵، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۶].

تفکیک گروه‌بندی ایستای حوزه‌ها مسائل را حل نکرد. نتیجه اولیه گاه سرخوردگی و جستجوی تعصب‌آمیز اولویت این یا آن شکاف اجتماعی یا تضاد بود. اما رابطه پیچیده میان این مسائل نمی‌تواند مورد تسامح قرار گیرد.

۱-۶- الگوواره‌های حقوق مالکیت و مسائل جدید

یک روش ممکن برای نگرش به همسویی بین مسائل مختلف برخورد با مسئله‌ای است که چگونگی برخورد با آن تکامل بیشتری یافته است: تحلیل مالکیت اموال و رانت که قبلاً مورد بحث قرار گرفت. همان‌طور که در بخش ۴ گفته شد، مالکیت زمین و رانت برای کارکرد نظام سرمایه‌داری کارکرد ضروری است، اما در عین حال مشکلاتی برای انباشت سرمایه پدید می‌آورد. به طوری که پلاتکین می‌گوید: «سرمایه‌داری، متکی بر نیروی دوقلوی طرد و بسط است» [۳۰۰، ص ۹]. نظام سرمایه‌داری مالکیت زمین یک نهاد پیشا سرمایه‌داری دوباره به کار آمده را برای محروم کردن کارگران از دست‌یابی کافی به منابع، فرار از شرایط پرولتاری ایشان و نیز تنظیم استفاده از منابع به وسیله سرمایه‌داران و احتمالاً تقسیم کارگران به بخش‌های صاحبخانه و ناصاحبخانه مورد استفاده قرار می‌دهد. اما همین حقوق مالکیت و تقسیم‌شدگی‌ها، خودشان برای انباشت سرمایه‌داری تبدیل به مسئله می‌شوند، از انعطاف‌پذیری سرمایه می‌کاهند، مانع برخی سرمایه‌گذاری‌های سودآور می‌شوند، سرمایه‌داری را منشعب و رانت را به عده‌ای از آنها تحمیل می‌کنند.

این وضعیت می‌تواند سیاستی باشد برای «مسائل جدیدی» که در برابر تحلیل مارکسیستی قرار دارند. خانواده و تقسیم جنسیت، جامعه، قومیت، نژاد و ملیت و دولت نیز پدیده‌هایی با منشأ سرمایه‌داری دوباره به کار آمده هستند که در شرایط سرمایه‌داری نقش‌های جدیدی ایفا می‌کنند. همه آنها برای بقا و کارکرد سرمایه‌داری، به‌مثابه یک نظام، ضروری‌اند با وجود این‌که برای کارکرد سرمایه‌داری و شاید حتی برای بقای آن به طرق مختلف با یکدیگر در تضادند.

۱-۱-۶- دولت

بحث مشابه در مورد دولت، روشن‌ترین بحثی است که مانند مالکیت خصوصی برخلاف دودمان‌های اولیه یا واحدهای مبتنی بر قومیت، در عمقی‌ترین تعریف خود، جنبه سرزمینی دارد. در جوامع طبقاتی پیشا سرمایه‌داری، دولت یک انحصارگر اعمال قدرت و بالاترین دریافت‌کننده خراج شبه رانت و حامی اغلب اشکال محلی مالکیت و نیز مدافع سرحدات بوده اما خاستگاه‌های سرمایه‌داری تغییر شکل دولت را به شکل ویژه ملت - دولت در آورد. ملت - دولت عبارت است از یک حکومت خودگردان نسبی، دستگاه مالیات بگیر، مدافع نظامی سرحدات، بسیج‌گر پیوندهای قومی - ملی شبه خویشاوندی، مدافع و پشتیبان نهادی اصلی نظم نوین سرمایه‌داری و داور هم‌ستیزی‌های طبقاتی و جز آن در درون این نظم [۵۰، ۶۴، ۱۳۸، ۱۵۳، ۲۰۵، ۲۲۶، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۵، ۳۰۶، ۳۴۶].

توسعه سرمایه‌داری و ملت - دولت مقارن یکدیگر نبودند، آنها یکدیگر را تقویت می‌کردند. هر چند گاه هر یک راه بر توسعه دیگری می‌بست. با از دست دادن یک منبع قدرت به‌عنوان گیرنده مستقیم رانت‌ها، دولت قدرت‌های جدیدی به دست آورد. دولت به گیرنده مالیات‌ها و تنظیم‌کننده انباشت تبدیل شد. سرمایه‌داران، دولت را به منزله سد راه انباشت تلقی

می کردند، اما دولت در عین حال طرفدار انباشت بود [۲۸۵]. نقش ویژه آن به عنوان دولت سرمایه داری به عنوان کمیته هماهنگ سازی بورژوازی، میانجی میان آنان و پرولتاریا یا اعیان وابسته به زمین و به منزله حامی ساختار انباشت و قانونیت، همگی بخش های مهم موجودیت آن بودند. اما دولت انسجام خود را به عنوان یک دستگاه، مدافع سرزمین، سازمان دهنده ملیت و مدافع موجودیت خودش داشت [۱۳۸].

دولت اگر برای سرمایه «مفید» نبود نمی توانست به بقای خود در اشکال کنونی اش، ادامه دهد. اما این دولت در نبود سرمایه یا با رویارویی با خصومت سرمایه، بلافاصله از میان نمی رود. دستگاه دولت سرمایه داری کم و بیش با تمایلات آگاهانه طبقه سرمایه دار حاکم پیوند دارد [۲۷۳، ۲۷۴]. اما دست کم به طور نسبی همواره خودمختار است. این خودمختاری برای سرمایه تا حدود معینی مفید است، زیرا به دولت اجازه می دهد که عملکرد خود را با ملایمت بیشتر در جهت منافع درازمدت سرمایه به پیش ببرد [۳۰۶]. اما دولت سرمایه داری کاملاً مستقل نخواهد شد زیرا تأمین مالی اش وابسته به فرایند انباشت است [۳۸، ۲۸۶]. بدین گونه دولت در مجموع نقش تاریخی و متناقض دارد. هم مورد نیاز سرمایه است و هم آماج دشنام گویی آن. تجربه قرن بیستم نشان داده است که برای بنای نظم سوسیالیستی نیز مشکل مشابهی وجود دارد. دولت در جامعه ای که پرولتاریا حاکم است نقش متضادی دارد که عبارت است از نیاز به دستگاه دولتی برای دفاع از خود پرولتاریا و هم آهنگی تولید، اما به علت بوروکراسی دولتی، این خطر پدید می آید که خود، مانند یک طبقه جدید شروع به عمل کند [۱۱، ۱۳۸، ۳۷۵]. این امر مسئله دولت را برای تئوری مارکسیستی در دوران کنونی به ویژه مهم می سازد.

۲-۱-۶- خانواده و جنسیت

در مورد سایر عوامل بازتولید اجتماعی نیز می توان نگرش مشابهی

داشت. مجموعه‌ای از عوامل، نظام روابط بین دو جنس و رابطه آنها را با خانواده به عنوان نظام بازتولید اجتماعی در بر می‌گیرد. روابط دو جنس البته تنها منحصر به خانواده نیست. قشر بندی مشاغل از نظر جنسی، هم برای تنظیم عرضه کار سرمایه‌داری و هم برای کنترل اجتماعی مهم است و در زمان‌هایی نیز به مثابه مانعی است در مقابل استفاده مؤثر از کار و در نتیجه انباشت. اما این نوع قشر بندی معمولاً با تقسیم کار در درون خانواده ارتباط دارد که ممکن است اشکال گوناگون به خود بگیرد: خانواده تک هسته‌ای یا گسترده، دارای پیوند خونی یا شکل گرفته از راه‌های دیگر. خانواده مقدم بر سرمایه‌داری بوده است، اما با پیدایش سرمایه‌داری و دگرگونی‌ها میان ساختارهای اجتماعی انباشت در دوران‌های مختلف سرمایه‌داری تغییر شکل عظیمی داده است.

فمینیست‌ها می‌گویند پدرسالاری یا برخی از اشکال سلطه جنسی، تغییرات در شیوه‌های تولید از جامعه کهن به کنونی، از جمله تلاش‌های اخیر برای ایجاد جوامع سوسیالیستی را زنده نگه داشته است [۱۰۸، ۳۰۴، ۳۲۸، ۳۳۹، ۳۵۷]. بنابراین برخی از فمینیست‌ها، تقسیم‌بندی جنسیتی و تجدید نسل را به عنوان مسائل کاملاً مجزا از طبقات در نظر می‌گیرند، در حالی که دیگران سعی دارند الگویی مشابه الگوی ماتریالیست تاریخی مبنی بر تقسیم کار در امر پرورش و بازتولید کودک از نسلی به نسل دیگر عرضه کنند [۶۳، ۳۲۴]. اما این بحث که اکثر جوامع، دست‌کم در دوران‌های تقسیم طبقات، مردسالار بوده است، پرسش‌هایی را در این زمینه مطرح می‌کند که آیا در دوران سلطه جنسیت مراحلی وجود داشته است و با تغییرات شیوه‌های تولید همزمان یا ناهمزمان بوده است.

چنین بحث می‌شود که هم راستا با دگر دیسی‌های مالکیت، سلطه مردسالاری به وسیله سرمایه‌داری نیز تغییر شکل یافته است، و نه آن‌که از همان نسج باشد. سرمایه‌داری هم محدودکننده و هم حامی سلطه جنسی بوده

است. در حالی که نهادهای سرمایه‌داری از مردسالاری پشتیبانی می‌کنند (گرچه برخی از جنبه‌های آشکار آن را به چالش می‌خوانند) تنها پشتیبانان آن نیستند.

۳-۱-۶- نژاد، قومیت و ملیت

در مورد «نژاد» قومیت و ملیت می‌توان تحلیل مشابهی ارائه داد. هر یک از این مفاهیم در گروهی وسیع‌تر از خانواده جای می‌گیرند، اما به گونه‌ای مبتنی بر شبه پیوندهای خانوادگی، مانند سنت‌ها یا «خون» هستند. گروه‌بندی انسان‌ها به واحدهای ادراکی («ما» در مقابل «آنها») قبل از سرمایه‌داری نیز وجود داشته است، اما سرمایه‌داری و دگرگونی‌های همراه آن در مسائل مانند مهاجرت، الگوهای کار، مرزهای دولتی، بر تغییرات در تعاریف گروه‌های ویژه «قومی» و «ملیتی» و حتی در تعاریف عضویت در «قوم» و «ملت» تأثیر گذاشته است. نگرش دیگر در این راستا برای تکامل حقوق مالکیت، تغییر شکل‌های اولیه تمایز گروهی، دربرگیری برون‌افکنی و بیگانه‌هراسی و تغییر شکل ویژه آن به نژادپرستی، قوم‌مداری و ناسیونالیسم را در رابطه با پیدایش سرمایه‌داری می‌بینند.

بحث‌های نظری جاری به ویژه بر این موضوع متمرکزند که آیا مقوله نژاد، جدا و مستقل، به موازات مسئله طبقه و جنس تحلیل می‌شود و در واقع آیا اساس بیولوژیکی برای رده‌آرایی چند «نژاد» وجود دارد [۱۵۴]. در اینجا باز طبقه‌بندی‌ها از نظر اجتماعی ساخته می‌شوند. به نظر می‌رسد تعریف بیولوژیکی دروغین نژاد، به صورت طبقه‌بندی بشریت به چند مقوله نژادی در شکل کنونی آن، فقط با پیدایش سرمایه‌داری و توسعه‌طلبی اروپایی‌ها پدید آمد. محققاً در درون نظام سرمایه‌داری دلیلی وجود دارد برای تلقی از نژادپرستی به عنوان پدیده‌ای که چنان نیرومند شده است (مانند نظام مردسالاری) که اگر به‌طور جداگانه با آن مقابله نشود بیش از سرمایه‌داری

دوام خواهد یافت و نیز به‌عنوان پدیده‌ای که محتوای آن در پاسخ به دگرگونی‌های سرمایه‌داری تغییر یافته است [۱۳۹]. تحلیل مشابهی را می‌توان دربارهٔ صعود و افول سایر مقوله‌های قومی [۳۶۴] و شناخت هویت ملی و ایدئولوژی ارائه داد. و تجربهٔ اخیر نشان می‌دهد که اینها نیز مسائل جدی برای تلاش‌های مربوط به ایجاد جنبش‌ها و نظام‌های سوسیالیستی هستند.

در موارد جنسی و نژادی - قومی، مشابهت با محرومیت از مالکیت تنها دربرگیرنده مقوله‌های مربوط به خاستگاه‌های تاریخی و دگرگونی‌ها نیست. این موارد در عین حال شامل تنش‌های میان کارکردگرایی و ناکارکردگرایی عناصر مزبور برای سرمایه‌داری می‌شوند. سلطه نژادی - قومی، هر دو و تبعیت زنان (و سایر نمودهای سلطه جنسی مانند سرکوب همجنس‌بازی یا واپس‌رانی کلی سکس‌گرایی) ممکن است برای سرمایه‌داری به‌عنوان ابزار کنترل، تجزیهٔ مخالفت‌ها هدایت کار و تأمین کار «رایگان» (به وسیلهٔ زنان خانه‌دار، بردگان) مفید باشد. اما این سلطه‌گری‌ها وقتی شرکت زنان یا اقلیت‌ها در بخش‌های معین نیروی کار، موجب کندی روند پرولتاریایی شدن یا بازآموزی پرولتاریا می‌شود، می‌تواند به موقع خود تبدیل به مانعی بر سر راه توسعهٔ سرمایه شود. سرکوب می‌تواند در برابر کل نظم اجتماعی ایجاد مقاومت کند و تلاش‌های سرمایه برای معتدل‌سازی موانع نژادی - قومی یا جنسی، از راه نیاز به آرام کردن ناراضیان یا به غلبه بر موانع استخدام جدید کارگر و انباشت می‌تواند آرایه‌های سازمانی پرهزینه‌ای را پدید آورد. همان درهم ریختگی نیروها که در مورد کنترل کاربری زمین به وجود می‌آید، در مورد مقوله‌های نژادی و قومی و ملی به‌عنوان کنش‌آمرانه، ناجداسازی، سیاست مهاجرت داخلی و جز آن پدید می‌آید. در واقع بسیاری از اختلاف‌های مربوط به کنترل کاربری زمین، خودشان به‌ویژه به این تضادهای دیگر ارتباط دارند.

۴-۱-۶- مسئله جامعه محلی

آخرین همانندی، به مفهوم «اجتماع محلی» یعنی این مسئله کلی که آیا پیوندهای مؤثر اجتماعی میان انسان‌ها، صرف‌نظر از روابط بازاری یا دولتی می‌تواند، وجود داشته باشد مربوط می‌شود. این مسئله در سطح محلی بسیار مهم است، اما در سطوح وسیع‌تر جامعه نیز کاربرد دارد.

در علوم اجتماعی گرایشی وجود دارد که فروپاشی تمام شکل‌های پیوند را، قطع نظر از مشارکت در روابط کالایی، به‌عنوان نتیجه ناگزیر و یک سویه گسترش سرمایه‌داری ببینند. سنت جامعه‌شناسانه بر پیوندهای جامعه محلی متمرکز است که به صورت دربردارندگان نقش‌های نابزاری، پیوندهای عاطفی و همانند آن ظاهر می‌شود [۳۵۲]. همان‌طور که گات دینر [۱۵۳] خاطر نشان می‌سازد، مارکس سرمایه‌داری را نظامی نیازمند به تضعیف این پیوندها، که به‌مثابه پناهگاهی در برابر الزام به فروش نیروی کار و محدود ساختن آزادی عمل سرمایه‌کار می‌کردند، در نظر می‌گرفت. اما برخی پیوندهای جامعه محلی و نیز بعضی شبکه‌های گسترده از روابط نوعاً اجتماعی هنوز وجود دارند.

این پیوندهای همکاری شامل پشتیبانی مادی غیر کالایی از طریق شبکه‌های غیر رسمی و نیز سازمان‌های رسمی مشارکت می‌شوند. اینها از راه حمایت از زندگی روزمره می‌توانند نقش مهمی در بازتولید اجتماعی ایفا کنند. این نقش می‌تواند شامل تشویق شبکه‌های مقاومت در برابر سرمایه، در عین حال کارآیی (مثلاً هزینه پایین) بازتولید نیروی کار و متوجه ساختن نارضایتی به تلاش برای ساختن جامعه محلی باشد. بدین‌سان بار دیگر این بحث می‌تواند مطرح شود که سرمایه رابطه متضادی با مجموعه‌ای از نهادهای بازتولید اجتماعی دارد و گاه جامعه محلی را به‌عنوان مانع و گاه به‌عنوان نیاز می‌بیند. دولت که گاه جامعه محلی را سرکوب می‌کند، ممکن

است زمانی آن را حداقل در راهروهای محدود و خاص تشویق کند و در حالی که گرایش به نیروهای بازار (کالایی ساختن) و دیوان‌سالاری دولت برای تضعیف جامعه محلی وجود دارد، گاه مقاومت کار در برابر سرمایه، نهادهای جامعه محلی را بازسازی می‌کند [۷، ۴۲، ۴۴، ۸۵]. نیازهای تولیدی جامعه و احتمالاً نیاز اساسی انسانی به هم پیوندی در این سمت و سواعمال فشار می‌کند.

مارکسیست‌ها نگرش متضادی نسبت به جنبش‌های حفظ یا احیای اجتماع محلی داشته‌اند. گاه آنها را به‌عنوان مقاومت در برابر سرمایه یا دولت دیده‌اند و زمانی به آنها به‌خاطر داشتن نگرش عقب‌مانده، انشعاب‌گر طبقه کارگر (به وسیله تشویق محلی‌گری و شکاف‌های قومی یا از طریق متحد کردن بخش‌های محلی طبقه کارگر با سرمایه‌داران محلی) حمله کرده‌اند. این نگرش متضاد بازتاب نقش‌های متضادی است که جامعه محلی و شبکه‌های اجتماعی ممکن است ایفا کنند [۷۴، ۲۰۸، ۳۱۸].

۲-۶- دولت محلی

مسائل مربوط به بازتولید و رابطه آنها با تولید در بررسی دولت محلی و منطقه‌ای و جنبش‌های اجتماعی مبتنی بر جامعه محلی با هم جمع می‌شوند. از سال‌های ۱۹۶۰ مسئله دولت محلی بالقوه مترقی و جنبش‌های اجتماعی محلی برای تجزیه تحلیل و کارکرد شهری به یک مسئله محوری تبدیل شده است. طبیعت حقوقی حکومت‌های محلی و کنترل بر آنها از سوی دولت ملی، از کشوری به کشور دیگری متفاوت است. تأثیر عامل جنبش کارگری و سایر جنبش‌ها بر دولت محلی، در کشورهای سرمایه‌داری با هم تفاوت دارد. این تفاوت‌ها تحلیل مارکسیستی از دولت محلی را تحت تأثیر قرار داده است.

۱-۲-۶- محدودیت‌های دولت محلی

مارکس به دولت محلی توجه زیاد مبذول نداشت. او می‌پنداشت

نیروهای محلی مانند پادشاهی‌های کوچک که در آلمان و ایتالیا جذب شدند به وسیله ناسیونالیسم سرمایه‌داری و انترناسیونالیسم پرولتاریایی از بین خواهند رفت. حتی مارکس کمون پاریس را که اکنون به‌عنوان آمیزه پیچیده‌ای از خواست‌های خودمختاری و طبقاتی شناخته شده است، در درجه اول در مناسبات طبقاتی می‌دید و می‌گفت محلی‌گری باید با طبقه کارگر یا وحدت کارگر و دهقان مخالف باشد و مخالف هم بود [۲۶۲].

در اواخر قرن نوزدهم دولت محلی از سیاست‌های طبقه کارگر، اغلب به‌عنوان زمینه مبارزه، سود می‌جست. حزب‌های مارکسیستی مواضع خود را درباره مبارزه برای [کنترل] واحدهای اداری و عوامل مؤثر محلی مشخص کردند. در آمریکا سنت انتخابات محلی و عمل‌گرایی اداری به‌عنوان «سوسیالیسم فاضلاب» نامیده می‌شد. آنها در اروپا نیز هم‌تایان خود را در میان احزاب کار و سوسیالیست داشتند. این‌گرایش با موفقیت‌های کوتاه مدت دولت‌های سوسیال دموکرات در وین و سایر شهرها، در سال‌های ۱۹۱۰ و ۱۹۲۰، به اوج رسید. با این همه مباحثات مربوط به مشارکت محلی هرگز کاملاً مورد بررسی قرار نگرفت. کافی بود که کارگران در هر کجا که بودند سازماندهی شوند و تا آنجا که امکان داشت موفقیت یابند. بعضی از مارکسیست‌ها بر مبنای چیزی مشابه رد اصلاحات مسکن از سوی انگلس، این‌گونه مشارکت را ناانقلابی می‌دانستند. اما نه طرفداران و نه مخالفان، میان سیاست‌های محلی و ملی از حیث نظری واقعاً تفاوت قائل نبودند [۸۷، ۱۰۴، ۲۳۹، ۲۴۶، ۳۶۱]. در سال‌های ۱۹۳۰ به این دلیل توجه به سطح ملی بازگشت که در مان‌های محلی علیه رکود اقتصادی و فاشیسم کم‌اهمیت بودند و نه به دلیل انتقادهای نظری تازه‌تر به محلی‌گرایی.

زمانی که در سال‌های ۱۹۶۰ توجه به دولت محلی بازگشت، تحلیل مارکسیستی خود را متوجه انتقاد از تئوری لیبرالی کرد. روند کلی تئوری «کثرت‌گرایی» دولت محلی را نمونه بارز دموکراسی می‌دید [۷۸]. دانشمندان

و فعالان مارکسیست وقتی با فشار دولت محلی مواجه شدند، خوش بینی این نظریه را رد کردند و گفتند دولت محلی زیر سلطه قدرت نخبگان ارتجاعی است [۹۱، ۳۸۴]. بسیاری از رادیکال‌ها سیاست‌های ملی را بالقوه مترقی‌تر از سیاست‌های محلی می‌دیدند چنان‌که گویی دولت آمریکا با ادارات جدایی طلب محلی روبه‌رو بود. حتی پس از آن‌که فعالان چپ جدید، شروع به تکامل برنامه‌ها برای سازمان‌های محلی «کثرت‌گرا» [۷] یا شوراهای شهر مستقل به منظور طرح خواست‌های «دست یافتنی» کردند [۸۵]، نظریه پردازان رادیکال به انتقاد از تئوری کثرت‌گرایی ادامه دادند.

سرانجام مفهوم نسبتاً وسیع نخبگان در یک نظریه مارکسیستی درباره حاکمیت طبقه سرمایه‌دار ادغام شد. مفهوم یک دولت مشخص سرمایه‌داری در بررسی‌ها در سطح ملی دو گونه تحول یافت. یک نظر مبتنی بر آن بود که دولت ابزاری است برای کنترل مستقیم به وسیله کارگزاران سرمایه [۲۷۳]، نظر دیگر معتقد بود که نیروهای ساختاری نامستقیم را برای پاسخ به نیازهای سرمایه‌داری تشخیص می‌داد [۳۰۶]. در سطح محلی، مفهوم دولت محلی به عنوان کارگزاران آگاه سرمایه، غالباً به طور مستقیم قابل کاربرد در مورد شهرهایی بود که یک صنعت یا یک شرکت بر آن سلطه داشت [۱۱۴]، [۱۵۸]. مفهوم بدیل دولت محلی به عنوان دولت رسماً مستقل و شاید دارای خودمختاری نسبی، اما در اساس مجبور به ایفای نقش برای سرمایه به طور ضمنی، در بررسی‌های خدمات محلی ویژه که در بالا مورد بحث قرار گرفت [مثلاً ۴۳، ۲۹۶] جای دارد. برخوردی ویژه به دولت محلی به عنوان مقوله‌ای درگیر در بازسازی سرمایه به نفع انباشت، بر آن مبنا قرار دارد [۶۷، ۲۲۹].

این مواضع، نظریه‌هایی «جامعه محور» هستند. آنها دولت را در درجه اول به عنوان اجراکننده نیازهای سرمایه می‌بینند، درست مانند برخی تئوری‌های نامارکسیستی که دولت را ارگانی می‌بینند که با بی تفاوتی از دستورات دموکراتیک تبعیت می‌کند. نظریه «جامعه محور» به علت غفلت از

نقش مأموران دولت به عنوان کارگزاران و خود دولت به عنوان نهاد یا دستگاه، مورد انتقاد قرار گرفته است [۶۴]. برخی از نگرش‌های جایگزین یا نگرش «دولت محور» معتقد است که مأموران منتخب یا بوروکرات‌ها منافع خود و یا کسانی متعلق به دولت، سازمان یا حزب را دنبال می‌کنند و فقط بخشی از آنان پاسخگوی فشارها یا انگیزه‌های جامعه یا طبقات تشکیل دهنده آن هستند. اینجاست که این عقیده که دولت قدیمی‌تر از سرمایه‌داری است و با پیدایش سرمایه‌داری قدرت جدیدی کسب کرده است ایفای نقش می‌کند. نظریات مارکسیستی «دولت محور» تمایل دولت را برای بازتولید خود، به نیروهایی از سیستم سرمایه‌داری که از بالای سر دولت عمل می‌کنند، مربوط می‌سازد [۱۵۳]. تراز فشارها به سبب تفاوت میان اشکال دولت در نظام سرمایه‌داری (از دموکراسی لیبرال تا فاشیسم) می‌تواند متفاوت باشد [۱۰۱]. نکته اساسی در بسیاری از نظریه‌های «جامعه محور» در یک دولت مشخص سرمایه‌داری، این عقیده است که دولت برای ایجاد درآمد به سرمایه‌داری نیاز دارد. زیرا حتی زمانی که دولت به مستقل‌ترین شکل عمل می‌کند، کارگزاران دولت باید در فکر این نیاز باشند که انباشت و تولید ارزش اضافی را، که از آن طریق مالیات‌ها اخذ می‌شوند، تسهیل کنند. اگر آنها در حفظ این منبع درآمد شکست بخورند نتیجه بحران اقتصادی است که می‌تواند به کاهش درآمدهای دولت یا آشوب‌های سیاسی علیه کارگزاران دست در کار دولت بینجامد [۲۸۶، ۳۸]. این موضوع که این عامل مهار در مورد دولت، همواره حضور داشته است، در چارچوب انتقاد از راهبردهای انتخاباتی جامعه‌گرا مورد بحث قرار گرفته است، و این منتقدان معتقدند رژیم‌های اصلاح طلب قادر به برداشتن گام‌های واقعاً انقلابی نیستند، زیرا در این صورت بحران را برمی‌انگیزانند [۲۱۷]. عقیده مشابه دیگری وجود دارد مبنی بر آن که رقابت شدید بین‌المللی برای سرمایه‌گذاری می‌تواند به تحمیل رژیم‌های «خودکامه بوروکرات» منجر شود که برای حفظ رقابت‌های

بین‌المللی، نظم بخشی به کار را به حد خشونت می‌کشانند [۷۲]. از سوی دیگر دامنه مجاز استقلال دولت در محدوده‌هایی که باید انباشت را حفظ کند، به این معناست که طبقه حاکمه نیاز به این که مستقیماً حکومت شود، ندارد [۳۸]. دولت می‌تواند در جهت منافع درازمدت سرمایه به گونه‌ای عمل کند که سرمایه‌گذاران منفرد یا یک دولت به عنوان کارگزار آگاه آن، نتوانند آن گونه عمل کنند.

این استدلال‌ها درباره استقلال دولت در محدوده قید و بندها، غالباً در مورد جامعه به عنوان یک کل نیز بیان شده است. اما این استدلال‌ها به ویژه در مورد دولت محلی که اساساً درآمدهایی با آسیب‌پذیری و مخاطره‌پذیری بیشتری دارد، به کار رفته است. تجربه‌های مربوط به اصلاحات دولت محلی، خصوصیت سرمایه‌گذاران را در برابر فرار یا روبه‌رو شدن با هنگ اغتشاش‌گران برمی‌انگیزد [۶، ۳۷۳، ۳۷۸]. دولت‌های محلی برای محفوظ داشتن منابع مالیاتی خود مجبور به رقابت با یکدیگر برای سرمایه‌گذاری از سوی سرمایه‌ای که اساساً نارقابتی است می‌شوند و این دولت محلی را به «آخرین کارفرمای (رقابت‌جو)» تبدیل می‌کند [۱۴۳]. در عین حال از آنجا که قلمروهای اختیارات محلی در مورد جلب اهالی با هم رقابت دارند، شهرهایی که به دنبال کمک به نیروی کار یا تجدید توزیع آن باشند، پرداخت‌کنندگان مالیات را که به حومه‌های مرفه‌نشین روی می‌آورند از دست خواهند داد [۱۷، ۲۲۹، ۲۵۹].

از نظر تاریخی دولت‌های محلی می‌توانستند نقش میانجی را بین سرمایه و کار در زمانی که هیچ کدام متحرک نبودند، ایفا کنند. جنبش‌های سیاسی کارگران در سیاست‌های انتخاباتی محلی سهمی داشت که می‌توانست در مورد میانجی نظر بدهد [۱۰۴، ۱۲۸، ۲۴۰]. حتی زمانی که سرمایه به حد کافی متحرک شد تا از مناطق شدیداً طرفدار کار فرار کند و سهم مستقیم عامل کار در کنترل محل کاهش یافت، هنوز برخی عدم تحرک‌های سرمایه مزایایی

برای محل‌های بهتر فراهم می‌آورد تا برای شماری از کارگران به وسیله ماشین‌های سیاسی محلی، که به‌طور رسمی و نارسمی از شرکت‌ها و زمین مورد استفاده ایشان مالیات می‌گیرند، خدمت‌رسانی کنند [۱۰۴]. اما با پیدایش مؤسسات ملی و تحرک بیشتر سرمایه به‌طور کلی، دولت محلی تنها توانست مشاغل را به وسیله تأمین «جو بهتر شغلی» از طریق کار توأم با نظم جذب کند. سیاست محلی مترقی، کمتر موفقیت‌آمیز به‌نظر می‌رسید [۱۵۳، ۳۰۰، ۳۷۳].

در چنین شرایطی دولت محلی تمایل یافت تا رابط میان سیاستمداران حرفه‌ای و آن گروه‌هایی شود که در تصمیم‌گیری‌ها درباره ثابت‌ترین منابع محلی، یعنی دستیابی به زمین و خدمات رفاهی، سهمی برعهده داشتند. گسترش جمع‌آوری و توزیع مجدد رانت‌های انحصاری و تفاوتی به‌کسب و کار دولت‌های محلی تبدیل شد. در آمریکا نتیجه عبارت بود از ایجاد یک گروه محلی جهت‌گیر به سوی املاک غیرمنقول که می‌توانستند رانت‌های مربوطه را به موقع برای پارتی‌بازی و فسادورزی هزینه کنند [۲۸۲]. در زمان‌های دیگر «ائتلاف‌های رشد» یا «ماشین‌های رشد» متعلق به کارکنان دولت و بسازو بفروش‌ها کوشیدند از راه نوسازی شهری، توانگرسازی و سایر شکل‌های بازگستری شهرها را از نو بسازند [۲۳۳، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸].

این مسئله مورد تردید است که الگوهای ویژه آمریکا در مناطق دیگر، که در آنها دولت سراسری یا کنترل حزبی جدی‌تر است، تا چه حد قابل اجرا بوده است. از برخی بررسی‌های فرانسوی‌ها چنین برمی‌آید که فرایند بازتوسعه، بازرگانی در سطح ملی و قاره‌ای را به بخش‌بندی‌های محلی بورژوازی ترجیح داده است [۲۳۵]. توجه به سیاست‌گذاری‌ها نشان می‌دهد که یک گروه سیاسی بین دولت و سرمایه بزرگ مقیاس جای دارد. نتیجه امر، در جایی بین مواضع اصلی پولانزاس و میلی‌بند، بر حسب واکنش متقابل ساختار و کارگزاران قرار دارد. دولت به نوعی مستقل عمل می‌کند، با وجود

این تحت مناسبات سرمایه‌داری به سود آن قوی است عمل می‌کند. برای بررسی مشابه در انگلیس مراجعه کنید به [۶۷].

این بازبینی وظایف دولت محلی مانند برداشت کنترل اجتماعی از خدمات ویژه می‌تواند نشان دهد که دولت محلی هدف شکست‌خورده‌ای است و شایسته مبارزه نیست، اما در سال‌های ۱۹۷۰ برداشت‌های تازه‌ای نشان داد که دولت محلی می‌تواند نقش مرفقی تری ایفا کند.

۲-۲-۶- ترقی خواهی دولت محلی؟

در اروپای غربی که جنبش‌های «کمونیست اروپایی» و سوسیالیست، درگیر سیاست‌های انتخاباتی محلی بودند، مباحثه‌ای درگرفت. آنها می‌گفتند که دولت محلی یک عرصه مصلحتی برای سازماندهی نیست، بل همچنین محلی است که باید برای کارگران خدمات تأمین کند. خدمات محلی بخشی از دستمزد اجتماعی را تشکیل می‌دهند. توسعه خدمات محلی نتیجه افزایش سهم دستمزد یا سرمایه متغیر بود و نه بازتوزیع ارزش اضافی [۳۲۴]. یک حزب کارگری با توسعه دولت محلی می‌تواند خدمات بیشتر و بهتری را تأمین کند. از طریق سازندگی بر مبنای نیاز اجتماعی برای مصرف جمعی در سطح محلی، سودمندی سوسیالیسم و توانایی‌های آن در راه پذیرش بیشتر اندیشه‌های سوسیالیستی می‌تواند مورد آزمون قرار گیرد [۴۱، ۴۲، ۵۳، ۲۳۵].

در این دیدگاه در واکنش به کاهش‌های هزینه‌های اجتماعی مسائل دیگری پدید آمدند. این مسائل ابتدا در سطح محلی مانند «بحران مالی» نیویورک و در سیاست‌های محدودیت‌های مالیاتی در کالیفرنیا و دیگر ایالات آغاز شد. این کاهش‌ها از سوی مارکسیست‌ها به‌عنوان حمله به استانداردهای زندگی طبقه کارگر، حتی زمانی که همان مارکسیست‌ها ارائه خدمات را مورد انتقاد قرار داده بودند ارزیابی شد. نوشته‌های بسیاری در

این باره در مورد وضع نیویورک انتشار یافت [۶، ۱۰۰، ۲۲۹، ۲۸۲، ۳۷۸]. دفاع از شورای لندن بزرگ نمونه بعدی بود [۳۷، ۱۵۶]. هنگامی که برنامه‌های ریاضت‌کشانه مشابه، در سطح کشور به وسیله تاجر، ریگان و دیگران به اجرا درآمد، انتقادهای مارکسیستی استدلال‌های مربوط به سطح محلی را در سطح کشور تکرار کردند. این انتقادهای معمولاً در بحث برای پشتیبانی از محلی‌گرایی به عنوان بخشی از برنامه‌های هزینه ادامه یافت [۲۸۵، ۲۹۸، ۳۷۶، ۳۸۳].

تحلیل‌های عوامل نژادی و قومی نیز توجه خود را معطوف دولت‌های محلی و منطقه‌ای کردند. آگاهی سیاه‌پوستان (و سایر جنبش‌های قومی) در آمریکا و «ناسیونالیسم» منطقه‌ای در اروپا منجر به مبارزه برای کنترل حکومت شهری در مورد پیشین و توسعه زیردولت‌های منطقه‌ای در مورد اخیر گردید. این واکنش اولیه مارکسیستی، جنبش‌های مزبور را مترقی تلقی می‌کرد، زیرا اقدام و عمل محرومان را نشان می‌داد، هر چند این نگرانی وجود داشت که ممکن است این جنبش‌ها منشعب شوند یا امکانات جنبش‌های طبقاتی را تصاحب کنند [۱۲۹، ۳۱۸]. از آنجا که تئوری مارکسیستی مسائل مربوط به رابطه طبقات را با نژاد / قومیت واقعاً حل نکرده بود، این مسائل نمی‌توانستند از نظر تئوری حل شوند، اما نوشته‌هایی در بررسی این موضوع انتشار یافتند [۸۵، ۱۵۸].

جنبش‌های محلی‌گرای پیشین، به رغم دستاوردهایشان تبدیل به جنبش‌های انقلابی نشدند. بخشی از این موضوع به این علت بود که جنبش‌ها در دوران کاهش کلی هزینه‌ها که بین‌المللی کردن در حال افزایش بود و حتی دولت‌های ملی تحت فشار رقابت‌های اقتصادی قرار داشتند پدید آمدند. اما سرخوردگی‌ها نیز فرصت به این بحث‌ها داد که دولت محلی از نظر تئوری نقطه امیدبخشی برای اقدامات کارگران نیست. برخی از استدلال‌ها حاکی از آن بودند که کاستلس و سایرین در این ارزیابی که خدمات محلی از

نظر تحلیلی قلمرویی جدا از سایر کارکردهاست در اشتباه بوده‌اند و به این جهت حمایت از آنان به‌ویژه به‌عنوان پیشرو، واهی است [۳۰۹، ۳۱۰، ۳۸۰]. دیگران معتقد بودند حتی اگر در خدمات محلی جنبه بالقوه مترقی هم وجود داشته باشد، دستگاه دولت محلی در چارچوب منافع درون‌ساز چنان محدود و چنان مشتمل بر مداری خاص است که نمی‌تواند کار زیادی انجام دهد [۲۷۵، ۲۰۸].

گات دینر مترقی بودن دولت محلی را به دو دلیل رد می‌کند. او نخست تکرار می‌کند که دولت محلی برای انجام اقدامات کافی در عرصه تحرک جهانی سرمایه و دولت‌های ملی بسیار ضعیف است. بهترین کار آن است که از چنین دولتی خواسته شود در اقدامات مربوط به باز توزیع به نفع کارگران یا محرومان کار کند اما حیطة عمل چنین دولتی برای انجام باز توزیع بسیار محدود است به نحوی که امکان فرار فعالیت‌های نسبتاً سودآور وجود دارد. دوم، اتکاب به دولت محلی و یا هر شاخه از آن عملی انقلابی نیست، زیرا خود دولت را مشروع‌تر و قوی‌تر می‌سازد. برای گات دینر به رغم اهمیت استقلال نسبی دستگاه دولت و امکانات برخی ایالات برای تجدید توزیع یا نوآوری، دولت اساساً پشتیبان حقوق مالکیت سرمایه‌داری است [۱۵۳].

گات دینر معتقد است که دولت سرمایه‌داری در دو سطح وجود دارد. در یکی، بدنه مالیات‌گیری و هزینه (یا تجدید توزیع) است که ممکن است کار کمی برای طبقه کارگر انجام دهد یا اصلاً ندهد. اما در سطح دیگر پایه اقتصادی سرمایه‌داری به‌عنوان تضمین‌کننده (به وسیله قوانین و قوای مسلح) مالکیت خصوصی و سیستم کارمزدوری قرار دارد. این یگانه وظیفه چنین دولتی به معنای انتزاعی آن نیست، بلکه در عین حال این به نفع خود دولت است، اگر دولت را به‌مثابه نهاد و یا کارگزار در نظر بگیریم، دولت نه تنها برای درآمدهای موجود نیاز به انباشت دارد، بل به‌عنوان نوعی نهاد تغییر شکل داده است که موجودیت آن در شکل کنونی‌اش وابسته به صیانت از

قوانین بازی است که به نهادها امکان می دهد وجود داشته کامیاب باشند (این برای دولت های محلی که در آمریکا به طور قانونی نهادینه شده اند به شکل آشکار و برای تمام سطوح دولتی به طور ضمنی وجود دارد). بدین سان برای گات دینر اتکا به دولت، چه محلی باشد چه ملی، [به منزله] تقویت سرمایه داری محسوب می شود [۱۵۳].

۳-۶. جامعه محلی و جنبش های اجتماعی

اگر وضع چنین است، پس چه گونه مبارزه ای امکان پذیر است؟ برخی از مارکسیست ها تنها امید را در بازگشت به مبارزه در محل کار می بینند. اما محل کار یا سازمان اتحادیه، خود می تواند محدود به طرح خواست های اقتصادی درون قلمرو ممکن، بر حسب وسعت بازار باشد. زمانی که بازار هرچه بیشتر بین المللی و رقابت شدیدتر شود، مبارزات اتحادیه محلی دشوارتر می شود. در مواجهه با قدرت بازار به عنوان نهادی جهانی متشکل از دولت هایی که در درون رقابت و نیرو ایدئولوژیکی سرمایه بخش های مختلف جهان را زیر کنترل دارند، برخی گرایش های مارکسیستی تبدیل به تئوری های بدبینی درباره زندگی نوگرا می شود [۲۴۵].

با این همه راه دیگری وجود دارد که باید مورد بررسی قرار گیرد. این راه، به اصطلاح «جنبش های جدید اجتماعی» است، [شامل] مبارزاتی در ارتباط با جنبه های مختلف زندگی، به جز محل کار و در خارج از دولت [۴۱، ۴۴، ۵۷، ۸۵]. این مبارزات برای جنبش های اجتماعی توده ای سال های ۱۹۶۰ و بعد از آن اساسی بودند. برخی آشکارا در سطح محلی به وسیله تشکیلات محلی (و همزمان به موازات مبارزات برای اصلاحات محلی کار) برخی دیگر به ستم نژادی یا گروه های قومی که می توانست از نظر مکانی متمرکز یا پراکنده باشند، پاسخ می دادند. با وجود این سایر جنبش های بر مسائل بازتولید در رابطه با دولت در سطحی گسترده متمرکز شده بودند (به طور مثال جنبش های دانشجویی، جنبش های مشمولین خدمات رفاه اجتماعی یا

بازنشسته، یا بهداشت و یا جنبش‌های محیط زیست) یا گروه‌هایی که بر حسب رابطه‌شان با عرضه‌ بازتولید مشخص می‌شدند (حقوق زنان، حقوق همجنس‌بازان مرد و زن).

تحلیل جنبش‌های جامعه محلی کار آسانی نیست. نخست این‌که، تحلیل هر جنبشی شامل مسائل مربوط به آگاهی است که فراتر از قلمرو عادی اقتصادی سیاسی است. دوم این‌که، آنچه به‌عنوان جامعه محلی مطرح می‌شود، مشکل‌آفرین است: آیا جامعه محلی با اهالی محل تعریف می‌شود (مانند مفهوم همسایگی محله‌ای) و یا سایر منافع مشترک که می‌تواند جنبه فضایی داشته باشد یا نداشته باشد؟ آیا این واحدهای همسایگی محله‌ای است که مسیر طبقاتی جامعه را قطع می‌کند؟ سوم این‌که، جوامع محلی بر حسب ماهیت داخلی، علایق، ترکیب طبقاتی و آگاهی متفاوتند. گرایش‌هایی وجود دارند که تنها جوامعی را به‌عنوان جوامع واقعی بشناسند که از نظر سیاسی با آن موافق‌اند و به آن جنبش‌های محلی توجه مبذول دارند که آن را توسعه یافته می‌بینند.

گاه مسئله تشکیلاتی به‌عنوان امری که ضد مبارزه طبقاتی است مطرح می‌شد [۷۴]. یک واکنش مارکسیستی با تلقی جامعه محلی به‌عنوان قطع‌کننده مسیر طبقاتی که مبارزات کارگران را تضعیف کند مخالفت می‌کند. نظریه دیگری معتقد است که مبارزات برای مسائل جامعه محلی، این رودرروی مخالفت سرمایه انحصاری یا مالی قرار می‌دهد و آنها را به سوی اتحاد با جنبش‌های طبقاتی می‌کشاند [۱۸۴، ۱۸۵]. اینها استدلال‌هایی بودند در مورد خاص، چون نه جامعه محلی و نه سایر پایگاه‌های جنبش‌های نوین اجتماعی مشخص شده بودند. اما بحث‌های مطالعات موردی درباره دو نکته بسیار مهم در گرفت. این جنبش‌های نوین می‌توانستند نیروهای اجتماعی نیرومندی را علیه وضع موجود بسیج کنند، اما خطر انشعاب و سازش وجود داشت [۵۷، ۸۵]. با پدیدار شدن دو تحلیل جایگزین درباره جنبش‌های

بالقوة اجتماعی، بحث ژرفا یافت.

۱-۳-۶- خواست‌های جنبش‌های اجتماعی درباره دولت

نخستین تحلیل جایگزین، جنبش‌های اجتماعی نوین را بر خدمات دولتی در عرصه بازتولید آن طور که در آثار اصلی کاستلس آمده بود، متمرکز می‌دید [۵۳، ۵۴]. تعریف کاستلس از «شهری» به عنوان قلمرو بازتولید و تحلیل او از دولت محلی به عنوان دولتی مترقی، نشان می‌دهد که جنبش‌های اجتماعی شهری در نیاز واقعی به خدمات مبنای مادی دارند. آنها می‌توانند بر این اساس به وجود آیند و در سایه جنبش‌های مبتنی بر نیازهای شغلی ادغام شوند و ائتلاف طبقاتی وسیعی تشکیل دهند. کاستلس جنبشی را به رهبری طبقه کارگر (یا حزب سیاسی) پیش‌بینی می‌کرد که در آن نیازمندی‌های بخش‌های مجزای نانهضاری بورژوازی با نیازهای طبقه کارگر، بر خلاف انحصارهای فراملی، هماهنگ است. در این نظریه نیازهای شغلی طبقه کارگر و جامعه محلی و نیازمندی‌های جوامع محلی مختلف (یا گروه‌های قومی / نژادی / جنسی) با هم ناسازگار نیستند و همگی می‌توانند در یک جنبش ائتلافی با پایگاه وسیع اجتماعی همکاری داشته باشند [۵۳، ۴۰۹].

برخی مخالفت‌ها با این پیش‌بینی خوش‌بینانه در برداشت‌های کاستلس درباره دولت محلی و فرضیه‌های او درباره استقلال میان قلمروهای شهری و منطقه‌ای که امکان وابسته بودن دولت محلی به موفقیت سرمایه محلی را به دلیل مبنای مالیاتی آن دولت پنهان می‌داشت، در بحث‌های پیشین روشن شد. استدلال‌گات دینر علیه هر گونه اعتماد درباره دولت و تقویت آن به عنوان کمک به تقویت پایگاه نهادین سرمایه نیز مطرح است.

با وجود این، این استدلال کاملاً قانع‌کننده نیستند. آنها امکان طرح خواست‌هایی را که نه تنها برای خدمات بیشتر یا باز توزیع، که در شکل عادی آن به وسیله دولت، به همان شکل که وجود دارد، فراموش می‌کنند، بل آن

چیزی را که در بخش ۵ زیر عنوان «نقد فرهنگی» به آن پرداخته شد و در زمینه خدمات و شاید حتی در خود دستگاه دولتی به کار می‌رود از یاد می‌برند. باید به یاد داشت که «نقد فرهنگی» نظر بر آن دارد که خدمات از نظر فرهنگی کارگران را سرکوب می‌کنند یا با جهات منفی برای فرایندهای کار و مصرف دست به مصالحه می‌زنند.

به نظر می‌رسد که این انتقادهای نظر بر آن دارند که بسیج و تحرک برای حفظ یا گسترش خدمات گمراه کننده است. با این همه جان‌اِهرن رایش عقیده دارد که به تعویق انداختن تغییرات پیشنهادی به وسیله نقد فرهنگی، به آینده پساانقلابی و پسا کمیابی، نوعی خودشکنی است. تنها اگر جنبش‌های توده‌ای برای فشار بر هر دو، یعنی محدودیت خدمات و زیاده‌ای خدمات از خود بیگانه ساز فرهنگی گسترش یابند، اصلاحات می‌توانند رو به موفقیت گذارند. نبود چنین جنبش‌هایی هم به کمیابی منابع و هم به ادامه بی‌توجهی «فرهنگی» منجر می‌شود.

«به نظر من مشکل می‌رسد که یک جنبش وسیع و کارآمد بتواند بی‌تأکید بر خواست خدمات بیشتر و پیشنهاد‌های گوناگون برای مسئله بهداشت، مجموعاً گسترش یابد. یک جنبش نمی‌تواند بی‌امید بخشیدن به مردم برای دستیابی به خواست‌های مشهودی که اکنون دست‌نیافتنی است، گسترش یابد. اما اگر مردم ببینند که حتی در خدمات دریافتی کنونی نادرستی‌هایی وجود دارد، به سوی جنبشی که آنان را فقط دعوت به دریافت بیشتر چنین خدماتی می‌کند، جلب نمی‌شوند. نبود شوق در میان توده‌ها (اگرچه نه پشتیبانی مبهم منفی) در مورد بیمه بهداشت عمومی آموزنده است: چرا باید کسی به خاطر برقراری بوروکراسی دیگری که به عرضه خدماتی کمک می‌کند که می‌داند بسنده نیستند، به هیجان آید؟» [۹۹، صص ۲۴ تا ۲۶].

باید افزود که حمایت از تغییر مراقبت‌های بهداشتی کارگران، به گونه‌ای که آنان بتوانند برای بیماران خود خدمات بیشتری دریافت دارند، بخشی از جنبش توده‌ای به‌خاطر خدمات بیشتر است. در چنین موردی اگر مشاغل قدیمی را از دست می‌دهند، حداقل عرصه‌کل گسترش می‌یابد. بدین‌سان یک جنبش اجتماعی برای درخواست خدمات بیشتر و بهتر، مؤثرتر از جنبشی است که تنها برای یکی از هدف‌ها مبارزه می‌کند. همین استدلال در مورد کمک‌های عمومی (آیا مبارزه برای برنامه‌های همگانی اشتغال و حمایت اجتماعی، مؤثرتر از خواست گروه‌های خاص به‌خاطر دریافت بودجه برنامه‌های موجود نیست) یعنی برای خانه‌سازی، حمل و نقل و سایر عرصه‌های خدمات نیز صادق است. اکنون این پرسش پیش می‌آید که آیا چنین اتحادی بین‌گیرنده و تأمین‌کننده می‌تواند بخشی از نقد فرهنگی وسیع‌تر و مبارزه برای دموکراتیزه کردن خود دولت، احتمالاً هم در سطح محلی و هم در سطح ملی، باشد. این‌که آیا دولت قادر به چنین اصلاحات اساسی باشد، پرسش دشواری است که بی‌جواب باقی می‌ماند.

۲-۳-۶- جنبش‌های اجتماعی

بحث اساسی دیگری که با روشنی بسیار به وسیله هنری لِیْفور مطرح گردید [۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳] ترکیبی است از برخی اندیشه‌های چپ نو [۲۷۳] با آنچه با تردید بیشتر، از سوی گات دینر تکرار شده بود [۱۵۲، ۱۵۳]. هر دو می‌گفتند سرمایه‌داری نه فقط موجب پورلتریزه کردن و کار استثمار شده است، بل کارگران را از یکدیگر، از جامعه‌شان و از خودشان بیگانه می‌کند. مارکس در نظریه از خودبیگانگی‌اش این بحث را ارائه کرده بود. این بحث نخست دربرگیرنده این مطلب است که کارگران کنترل بر فرایند کار و تولید را از دست می‌دهند و به این دلیل خلاقیتشان از بین می‌رود، و بعد به جدا بودن کارگران از یکدیگر اشاره داشت (به‌عنوان از خودبیگانگی در

فرایند کار و رقابت برای کار، جنبه مشترک پنهان تقسیم کار نهفته بود) [۲۵۴، ۲۵۸]. این عامل اخیر در آثار بعدی مارکس درباره «تسازای کالاها» تجسم یافت که می‌تواند به‌مثابه گرایشی برای دیدن تولیدات تلاش بشری، خواه کالاها خواه نهادها، در نتیجه نیروهای گریزناپذیر و غیر شخصی تعریف شود [۲۶۱]. نظریه‌های مربوط به فروپاشی جامعه محلی که نتیجه تقسیم شهری و صنعتی نیروی کار بود توسط وبر، زیمل و دورکهایم و سایر جامعه‌شناسان گسترش یافت. گتورک لوکاج بر مبنای این استدلال‌ها معتقد بود که سرمایه‌داری کارگران را به جهتی سوق می‌دهد که خودشان را کالا ببینند و هدف‌شان در زندگی جستجوی خریداری باشد که تا حد ممکن کارآمد است [۲۳۸]. کارل پولانی موضوع مشابهی را در مخالفت «بازار» با خود جامعه شکل بخشید [۳۰۱].

در سال‌های ۱۹۶۰ موضوع از خودبیگانگی سرمایه‌داری بخشی از توضیح درباره این مطلب شد که چرا جامعه و انقلاب مورد نیاز بود. هاروی بر مبنای استدلال پولانی باز توزیع دولت و بدیل‌های برنامه‌ریزی برای روابط کالایی و بازار را مطرح کرد [۱۶۹]. با این همه بسیار کسان در چپ‌نوبه بوروکراسی مظنون بودند و درباره کفایت دولت برای غلبه بر از خودبیگانگی کمتر، خوش‌بینی کمتری داشتند. لِفُور می‌گفت واگرایی مقاومت اجتماعی امری مترقی است. او خواستار بازآفرینی پیوندهای غیربازاری - غیر دولتی بود که مبین تأثیرات انباشت سرمایه‌داری هر جامعه باشد [۲۲۴، ۲۲۰].

طبق نظریه لِفُور، گسترش فردیت و از خودبیگانگی موجب تقاضا برای الغاء آنها می‌شود، یعنی تقاضا برای اجتماع. لِفُور این امر را در برداشت خود از خواست «حق داشتن نسبت به شهر»، یعنی دارا بودن حق نسبت به اجتماع و تمرکز در تصمیم‌های گسترده‌تر، نمادین می‌کند [۲۲۴، ۲۲۱، ۲۲۰]. او می‌گوید تضادهایی که به علت هجوم سرمایه‌داری به اجتماعات پدید آمده

می تواند انقلابی باشد. علاوه بر پیدایش پرولتاریا (تعریف شده به وسیله تولید) به عنوان گورکن بالقوه سرمایه داری، گسترش سرمایه داری، جنبشی را در جامعه محلی (که احتمالاً نخست بر حسب بازتولید تعریف می شود، اما تولید را به زندگی روزمره می پیوندد) پدید آورد.

لِفِوَر استدلال می کند که اگر خواست های جماعات، سیاسی شوند و با خواست های کارگران برای قدرت اقتصادی پیوند یابد، دو فایده دربر خواهد داشت. خواست های جامعه محلی می تواند جنبش های کارگری را از افتادن در دام رفورمیسم اقتصادی تنگ نظرانه باز دارد. و بر عکس، پیوند با جنبش طبقاتی می تواند جنبش های جدید را از کلنجار رفتن با جماعت در برابر اختلاف های جوامع محلی مانع شود.

کار لِفِوَر در آغاز بر حسب مناسبات فضایی مطرح شد [۲۲۰، ۲۲۱]. او نظر بر آن داشت که سرمایه داری مزایای جوامع محلی کنونی را در شهر ماقبل سرمایه داری تحلیل برده و جوامع محلی فیزیکی پراکنده را جانشین آن ساخته است. گرچه روابط اجتماعی مشترک را نیز تخریب کرده است، مرزبندی میان امور مکانی و اجتماعی، در حالی که نیاز دقیق به کشف رابطه این دو وجود داشت، به عنوان امری خشک و انعطاف ناپذیر مورد انتقاد قرار گرفت. کاستلس موضع لِفِوَر را به عنوان جبرگرایی (دترمینیسم) مکانی مورد حمله قرار داد، در حالی که گات دینر نگرانی لِفِوَر را درباره نبود جامعه محلی پذیرفت، اما تعریف جامعه محلی را از طریق تراکم شهر مرکزی رد کرد [۵۳، ۱۵۲].

اثر گات دینر در عین حال حاوی تکامل همدلانه اما توأم با شک و تردید نگرش لِفِوَر درباره ترقی بودن جامعه محلی است [۲۲۰، ۲۲۱]. گات دینر نظریه خود را بر مبنای نظر مارکس و نیز نظریه پردازانی که معتقدند تحلیل ایدئولوژی، سیاست و جامعه محلی همیشه نمی تواند از نظر تحلیلی به سطح طبقه و تولید کاهش یابد، استوار ساخته است. بدین سان او نبود جامعه محلی

را ثمرهٔ مشخص سرمایه‌داری نمی‌بیند. رشد سرمایه‌داری و نبود جامعهٔ محلی (و فرهنگ سیاسی محلی) [دو مقوله] به هم پیچیده‌اند و به‌طور متقابل یکدیگر را تقویت کرده‌اند [۱۵۳].

گات دینر شرکت نکردن در حکومت محلی را به کاهش گوناگونی «پیوندهای همکاری» محلی، که از مشخصات شهر ماقبل سرمایه‌داری بود، مربوط می‌داند. حکومت محلی به شکل یک شرکت بوده نقش محدودی در دفاع از حقوق مالکیت و توسعهٔ اقتصادی اندک خود داشته است. این موضوع تا حدی از آن جهت بوده است که سرمایه‌داری نیاز به تخریب منابع مستقل معیشت و قدرت داشته است. استدلالی که از مارکس گرفته شد. اما گات دینر این فقدان را تقدیری نمی‌بیند. تاریخ سیاسی مشخص درگیر آن بوده است. بدین‌گونه یک روزنهٔ احتمالی برای به کارگیری اشکال جدید همکاری به‌مثابه بخشی از حمله به خود دولت و نیز سرمایه، از پایگاه‌های محلی وجود دارد. این چیزی است که او به‌عنوان جایگزین استراتژی کاستلس در مورد خواست‌ها و یا تسخیر دولت محلی معرفی می‌کند.

گات دینر تردید دارد که این راهبرد واقعاً امیدبخش باشد. او گاه به گاه جایگزینی اصلاحات اقتصادگرا را با موضوع اجتماعی دگرگون‌شونده‌تر و رادیکالیزه کردن زندگی اجتماعی همراه با مبارزهٔ طبقاتی خواهان می‌شود [۱۵۴، ص ۲۸۱] و فرصتی را برای «نجات» سیاست‌های محلی پیشنهاد می‌دهد [۱۵۳، ص ۳۸]. او در حالی که در این بحث که سرمایه «شبکه‌های جامعهٔ محلی» و الگوهای خودیاری را از بین برده از مارکس تبعیت می‌کند [۱۵۳، ص ۲۰۰]، از مفهوم اجتناب‌ناپذیر امتناع می‌ورزد. اگر چه مبارزه برای بازآفرینی این شکل‌های همکاری دشوار خواهد بود و سیاست‌های محلی به تنهایی کافی نیست. او می‌گوید اگر شکل‌های خودگردانی و مشارکت در محله‌های همسایگی با همین شکل‌ها در محل کار پیوند (دارد) یابد، [پدیده‌ای] امیدوارکننده می‌شود [۱۵۳، ص ۴۲]. با این همه گات دینر

امیدهای لِفُور را «خیال‌اندیشانه» می‌داند [۱۵۳، ص ۲۶۷] و معتقد است که دولت اجازه شکل‌گیری همکاری رقیب را نمی‌دهد مگر به منظور کاهش هزینه‌های محدود: «امروزه به‌طور واقع‌بینانه می‌توان از تنزل فرهنگ سیاسی صحبت کرد و نه چشم‌اندازهایش برای نوزایی در زمان آینده» [۱۵، ص ۲۸۵]. اما به نظر می‌آید که این افکار بعد از استدلال‌های دیگر او نامنتظر باشد. در نتیجه نظریات گات دینر را به‌عنوان گشودن در، برای مباحثات بیشتر درباره این برخورد می‌توان مطالعه کرد و نه برای بستن این بحث.

بحث در این مورد حائز اهمیت خواهد بود. جنبش‌های اجتماعی جدید گاه به‌نظر مخالف جنبش‌های طبقاتی یا شغلی می‌رسند. با این همه زمانی دیگر شباهت‌هایی میان برخی از این جنبش‌ها و مبارزات محلی برای کنترل کارگری وجود دارد. حداقل یک جنبش اجتماعی جدید (زیست بوم‌گرایی) شامل تولید و بازتولید، هر دو، می‌شود. تمامی این جنبش‌های مشخص ممکن است خودشان را به‌عنوان مخالف وضع موجود سرمایه‌داری و دولت سرمایه‌داری بدانند. در سال‌های دهه ۱۹۶۰ آنها بیشتر خودشان را به‌عنوان نماینده یک «جنبش» می‌دانستند، هر چند که نقش کار در آن جنبش غالباً مبهم بود. دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ نشان داد که جنبش‌ها ممکن است با هم مخالف باشند، یا ممکن است اتحاد بالقوه آنها بیانگر ائتلاف‌های فاقد انسجام باشد. ارتباط آنها به هر شکل که باشد، از نظر تئوری و عمل نیاز به تفاهم بیشتر قلمروهای مختلف (تولید و بازتولید، اقتصاد و دولت، طبقه، جنس و نژاد / قومیت) خواهد بود، تا در یک قالب کلی ماتریالیستی تاریخی با هم هماهنگ شوند. این وحدت، در دهه پیش‌رو برای تحلیل مارکسیستی چالش سرنوشت‌سازی است.

نمایه

ارزش:	آگلیتا، م. ۷۳
گردش (جریان) ۱۱۹، ۶۵-۵۶	آلمان ۲۰۳، ۱۸۷، ۱۶۲
و اقتصاد منطقه‌ای ۶۴-۶۰	آمریکا (ایالات متحده) ۹۰، ۸۶، ۸۳، ۸۲
ورانت ۶۵-۶۴	۹۱، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۲
نظریهٔ ریکاردو ۱۱۰	۲۰۹، ۲۰۸
نظریه و بازنشستگی (مستمری)	آموزش ۱۷۷-۱۷۵، ۱۵۸، ۱۵۷
۱۸۰، ۱۷۷	آنگاتی، ت. ۱۶۸
ارزش اضافی ۹۵، ۹۴، ۶۰، ۵۶، ۳۴، ۲۸	اتحاد جماهیر شوروی ۱۴۳، ۱۰۱، ۸۷
۱۰۵	اتحادیه‌سازی ۸۶
ورانت ۱۳۴	اتحادیه‌ها ۱۱۵، ۷۷
ایجاد ۳۲	محلی ۲۱۱، ۲۰۹
و نیروی کار نامولد ۱۵۵	اجتماعی:
ارزش‌های مالکیت ۸۵	نهادهای بازتولید ۲۸
اروپا ۲۰۸، ۱۸۷، ۱۷۹-۱۷۷، ۱۷۴، ۹۱	جنبش‌ها ۲۱۳-۲۱۱
از خودبیگانگی سرمایه‌دارانه ۲۱	الگوها ۹۹
استون، ام ۱۶۴	ساختار ۸۲
اشتغال:	انباشت ۸۱، ۸۲
جهانی ۸۸	و کشورهای کم‌توسعه ۸۱، ۸۲
دستمزدهای بالا و تمرکز منطقه‌ای ۷۴	منطقه‌ای ۸۱، ۸۳
تغییر مکان ۷۹	ادل، م ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۶
خدمات ۸۸	ارتباطات ۸۰، ۱۸۶
اصناف ۴۴، ۴۵	ارتش ذخیره ۶۹، ۹۴، ۹۶

صنعتی ۷۱	اضافه انباشت و ساختمان‌سازی ۱۳۵
در پیرامون ۴۷-۴۵	اعیان‌سازی ۲۰۷، ۱۴۲-۱۳۸، ۹۰
انگلستان ۱۴۳، ۸۳، ۸۲	اقتصاد:
انگلس، ف ۱۹، ۲۰، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۶-۴۹،	و بخش‌های حاشیه‌ای (غیر رسمی)
۵۱، ۵۵، ۶۰، ۷۵، ۷۶، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۳،	۹۷-۹۵
۱۳۷، ۱۴۳، ۱۵۵، ۱۵۷-۱۵۹	اُکانتر، جی ۱۹۱
و خانه‌سازی ۱۶۴-۱۵۹، ۱۷۷، ۱۷۸،	امانوئل، اِ ۶۴
۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۰۳	امپریالیسم ۴۹
انگلیس (بریتانیا) ۷۷، ۸۲، ۱۰۷، ۱۳۲،	امین، س ۶۸
۱۳۳، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۸۳	انباشت ۳۴، ۳۷، ۴۹، ۷۳، ۸۱
اهرن رایش، جی ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۱۴	و خدمات مصرفی ۱۵۳، ۱۵۴
ایتالیا ۲۰۳	و چرخه‌ها ۷۱، ۱۲۹، ۱۳۷
باران ۱۷۳، ۱۸۶	جایگزینی واردات و ۹۵، ۹۸
بازآفرینی ۱۸۶-۱۸۸	سوگیری صادرات و ۹۵، ۹۸
بازار:	و حکومت محلی ۲۰۳
کالا ۷۲	فرایند ۳۲
شکست‌ها ۱۴، ۱۹	و حقوق مالکیت ۱۹۵
نیروها ۶۰	ورانت ۱۰۳، ۱۳۴، ۱۳۷
آزاد ۷۷	و خدمات اجتماعی ۱۹۰، ۱۹۱
خانه (مسکن) ۱۲۷	مراحل ۲۱، ۹۲
محلی ۸۳	شهر ۴۵
جستجوی بازار جدید ۳۵	و رشد منطقه‌ای ۴۸
اندازه ۶۸	انشعاب (بخش‌بندی، تفرقه):
و مکان ۷۴	اقتصادی ۱۴۷
انحصار چند جانبه ۷۴، ۷۵، ۷۶	نزادی ۱۴۵-۱۴۷، ۱۴۸
نظام ۲۰	انقلاب:
بازتولید:	چین ۴۶
گسترده در مقابل ساده ۱۵۴-۱۵۶	کوبا ۴۶
ایدئولوژیکی و دولت ۱۹۳	فرانسه ۱۱۱

- نهادهای ۳۱
و بازنشستگی ۱۷۹-۱۸۱
و اجتماعی کردن ۱۵۴
بازسازی ۷۳
بال، مایکل ۱۳۲، ۱۳۳
باولز، س. ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷
بت‌وارگی کالا ۳۴
بحران ۳۱، ۳۴، ۳۵-۳۷، ۷۱، ۷۳، ۹۵
۲۰۴-۲۰۷
بدهی ۳۵
بردگی ۴۲
برگس، ر ۱۷۱
برنامه‌های ریاضت‌کشی ۲۰۹
بستون ۱۳۹
بلوستن، بری ۷۶، ۷۷، ۷۹
بنادر ۸۳
بورژوازی ۴۰، ۴۲، ۹۳، ۹۴
بهره‌وری ۷۸
بهینه‌سازی پارتو ۱۹
بی‌خانمان ۱۶۱-۱۶۳
پاریس ۱۲۷، ۱۶۲، ۱۶۶
پرادیلاکوبوس، ای ۱۷۱
پراکندگی جغرافیایی:
در درآمد ۴۹
در انباشت ۴۹
پرولتاریا ۲۷، ۳۰، ۴۰، ۴۵، ۴۶
پری، دی. سی ۷۰
پس‌اندازهای میان‌نسلی ۱۵۴
پلاتکین، اس ۱۰۹، ۱۹۵
- پولا نراس، ان ۱۹۳، ۲۰۷
پولانی، ک ۲۱۶
پیون، اف. ان ۱۷۸
تخصیص‌گرایی صادراتی ۹۹
تخصیصی کردن ۹۱
صنعتی ۷۵، ۷۷
جغرافیایی ۸۱
تروتسکی، ال ۷۱
تعرفه، سیاست‌ها ۷۷
تعطیل کارخانه ۷۷
تقسیم کار ۲۴، ۲۶، ۴۷، ۸۰
و اجتماع ۲۱۵
درون خانواده ۱۹۸
و خانه‌سازی ۱۵۷
شهر در برابر روستا ۴۰
توپالف، سی ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۶۶
توسعه:
ناموزون ۴۸، ۴۹، ۶۷-۸۱
رشد شهری به‌مثابه ۵۲
و تفاوت‌های جغرافیایی ۴۹
و تولیدخانه ۱۶۴
و مالکیت زمین ۵۰
عوامل موقتی ۷۱-۸۱
توکیو ۸۰
تولید:
کشاورزی ۴۰
سرمایه‌دارانه ۴۵، ۴۹، ۱۵۷-۱۵۹
و خدمات مصرفی ۱۵۷-۱۵۹
و مصرف ۱۵۷-۱۵۹

حکومت (نگاه کنید به دولت)، محلی ۷۵، ۲۱۵-۲۰۲ حومه‌نشینی ۱۳۸ و توسعه شهری ۱۴۲-۱۴۴ حومه شهرها ۸۵، ۱۳۸ خانه‌سازی ۴۷، ۵۵، ۱۱۶، ۱۲۴-۱۲۷، ۱۳۱ و گذار تبدیل‌کننده ۱۶۸-۱۷۵ تأمین مالی ۱۶۳-۱۶۷ هزینه‌ها ۱۵۹-۱۶۱ و انحصارهای محلی ۱۶۴ قیمت‌ها ۱۲۵، ۱۳۵ عمومی ۱۲۵، ۱۳۵، ۱۶۶، ۱۷۰ و جنبش‌های اجتماعی ۲۱۵ هنجارها (استانداردها) ۱۲۴ و سرمایه‌گذاری دولتی ۱۶۵-۱۶۸ عرضه ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۶۰ خدمات عمومی ۲۰۷ خودکاری ۳۵، ۷۸ داب، ام ۴۵ دادگاه جنایی ۱۸۸، ۱۹۰ درآمد انحصاری ۷۵ دستمزدها ۱۹، ۹۰، ۹۶ و رانت ۱۱۶-۱۱۸ دولت ۳۶، ۵۵، ۵۶، ۸۶-۸۸، ۱۹۳-۲۱۹ نظریه‌های دولت مرکزی ۲۰۴، ۲۰۷ مداخله و کاربری زمین ۱۳۹، ۱۴۰ و سود انحصاری ۱۳۶ سیاست ۱۰۰، ۱۲۹ نقش ۳۱، ۵۵، ۵۶، ۱۰۰	بین‌المللی ۱۵۳-۱۵۵ پیش‌سرمایه‌داری (فتودال) ۴۴ قیمت ۵۷ نظام توقف ۴۲ و رانت ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۷ و روابط تولید ۱۹۳-۱۹۵ جابه‌جایی: جغرافیایی ۵۶ نامستقیم ۵۷-۵۹ ارزش ۵۶، ۶۸، ۶۹ جامعه: پساصنعتی ۸۸، ۸۹ جداسازی نژادی ۱۴۵ جرج، هنری ۱۰۶، ۱۱۲ جماعت، اجتماع (نگاه کنید به سرمایه‌داری): و جنسیت ۱۹۷، ۱۹۸ و از خود بیگانگی ۲۱۵ جنبش‌ها ۲۱۳-۲۱۵، ۲۱۶-۲۱۹، و دولت ۲۰۲ جیتیس، اج ۱۷۵، ۱۷۶ چرخه‌ها: بلند ۷۱-۷۳، ۸۹ سود تولید ۷۴، ۷۷ چندلر ۸۰ چین ۱۰۱، ۱۸۵ حزب کمونیست آمریکا ۹۹ حقوق مالکیت ۳۰، ۳۱، ۱۰۹، ۱۶۲، ۱۹۵، ۲۱۰، ۲۰۲
--	---

ساسن، ساسکیا ۸۸-۹۱	قلمرویی ۴۱
ساندرس، پی ۱۶۹	دونکرک ۸۶، ۱۳۹
سرمایه:	دیترویت ۷۷، ۱۳۹
متمرکز کردن ۵۴، ۵۵	رانت (نگاه کنید به طبقه و تولید) ۴۵، ۶۰، ۶۴
تمرکز ۵۴، ۷۴	مطلق ۹۶، ۱۰۴-۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸
و تقاضای زمین ۱۳۹-۱۴۱	۱۶۴
حرکی و حکومت محلی	و انباشت ۱۳۴، ۱۳۷
۲	راه آهن ها ۷۲
۱۱۲، ۱۱۳	گره های ۸۳
شدت بخشیدن به ۶۹، ۷۰	ردلیج ۸۰
بین المللی شدن ۹۱	ردلینینگ ۱۴۶
فرار بین المللی ۹۳	رشد، خود مرکزی در برابر برون مرکزی ۶۹
سوداگری ۸۲، ۸۳	رقابت:
تحرک ۷۰	خارجی ۷۸
نفوذ ناموزون ۴۹	بین منطقه ای ۸۹، ۱۰۵
ترکیب آلی ۱۱۹	بین المللی ۸۹
و خانه سازی ۱۲۶	رکس، جی ۱۶۹
و جنبش های اجتماعی ۲۱۱	ریکاردو، دیوید ۱۱۰-۱۱۴، ۱۲۱
و خدمات اجتماعی ۱۹۰، ۱۹۱	زمین (به رانت نگاه کنید):
سرمایه داری:	کیفیت ۱۰۵
و اجتماع ۲۰۲، ۲۱۶، ۲۱۷	و ساختمان سازی ۱۳۲-۱۳۴
و دولت محلی ۱۹۶	و گردش سرمایه ۱۱۹
و نژاد- قومیت ۱۹۹، ۲۰۰	و ملی کردن ۱۱۶
منشأ ۴۳، ۴۴، ۴۵	الگوهای استفاده ۱۸، ۱۲۶
سرمایه گذاری ۳۵، ۵۷، ۶۹، ۷۱، ۷۳، ۷۷	مالکیت ۳۰، ۴۲، ۴۴، ۱۰۳، ۱۰۴
موانع ۱۲۱-۱۲۳	۱۰۵-۱۰۸، ۱۳۱
تقسیمات و مکان ها ۷۴	زوکین، اس ۱۱۴
انتقال منطقه ای ۸۲	زیر ساختها ۸۷
بخش بندی بازارها ۱۶۵، ۱۶۶	هزینه های ۹۵

و موانع توسعه ۱۰۷، ۱۱۰	و نوسازی شهری ۱۳۸-۱۴۰
گسترش و سوسیالیزم ۱۴۲-۱۴۵	سطح زندگی ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۶۲
زندگی ۳۹، ۴۰	سطح زندگی ۷۳
نیروهای بازار ۶۰، ۶۱	سکالر ۱۲۶، ۱۶۹
برنامه‌ریزی ۸۶، ۸۷	سینتی، آی ۱۴۴
مناطق (منطقه) ۸۹	سوئد ۱۳۳
نوسازی ۱۷، ۱۳۸-۱۴۲	سوئیزی، پل ۴۳
و شکاف روستایی ۴۵، ۴۷	سود ۷۲، ۷۸
خدمات ۱۵۳، ۱۹۰	و کالاهای مصرفی ۱۵۴
و بازتولید ۱۵۳-۱۵۴	و رانت ۱۱۸
جنبش‌های اجتماعی ۲۱۵	چرخه‌ها ۹۱، ۹۲
و شرایط کار ۴۵، ۴۶	بهره ۱۳۲
شهرنشینی (و حاشیه‌نشینی و	برابرسازی نرخ‌ها ۶۳
ناشهری شدن) ۵۱، ۸۴-۸۶، ۹۴	و رانت ۷۸
و انباشت صنعتی ۹۴	و تمایل به سقوط ۳۶، ۷۳
شهرها:	انتقال ۱۳۲
به عنوان مراکز کنترل ۵۵	سودآوری ۹۶
و روستا ۴۰	سوداگری، منافع ۴۱
مرکزی کردن ۴۷	شرکت:
تجاری ۸۲، ۸۵	تصمیم‌گیری ۸۰
شرکت ۸۴، ۸۵	مکان ستاد ۹۱
رشد ۵۱، ۸۲، ۸۳، ۹۲	چند ملیتی ۸۰، ۹۰
صنعتی ۷۹، ۸۳، ۸۴، ۸۶	چند وجهی ۷۷
پیشا صنعتی ۸۷، ۸۸	ساختار ۷۳-۸۱
سوسیالیستی ۴۷	شکر ۹۹
سرمایه‌داری دولتی ۴۵، ۸۷	شورای لندن بزرگ ۱۷۵، ۲۰۹
حاشیه‌های ۱۳۰	شومپتر ۷۱، ۷۲
جهان ۸۹	شهر:
شهرها ۴۴-۴۶	توسعه ۹۱

و جایگزینی واردات ۹۵	صنعتی ۸۳، ۸۴
طبقه:	رابطه، مبادله ۶۲
از خود بیگانگی ۳۳، ۳۲	حمل و نقل ۱۵۸، ۱۷۲-۱۷۵، ۲۱۵
ستیز-برخورد ۲۱، ۲۲، ۳۶، ۱۰۴، ۱۱۰	حمل و نقل، هزینه‌ها ۵۳
و خارج از شهر ۴۵	شیوه آسیایی ۴۲
و شهرها ۴۴	صرفه‌های خارجی ۵۳
شهری-روستایی ۴۴	صرفه‌های مقیاس ۵۲
غربی در برابر غیر غربی ۴۵	صنایع:
بهره‌کشی ۳۲، ۹۶	اتوبوس‌سازی ۷۸، ۸۳
ورانت زمین ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴	ساختمان‌سازی ۱۲۲
زمین‌دار (ملک‌دار) ۱۲۹، ۱۳۴	سرمایه‌بر ۷۸
موجر، مالک ۶۴، ۱۱۹	شیمیایی ۸۳
بازرگانان-تجار ۴۴، ۴۵	قهوه ۹۹
ورانت‌ها ۱۲۵	ساختمانی ۱۳۲-۱۳۴، ۱۶۴
و جامعه ۴۰	پنبه ۹۹
و بازار زمین شهری ۱۲۸	دفاع ۷۵
ساختار ۸۲	الکترونیک ۷۵
و زندگی جماعات ۲۷	مکان ۷۲-۸۱
کارکرد و رانت زمین ۱۲۰، ۱۲۱	معدن ۶۵
کلو وارد، ر.ا ۱۷۸	منابع طبیعی ۱۳۴
کاکرافت، ج دی ۹۶	نفت ۱۲۹
فتودالیزم ۴۲، ۴۳، ۴۵	خدمت ۸۸، ۸۹
بنگاه‌های انحصار چند جانبه ۸۶	کفش ۷۷
فرانسه ۸۲، ۸۷، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۳۸	فولاد ۸۳
فضایی:	نساجی ۷۲، ۷۷
توسعه ۴۹	صنعت:
تفاوت ۵۶، ۵۷	شهرزدایی ۸۵
نابرابری ۶۸، ۶۹	صنعتی کردن:
برنامه‌ریزی ۴۸	تولید خانه ۱۳۳

کشاورزی ۱۱۹	الگوها ۹۱، ۱۳۴-۱۳۶، ۱۴۳-۱۴۵
موانع سرمایه‌گذاری ۱۲۰-۱۲۳،	جدایی ۱۰۱، ۱۵۱
۱۲۸-۱۲۵	فن تونن ۱۴۶
و بازارهای سرمایه‌داری ۱۶۱	فن‌شناسی ۸۱، ۱۰۰
و ساختمان ۱۳۲-۱۳۴	سرمایه‌بر ۹۴
کنترل ۱۷۰	الگوهای ۹۹
تفاوتی ۱۰۴، ۱۱۱-۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۶،	قانون ذرت ۱۰۷، ۱۱۷
۱۳۰، ۱۴۰، ۲۰۷	قطبی کردن ۶۷، ۷۱، ۹۸
فئودال ۱۰۵	قیمت‌ها و رانت ۱۱۰
گتو ۱۵۰	کاتالان نو ۱۳۱
و عرضه نیروی کار ۱۵۱	کارگران، از خودبیگانگی ۱۶
انحصاری ۷۵، ۱۰۴، ۱۱۳-۱۲۳، ۱۲۵،	تمرکز ۸۳، ۸۴
۱۴۰، ۱۴۱، ۱۶۴، ۲۰۷	همسایگی‌ها (محلها) و تفاوت
و قیمت‌ها ۱۱۳	قیمت‌ها ۱۲۵
و تولید ۱۱۱	کارگر و کار:
ریکاردویی ۱۱۱	و تضاد با زمین‌داران ۱۱۵
و انحصارهای حمل و نقل ۱۲۶	بازار ۷۲
و کیفیت مکان ۱۱۹-۱۲۲	سازمان‌ها ۷۰
نظریه‌ها ۱۰۳-۱۵۱	قدرت ۳۳، ۹۶، ۱۲۷
مارکسیستی ۱۹، ۱۴۰	ارزش بلندمدت ۱۵۴
و توسعه شهری ۱۰۶-۱۰۹	ارزش و رانت ۱۱۲
و مکان شهری ۱۳۷-۱۵۱	لایه‌بندی فشار ۸۵-۸۷
زمین شهری ۱۲۶-۱۲۸	بهره‌ور در برابر نابهره‌ور ۱۵۵
و ارزش ۶۷	ماهر ۸۳
و دستمزدها ۱۱۶، ۱۵۰	کارهای عام‌المنفعه ۴۲، ۱۳۴
کشاورزی سرمایه‌دارانه ۱۱۵	کاستلس، مانوئل ۱۹، ۲۲، ۲۳، ۱۳۸، ۱۵۶،
کشورها:	۱۵۷، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۷
کم توسعه ۹۲-۱۰۱	کالاهای واسطه‌ای ۸۹
جهان سوم ۶۴	کالیفرنیا، و مالیات‌ها ۲۰۸

مارکسیزم ۳۷، ۳۸ (و نظریه رانت) ۱۲۶،
 ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۴، ۱۵۵ (و
 مصرف) ۱۵۷-۱۵۹، ۱۷۸-۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳،
 ۱۸۶-۱۸۸، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷-۲۱۹
 مارکسیستی، اقتصاد سیاسی ۲۳، ۲۴، ۶۸،
 ۱۵۳
 تئوری ارزش ۵۶
 مارکوزه، اج ۱۶۸
 مارکوزن، ا. آر ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۹۱،
 ۹۹، ۱۱۴
 مارگلین، اس ۱۶۷
 مالتوس ۹۳، ۱۱۱
 مبادله ۳۳
 نابرابر ۵۸، ۶۳، ۹۴، ۱۸۷
 مبادله کالا ۲۹
 مجارستان ۱۴۴
 محله فقیرنشین = حلبی آباد ۱۴۵-۱۵۱،
 ۱۶۸
 و تبعیض ۱۴۵
 و سرمایه گذاری ۱۴۷، ۱۴۸-۱۵۱
 و مبادله نابرابر ۱۴۷-۱۴۹
 مراقبت بهداشتی ۱۵۸، ۱۸۱، ۱۸۵، ۲۱۳،
 ۲۱۶
 و محیط ۱۸۵
 پزشکی اجتماعی و ۱۸۲
 مستعمره های داخلی ۶۹
 الگو ۵۰
 مصرف:
 و بازتولید ۱۵۸

کمون پاریس ۳۹، ۵۵، ۱۶۲، ۲۰۳
 کمینی، جی ۱۶۹
 کندراتیف، ان. دی ۷۱
 کوبا ۱۰۱، ۱۴۵
 کینز، جی. ام ۷۱
 گارزا، گوستاو ۹۵
 گاویریا، م ۱۸۷، ۱۸۸
 گردش ۱۵۸
 و بافروش خانه ۱۶۴
 گسترش بین المللی ۴۳
 گات دینر، م ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵،
 ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹
 گودمن ۷۰
 گوردن، دی. ام ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۷۰، ۷۳، ۸۲،
 ۸۳، ۸۵، ۸۷، ۹۰، ۱۴۰
 لاجکین، جی ۱۳۹
 لاول، ام ۸۳
 لایه بندی سکونتی ۸۶
 لس آنجلس ۸۸
 لغور، هنری ۲۱، ۴۲، ۱۸۸، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷،
 لنین، وی ۴۶، ۱۳۰
 لوریا ۱۳۶، ۱۶۹
 لوکاج، جی ۲۱۶
 لپیئتس، ۹۱۱، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳
 ماتریالیسم ۲۵
 سارکس، ک ۹، ۱۳، ۲۰-۲۲، ۲۹-۲۴،
 ۳۲-۳۷، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۶،
 ۵۹، ۶۰، ۶۴، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰،
 ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵

نئوکلاسیک، اقتصاد ۱۳-۱۷، ۲۰، ۲۳	کارگران در برابر سرمایه‌داران ۱۵۴
ناحیه تجاری مرکزی ۸۵	معیشت ۲۸
نرخ بهره و قیمت خانه ۱۲۴	مکزیک ۱۴۳
نژاد ۱۶۹، ۱۹۹-۲۰۱، ۲۰۹	مکزیکوسی ۹۵
نظریه‌سازان وابستگی ۶۸	منابع، محلی ۷۵
نظریه فرآیندگی پایه ۷۶	طبیعی ۱۰۴
نظریه ارزش ۱۱۰	مناطق:
نظریه محصول عمده ۹۹	کم مزد ۷۰
نهایی بودن ۹۲-۹۷	ناشهری ۹۷-۱۰۳
نیویورک ۸۰، ۹۰، ۱۴۱	تولیدکننده نفت ۶۵
واتکینز. ا. جی ۷۰، ۱۳۹	منچستر ۱۹
والکر، آر. ا. ۷۰	مندل، ارنست ۴۸
ویلیامز، ریموند ۲۱	منطقه‌ای، اقتصادهای ۸۱
هاروی، دیوید ۱۹-۲۲، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۳۱	منطقه‌ای، پراکندگی ۹۷
۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۴۹، ۲۱۶	منطقه‌ای، چرخش ۷۰
هال، پی ۹۰	مور، آر ۱۶۹
هامبرگ، جی ۱۴۵	مهاجران ۸۳
هایدن، دی ۱۷۱	مهاجرت ۱۳۳
هایمر، استیفن ۸۰، ۸۱، ۸۵، ۹۰، ۹۱	نیروی کار ۶۸، ۸۸
هریس، ال ۱۶۷	سرمایه ۸۸
هریس، دونالد ۱۴۸	میراث ثروت ۴۱
هریسون، بنت ۷۶، ۷۷، ۷۹	میردال، جی ۶۸
هولاند، اس ۶۸	مبسی، دورین ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۹۹
هیرشمن. ا. او ۹۹	۱۳۱
یاری‌های عمومی ۱۷۷، ۱۸۱، ۲۱۵	میگان، ریچارد ۷۷-۷۹، ۸۲
	میلی‌بند، آر ۲۰۷

کتابنامه

- [1] Abad Gomez, H., 'Public health problems in Medellin', in *Cities in Crisis: the Urban Challenge in Latin America*, ed. by M. Edel and R. G. Hellman. New York: Bildner Center for Western Hemisphere Studies, City University of New York, 1989, 103-114.
- [2] Abramowitz, M., *Regulating the Lives of Women*. Boston: South End Press, 1988.
- [3] Abrams, C., *Home Ownership for the Poor*. New York: Praeger, 1970.
- [4] Acosta, M. and J. E. Hardoy, *Urban Reform in Revolutionary Cuba*. New Haven: Yale University Antilles Research Program, 1971.
- [5] Aglietta, M., *Theory of Capitalist Regulation: Through US Experience*. London: New Left Books, 1979.
- [6] Alcala, R. and D. Mermelstein, (eds), *The Fiscal Crisis of American Cities*. New York: Vintage, 1977.
- [7] Alinsky, S., *Rules for Radicals*. New York: Random House, 1971.
- [8] Alonso, J., *Lucha Urbana y Acumulacion de Capital*. Mexico City: Ediciones de la Casa Chata, 1980.
- [9] Althusser, L., *For Marx*. London: New Left Books, 1968.
- [10] Althusser, L. and E. Balibar, *Reading 'Capital'*. London: New Left Books, 1970.
- [11] Ambrose, P., and B. Colenutt, *The Property Machine*. Harmondsworth: Penguin, 1975.

- [12] Amin, S., *Unequal Development*. New York: Monthly Review Press, 1976.
- [13] Amin, S., *Eurocentrism*. New York: Monthly Review Press, 1989.
- [14] Angotti, T., 'The housing question: Engels and after', *Monthly Review* 29:5, (October 1977), 39-61.
- [15] Aronowitz, S., *The Crisis in Historical Materialism: Class, Politics and Culture in Marxist Theory*. New York: Praeger, 1981.
- [16] Aronowitz, S., *Science as Power*. Minneapolis: University of Minnesota Press, 1988.
- [17] Ashton, P. J., 'The political economy of suburban development', in *Marxism and the Metropolis*, ed. by W. K. Tabb and L. Sawers, pp. 64-89. New York: Oxford University Press, 1978.
- [18] Bagley, B. and M. Edel, 'Popular mobilization programs of the National Front: cooptation and radicalization', in *Politics of Compromise: Coalition Government in Colombia*, ed. by R. A. Berry, R. G. Hellman and M. Solaun, pp. 257-284. New Brunswick: Transaction Books, 1980.
- [19] Ball, M., 'Differential rent and the role of landed property', *International Journal of Urban and Regional Research*, 1:3, (October 1977), 380-402.
- [20] Ball, M., *Housing Policy and Economic Power: the Political Economy of Owner Occupation*. London: Methuen, 1983.
- [21] Ball, M., 'Land rent and the construction industry', in *Land Rent, Housing and Urban Planning*, ed. by M. Ball et al., pp. 71-86. London: Croom Helm, 1985.
- [22] Ball, M., 'The urban rent question', *Environment and Planning A*, 17 (1985), 503-525.
- [23] Ball, M., V. Bentivegna, M. Edwards and M. Folin, (eds), *Land Rent, Housing and Urban Planning: a European Perspective*. London: Croom Helm, 1985.
- [24] Ball, M., M. Harloe, and M. Martens, *Housing and Social Change in Europe and the USA*. London: Routledge, 1988.
- [25] Bandyopadhyay, P., 'Neo-Ricardianism in urban analysis', *International Journal Urban and Regional Research*, 6:2 (June 1982), 277-282.
- [26] Bandyopadhyay, P., 'Marxist urban analysis and the economic theory of rent', *Science and Society*, XLVI:2 (Summer 1982), 162-196.
- [27] Baran, P., *The Political Economy of Growth*. New York: Monthly Review Press, 1965.
- [28] Baran, P. A. and P. Sweezy, *Monopoly Capital*. New York: Monthly Review Press, 1966.
- [29] Barkin, D., 'Confronting the separation of town and country in Cuba', in *Marxism and the Metropolis*, ed. by W. K. Tabb and L. Sawers, pp. 317-337. New York: Oxford University Press, 1978.
- [30] Barkin, D. and T. King, *Regional Economic Development: the River Basin Approach in Mexico*. Cambridge: Cambridge University Press, 1970.
- [31] Bartra, R., *El Modo de Produccion Asiatico*. Mexico: Era, 1969.
- [32] Beneria, L. and M. Roldan, *The Crossroads of Class and Gender*. Chicago: University of Chicago Press, 1987.
- [33] Berman, M., *All That is Solid Melts into Air*. New York: Simon and Schuster, 1982.
- [34] Bina, C., *The Economics of Oil Crisis*. New York: St Martins, 1985.
- [35] Blauner, R., 'Internal colonialism and the ghetto revolt', *Social Problems*, 16 (1969), 393-498.
- [36] Blaustein, A. and G. Faux, *Star Spangled Hustle*. Garden City: Doubleday, 1972.
- [37] Blazyca, G., *Planning is Good for You: the Case for Popular Control*. London: Pluto Press, 1983.

- [38] Block, F., 'The ruling class does not rule: notes on the Marxist theory of the State', *Socialist Review*, 33 (May-June 1977), 6-28.
- [39] Bluestone, B., 'Black capitalism: the path to black liberation?' *Review of Radical Political Economics*, I:1 (May 1969), 36-55.
- [40] Bluestone, B. and B. Harrison, *The Deindustrialization of America*. New York: Basic Books, 1982.
- [41] Boccara, P., *Capital Monopolista de Estado*. Mexico: Grijalbo, 1970.
- [42] Borja, J., *Movimientos Sociales Urbanos*. Buenos Aires: SIAP, 1975.
- [43] Bowles, S. and H. Gintis, *Schooling in Capitalist America*. New York: Basic Books, 1976.
- [44] Boyte, H., *The Backyard Revolution*. Philadelphia: Temple University Press, 1980.
- [45] Bratt, R., C. Hartman, and A. Meyerson, *Critical Perspectives on Housing*. Philadelphia, Temple University Press, 1986.
- [46] Browne, R., 'Cash flows in a ghetto economy', *Review of Black Political Economy*, I:3 (Winter-Spring 1971), 28-39.
- [47] Brugman, B. and X. Stetteland, *The Ultimate Highrise*. San Francisco: Bay Guardian Books, 1971.
- [48] Burgess, R., 'Self-help housing: a new imperialist strategy?' *Antipode*, 9:2 (1977), 50-59.
- [49] Cardoso, F. H. and E. Falleto, *Dependency and Development in Latin America*. Berkeley: University of California Press, 1979.
- [50] Carnoy, M., *The State and Political Theory*. Princeton: Princeton University Press, 1984.
- [51] Carnoy, M. (ed.), *Schooling in a Corporate Society*. New York: David McKay, 1972.
- [52] Caro, R., *The Power Broker: Robert Moses and the Fall of New York*. New York: Knopf, 1974.
- [53] Castells, M., *La Question Urbaine*, Paris: Maspero, 1972. [English translation, *The Urban Question*. London: Edward Arnold, 1977].
- [54] Castells, M., *Luttés Urbaines*. Paris: Maspero, 1973.
- [55] Castells, M., *City, Class and Power*. New York: Macmillan, 1978.
- [56] Castells, M., *Crisis Urbana y Cambio Social*. Madrid: Siglo XXI, 1981.
- [57] Castells, M., *The City and the Grassroots*. Berkeley: University of California Press, 1983.
- [58] Castells, M. and F. Godard, *Monopolville: Analyse des Rapports entre l'Enterprise, l'Etat et l'Urbaine a Partir d'un Enquete sur la Croissance Industrielle et Urbaine de le Region de Dunkerque*. Paris: Mouton, 1974.
- [59] Cerullo, M. and P. Ewen, 'Having a good time, the American family goes camping,' *Radical America*, 16:1-2 (Jan-Apr 1982), 13-44.
- [60] Chandler A. D. and F. Redlich, 'recent developments in American business administration and their conceptualization', *Business History Review*, Spring, 1961.
- [61] Checkoway, B., 'Large Builders, Federal Housing Programs, and Postwar Suburbanization', in *Critical Perspectives on Housing*, ed. by R. Bratt, C. Hartman, and A. Meyerson, pp. 119-138. Philadelphia: Temple University Press, 1986.
- [62] Childe, V. G., *Man Makes Himself*. New York: New American Library, 1951.
- [63] Chodorow, N., *The Reproduction of Mothering*. Berkeley: University of California Press, 1978.
- [64] Clark, G. and M. Dear, *State Apparatus: Structures and Language of Legitimacy*. London: George Allen and Unwin, 1984.

- [65] Clarke, A., *Growing Up Stupid Under the Union Jack*. Havana: Casa de las Americas, 1980.
- [66] Clavel, P., J. Forester, and W. W. Goldsmith, *Urban and Regional Planning in an Age of Austerity*. New York: Pergamon, 1980.
- [67] Cockburn, C., *The Local State*. London: Pluto Press, 1977.
- [68] Cockcroft J. D., 'Pauperizacion, no marginalización', *Coyoacan: Revista Marxista Latinoamericana*, 15 (Jan-June 1983), 25-64.
- [69] Cockcroft, J. D. and E. S. Cockcroft, 'People's art and social change: the community mural movement', *Radical America* 12:2 (March 1978), 7-14.
- [70] Cohen, R. B., 'The international division of labor, multinational corporations and urban hierarchy', in *Urbanization and Urban Planning in Capitalist Society*, ed. by M. Dear and A. Scott, pp. 287-000. London: Methuen, 1981.
- [71] Cohen, S. S. and C. Goldfinger, 'From permacrisis to real crisis in french social security: the limits to national politics', in *Stress and Contradiction in Modern Capitalism*, ed. by L. N. Lindberg et al., pp. 57-98. Lexington, Mass.: Lexington Books, 1975.
- [72] Collier, D. (ed.), *The New Authoritarianism in Latin America*. Princeton: Princeton University Press, 1979.
- [73] Connolly, P., 'Inversion publica en el medio construido: redistribucion de funciones estatales?' in *Mexico: Problemas urbano regionales*, ed. by G. Boils, pp. 205-242. Mexico: GV Editores, 1987.
- [74] Cowley, J., A. Kaye, M. Mayo and M. Thompson, *Community or Class Struggle?*. London: Stage 1, 1977.
- [75] Cox, K. (ed.), *Urbanization and Conflict in Market Societies*. Chicago: Maaroufa, 1978.
- [76] Crazz, G., *The Politics of Park Design*. Cambridge: MIT Press, 1982.
- [77] Currie, E., *Confronting Crime: an American Challenge*. New York: Pantheon, 1985.
- [78] Dahl, R., *Who Governs?* New Haven: Yale University Press, 1961.
- [79] Darden, J. T., R. C. Hill, J. Thomas and R. Thomas, *Detroit: Race and Uneven Development*. Philadelphia: Temple University Press, 1987.
- [80] Day, R., 'The theory of the long cycle: Kondratieff, Trotsky, Mandel', *New Left Review*, 99 (1976), 67-82.
- [81] Dear, M. and A. Scott (eds), *Urbanization and Urban Planning in Capitalist Society*. London: Methuen, 1981.
- [82] Debray, R., *Revolution in the Revolution*. New York: Monthly Review Press, 1967.
- [83] DeFazio, W., *Longshoremen: Community and Resistance on the Brooklyn Waterfront*. South Hadley: Bergin and Garvey, 1986.
- [84] DeJanvry, A., *The Agrarian Question and Reformism in Latin America*. Baltimore: Johns Hopkins Press, 1982.
- [85] Delgado, G., *Organizing the Movement*. Philadelphia: Temple University Press, 1986.
- [86] De Oliveira, F., *Elegia para uma Re(li)giao: SUDENE, Nordeste, Planejamento e Conflito de Clases*. Rio de Janeiro: Paz e Terra, 1977. [Spanish edition, Mexico: Fondo de Cultura Economica, 1982]
- [87] Dickens, P., S. Duncan, M. Goodwin and F. Gray, *Housing, States and Localities*. London: Methuen, 1985.
- [88] Direct Labor Collective, *Building with Direct Labour: Local Authority Building and the Crisis in the Construction Industry*. London: Conference of Socialist Economists, 1978.

- [89] Dobb, M., *Studies in the Development of Capitalism*. New York: International Publishers, 1947.
- [90] Domhoff, G. W., *The Bohemian Grove and Other Retreats*. New York: Harper and Row, 1974.
- [91] Domhoff, G. W., *Who Really Rules?* New Brunswick, N. J.: Transaction Books, 1978.
- [92] Doyal, L. and I. Pennell, *The Political Economy of Health*. Boston: South End Press, 1979.
- [93] Edel, C. K. et al., 'Uneven regional development: an introduction,' *Review of Radical Political Economics: Special Issue on Uneven Regional Development*, 10:3 (Fall 1976), 1-12.
- [94] Edel, M., 'Urban renewal and land use conflicts,' *Review of Radical Political Economics*, 3:3 (Summer 1971), 76-89.
- [95] Edel, M., 'Land values and the cost of urban congestion: measurement and distribution', in *The Political Economy of Environment: Problems of Method*, ed. by I. Sachs, pp. 61-90. Hague: Mouton, 1972.
- [96] Edel, M., 'Development v. dispersal: approaches to ghetto poverty,' in *Readings in Urban Economics*, ed. by M. Edel and J. Rothenberg, pp. 307-325. New York: Macmillan, 1972.
- [97] Edel, M., *Economies and the Environment*. Englewood Cliffs, N.J.: Prentice Hall, 1973.
- [98] Edel, M., 'Marx's theory of rent: urban applications', *Kapitalistate*, 4-5 (1976), 100-124.
- [99] Edel, M., 'Rent theory and labor strategy: Marx, George and the urban crisis,' *Review of Radical Political Economics* 9 (1977), 1-15.
- [100] Edel, M., 'The New York crisis as economic history', in *The Fiscal Crisis of American Cities*, ed. by R. Alcala and D. Mermelstein, pp. 228-245. New York: Vintage, 1977.
- [101] Edel, M., 'Capitalism, accumulation and the explanation of urban phenomena', in *Urbanization and Urban Planning in Capitalist Society*, ed. by M. Dear and A. J. Scott, pp. 19-44. London: Methuen, 1981.
- [102] Edel, M., 'Home ownership and working class unity', *International Journal of Urban and Regional Research*, 6:2 (1982), 205-221.
- [103] Edel, M. and J. Rothenberg (eds.), *Readings in Urban Economics*. New York: Macmillan, 1972.
- [104] Edel, M., E. Sclar and D. Luria, *Shaky Palaces: Home Ownership and Social Mobility in Boston's Suburbanization*. New York: Columbia University Press, 1984.
- [105] Ehrenreich, B. and J. Ehrenreich, *The American Health Empire*. New York: Health PAC Inc. and Random House, 1970.
- [106] Ehrenreich, B. and D. English, *Complaints and Disorders: the Sexual Politics of Sickness*. Old Westbury, N.Y.: The Feminist Press, 1973.
- [107] Ehrenreich, J. (ed.), *The Cultural Crisis of Modern Medicine*. New York: Monthly Review Press, 1978.
- [108] Eisenstein, Z. (ed.), *Capitalist Patriarchy and the Case for Socialist Feminism*. New York: Monthly Review Press, 1979.
- [109] Emmanuel, A., *Unequal Exchange*. New York: Monthly Review Press, 1972.
- [110] Engels, F., *The Housing Question*. New York: International Publishers n.d.
- [111] Engels, F., 'The origin of the family, private property and the state', in *K. Marx and F. Engels Selected Works*, pp. 468-576. New York: International Publishers, 1968. 468-576.

- [112] Engels, F., *The Condition of the Working Class in England*. Moscow: Progress Publishers, 1973.
- [113] Ewen, L. A., *Corporate Power and Urban Crisis in Detroit*. Princeton: Princeton University Press, 1978.
- [114] Ewen, S., *Captains of Consciousness*. New York: McGraw Hill, 1976.
- [115] Fainstein, S. *et al.*, *Restructuring the City*. New York: Longman, 1983.
- [116] Faux, G., *CDC's: New Hope for the Inner City*. New York: Twentieth Century Fund, 1971.
- [117] Feldman, M., 'A contribution to the critique of urban political economy: the Journey to Work', *Antipode*, 9:1 (Sept 1977).
- [118] Feldman, M., *The Political Economy of Cities and the Journey to Work*, PhD Dissertation, University of California, Los Angeles, 1981.
- [119] Fellmeth, R. C., *Politics of Land*. New York: Grossman, 1973.
- [120] Fernandez, R., *The United States-Mexico Border: a Politico-Economic Profile*. Notre Dame, Ind.: Notre Dame University Press, 1977.
- [121] Fernandez Kelly, M. P., *For We Are Sold, I and My People*. Albany: State University of New York Press, 1983.
- [122] Fine, B., 'On Marx's theory of agricultural rent', *Economy and Society*, 8 (1979), 241-278.
- [123] Fine, B., 'Land, capital and the British coal industry prior to World War II', in *Land Rent, Housing and Urban Planning: a European Perspective*, ed. by M. Ball *et al.*, pp. 107-125. London: Croom Helm, 1985.
- [124] Fitch, R., 'Planning New York', in *The Fiscal Crisis of American Cities*, ed. by R. Alcaly and D. Mermelstein, pp. 246-285. New York: Vintage, 1977.
- [125] Forbes, D. K. and P. J. Rimmer (eds.), *Uneven Development and the Geographical Transfer of Value*. Canberra: Australian National University, 1984.
- [126] Fox, K., 'Uneven regional development in the United States', *Review of Radical Political Economics*, 10:3 (Fall 1978), 68-86.
- [127] Frank, A. G., 'The development of underdevelopment', *Monthly Review*, 18:4 (September 1968), 17-31.
- [128] Frisch, M. H., 'The community elite and the emergence of urban politics: Springfield, Massachusetts, 1840-1880', in *Nineteenth Century Cities*, ed. by S. Thernstrom and R. Sennett, pp. 277-297. New Haven: Yale University Press, 1969.
- [129] Fusfeld, D., *The Basic Economics of the Urban Racial Crisis*. New York: Holt, Reinhardt and Winston, 1973.
- [130] Gale, D., *Washington D.C.: Inner-city Revitalization and Minority Suburbanization*. Philadelphia: Temple University Press, 1987.
- [131] Gans, H., *The Urban Villagers*. New York: The Free Press, 1962.
- [132] Garza, G., *El proceso de industrializacion en la ciudad de Mexico: 1821-1970*. Mexico City: El Colegio de Mexico, 1985.
- [133] Gaviria, M., *Campo, urbe y espacio del ocio*. Madrid: Siglo XXI de Espana, 1971.
- [134] Gaviria, M., *Espana a Go-Go: Turismo charter y neocolonialismo del espacio*. Madrid: Ediciones Turner, 1974.
- [135] Gaviria, M., *Ecologismo y ordenacion del territorio en Espana*. Madrid: Cuadernos para el Dialogo, 1976.
- [136] Genovese, E., *The Political Economy of Slavery*. New York: Pantheon, 1965.
- [137] George, H., *Progress and Poverty*. New York: Modern Library, 1938.
- [138] Giddens, A., *A Contemporary Critique of Historical Materialism*. Berkeley: University of California Press, 1981.

- [139] Gilroy, P. *There Ain't No Black in the Union Jack: the Cultural Politics of 'Race' and Nation*. London: Hutchinson, 1987.
- [140] Gonzalez Casanova, P., *La Democracia en Mexico*. Mexico City: Era, 1965.
- [141] Gonzalez Casanova, P., 'Internal colonialism and national development', *Studies in Comparative International Development*, 1:4 (1965), 27-37.
- [142] Goodman, R., *After the Planners*. New York: Simon and Schuster, 1971.
- [143] Goodman, R., *The Last Entrepreneurs*. New York: Simon and Schuster, 1979.
- [144] Gordon, D. M., 'Class and the economics of crime', *Review of Radical Political Economics*, 3:3 (Summer 1971), 50-75.
- [145] Gordon, D. M. (ed.), *Problems in Political Economy: an Urban Perspective*. Lexington: D. C. Heath, 1971.
- [146] Gordon, D. M., *Theories of Poverty and Underemployment*. Lexington, Mass.: D. C. Heath, 1972.
- [147] Gordon, D. M., 'Class struggle and the stages of urban development', in *The Rise of the Sunbelt Cities*, ed. by D. Perry and A. Watkins, pp. 55-82. Beverly Hills: Sage Publications, 1977.
- [148] Gordon, D. M., 'Up and down the long roller coaster', in *U.S. Capitalism in Crisis*, pp. 22-35. New York: Union for Radical Political Economics, 1978.
- [149] Gordon, L., 'The politics of birth control, 1920-1940', in *The Cultural Crisis of Modern Medicine*, ed. by J. Ehrenreich, pp. 144-184. New York: Monthly Review Press, 1978..
- [150] Gorelick, S., 'Undermining hierarchy: problems of schooling in capitalist America', *Monthly Review*, 29:5 (October 1977), 20-36.
- [151] Gorelick, S., *City College and the Jewish Poor*. New Brunswick: Rutgers University Press, 1981.
- [152] Gottdiener, M., *The Social Production of Space*. Austin: University of Texas Press, 1985.
- [153] Gottdiener, M., *The Decline of Urban Politics: Political Theory and the Crisis of the Local State*. Newbury Park, Ca.: Sage Publications, 1987.
- [154] Gould, S. J., 'Human equality is a contingent fact of history', in *The Flamingo's Smile*, pp. 185-198. New York: Norton, 1985.
- [155] Gramsci, A., *The Modern Prince and Other Writings*. New York: International Publishers, 1957.
- [156] Greater London Council Economic Policy Group, *Jobs for a Change*. London: GLC, 1983.
- [157] Green, J. and A. Hunter, 'Racism and busing in Boston', in *Marxism and the Metropolis*, ed. by W. K. Tabb and L. Sawers, pp. 271-296. New York: Oxford University Press, 1978.
- [158] Greer, E., *Big Steel: Black Politics and Corporate Power in Gary, Indiana*. New York: Monthly Review Press, 1979.
- [159] Gregory, D. and J. Urry, (eds.), *Social Relations and Spatial Structures*. New York: St Martin's, 1985.
- [160] Hadjimichalis, C., *The Geographical Transfer of Value: a Comparative Analysis of Regional Development in Southern Europe*, PhD Dissertation, University of California, Los Angeles, 1980.
- [161] Haila, A., 'Land as a financial asset,' *Antipode*, 20:2 (1988), 79-101.
- [162] Hall, P., *The World Cities*. New York: McGraw Hill, 1966.
- [163] Hall, P. and A. Markusen (eds.), *Silicon Landscapes*. Boston: Allen and Unwin, 1985.
- [164] Hamberg, J., 'The dynamics of Cuban housing policy', in *Critical Perspectives on Housing*, ed. by R. G. Bratt, C. Hartman and A. Meyerson, pp. 558-585. Philadelphia: Temple University Press, 1986.

- [165] Hampden-Turner, C., *From Poverty to Dignity*. Garden City, N.Y.: Anchor, 1974.
- [166] Harloe, M. (ed.), *Captive Cities*. New York: John Wiley, 1977.
- [167] Harloe, M. (ed.), *New Perspectives on Urban Change and Conflict*. New York: Holmes and Meier, 1982.
- [168] Harloe, M. and E. Lebas (eds.), *City Class and Capital*. New York: Homes and Meier, 1981.
- [169] Haring, S. L., 'The police institution as a class question: Milwaukee socialists and the police, 1900-1915', *Science and Society*, 46:2 (Summer 1982), 97-221.
- [170] Harris, D. J., 'The black ghetto as 'internal colony': a theoretical critique and reformulation', *Review of Black Political Economy*, 2:4 (Summer 1972), 00-00.
- [171] Harris, L., 'Interest, credit and capital', *Economy and Society*, 5:2 (May 1976), 145-177.
- [172] Harris, M., *Cannibals and Kings*. New York: Random House, 1977.
- [173] Harrison, B., *Urban Economic Development: Suburbanization, Minority Opportunity and the Condition of the Central City*. Washington: The Urban Institute, 1974.
- [174] Harrison, B., *The Transformation of the New England Economy*. Cambridge, Mass.: MIT-Harvard Joint Center for Urban Studies, working paper, 1981.
- [175] Harrison, B., 'Regional restructuring and 'good business climates-the economic transformation of New England', in *Sunbelt/Snowbelt*, ed. by L. Sawers and W. Tabb, pp. 48-96. New York: Oxford University Press, 1984.
- [176] Hartman, C. W., 'The housing of relocated families,' in *Urban Renewal: the Record and the Controversy*, ed. by J. O. Wilson, pp. 291-335. Cambridge: MIT Press, 1966.
- [177] Hartman, C. W., *Yerba Buena: Land Grab and Community Resistance in San Francisco*. San Francisco: Glide Publications, 1974.
- [178] Hartman, C. W., *The Transformation of San Francisco*. Totowa: Rowman and Allanheld, 1984.
- [179] Hartman, C. W. (ed.), *America's Housing Crisis*. Boston: Routledge and Kegan Paul, 1983.
- [180] Harvey, D., *Social Justice and the City*. Baltimore: Johns Hopkins Press, 1973.
- [181] Harvey, D., 'Class-monopoly rent, finance capital and the urban revolution', *Regional Studies*, 8:3 (1974), 239-255.
- [182] Harvey, D., 'The political economy of urbanization in advanced capitalism', in *The Social Economy of Cities*, ed. by X. Gappert and X. Rose, pp. 119-164. Beverly Hills: Sage Publications, 1975.
- [183] Harvey, D., *The Limits to Capital*. Chicago: University of Chicago Press, 1982.
- [184] Harvey, D., *The Urbanization of Capital*. Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1985.
- [185] Harvey, D., *Consciousness and the Urban Experience*. Baltimore: Johns Hopkins Press, 1985.
- [186] Harvey, D. and L. Chatterjee, 'Absolute rent and the structuring of space by governmental and financial institutions', *Antipode*, 6:1 (1974), 22-36.
- [187] Hayden, D., 'Redesigning the domestic workplace', in *New Space for Women*, ed. by G. Wekerle, R. Peterson and D. Morley, pp. 101-124. Boulder: Westview Press, 1980.
- [188] Hayden, D., *The Grand Domestic Revolution*. Cambridge: MIT Press, 1981.
- [189] Hays, S., 'The politics of reform in municipal government in the progressive era', *Pacific Northwest Quarterly*, 55 (October 1964), 157-169.
- [190] Hechter, M., *Internal Colonialism: the Celtic Fringe in British National Development 1536-1966*. Berkeley: University of California Press, 1975.

- [191] Heil, B., 'Sunbelt migration', in *U.S. Capitalism in Crisis*, ed. by Political Education Project, pp. 87-101. New York, Union for Radical Political Economics, 1978.
- [192] Henderson, J. and M. Castells (eds), *Global Restructuring and Territorial Development*. London: Sage Publications, 1987.
- [193] Hill, R. C., 'Fiscal collapse and political struggle in decaying central cities', in *Marxism and the Metropolis*, ed. by W. K. Tabb and L. Sawers, pp. 213-240. New York: Oxford University Press, 1978.
- [194] Hindess, B. and P. Hirst, *Pre-capitalist Modes of Production*. London: Routledge and Kegan Paul, 1975.
- [195] Hindess, B. and P. Hirst, *Modes of Production and Social Formation*. London: Macmillan, 1977.
- [196] Hirschman A. O., 'A generalized linkage approach to development with special reference to Staples', in *Essays in Economic Development and Cultural Change in Honor of Bert F. Hoselitz*. Chicago: University of Chicago Press, 1976.
- [197] Hobsbawm, E. J., 'Labour in the Great City', *New Left Review*, 166 (1987), 39-52.
- [198] Holland, S., *The Regional Problem*. London: Macmillan, 1976.
- [199] Holland, S., *Capital versus the Regions*. London: Macmillan, 1976.
- [200] Horn, J., *Away with all Pests*. New York: Monthly Review Press, 1971.
- [201] Hunt, E. K., *Property and Prophets*. New York: Harper and Row, 1986.
- [202] Hymer, S., 'The multinational corporation and the law of uneven development', in *Economics and World Order*, ed. by J. Bhagwati, pp. 113-140. New York: Macmillan, 1971.
- [203] Innis, H., *The Fur Trade in Canada*. New Haven: Yale University Press, 1930.
- [204] James, C. L. R., *Beyond a Boundary*. London: Hutchinson, 1963.
- [205] Jessop, B., *The Capitalist State*. New York: NYU Press, 1982.
- [206] Joffe, J., 'The limits of urban policy', *Review of Radical Political Economics*, IV:2 (Summer 1972), 100-109.
- [207] Kane, E., 'Short-changing the small saver', *Journal of Money, Credit and Banking*, 2 (1970), 513-522.
- [208] Katznelson, I., *City Trenches*. New York: Pantheon, 1981.
- [209] Kemeny, J., 'Home ownership and privatization', *International Journal of Urban and Regional Research*, 4:3 (1980), 372-388.
- [210] Klitgaard, K. A., 'The Subordination of Labor to Capital and the Residential Construction Industry', Paper presented, annual meetings, Union for Radical Political Economics, 1988.
- [211] Kondratieff, N. D., 'The long waves in economic life', *Reviews of Economics and Statistics*, 17:6 (1935), 105-115.
- [212] Kornblum, W., *Blue Collar Community*. Chicago: University of Chicago Press, 1974.
- [213] Lafargue, P., *The Right to be Lazy*. Chicago: Charles H. Kerr, 1907.
- [214] Lafont, J., D. Leborgue and A. Lipietz, *Redeploiement Industriel et Espace Economique: une Etude Intersectorielle Comparative*. Paris: Cepremap, 1980.
- [215] Laibman, D., 'Values and prices of production: the political economy of the transformation problem', *Science and Society*, 37:4 (Winter 1973-74), 404-437.
- [216] Lamb, R. K., 'The entrepreneur and the community', in *Men in Business*, ed. by W. Miller. Cambridge: Harvard University Press, 1952.
- [217] Lange, O., *On the Economic Theory of Socialism*. Minneapolis: University of Minnesota Press, 1938.
- [218] Laska, S. B. and D. Spain (eds.), *Back to the City*. New York: Pergamon, 1980.

- [219] Lasswell, H., *Politics: Who Gets What, When, How*. New York: McGraw Hill, 1936.
- [220] Lefebvre, H., *Le Droit a la Ville*. Paris: Editions Anthropos, 1968.
- [221] Lefebvre, H., *La Revolution Urbaine*. Paris: Gallimard, 1970.
- [222] Lefebvre, H., *La Pensee Marxiste et la Ville*. Tournai, Belgium: Casterman, 1972. [Spanish translation, *El Pensamiento Marxista y la Ciudad*. Mexico City: Ed. Contemporaneous, 1973].
- [223] Lefebvre, H., *Escape et Politique: Le Droit a la Ville II*. Paris: Editions Anthropos, 1972.
- [224] Lefebvre, H., *The Survival of Capitalism*. London: Allison and Busby, 1973.
- [225] Lefebvre, H., *La Production de l'Espace*. Paris: Anthropos, 1974.
- [226] Lenin, V. I., *The State and Revolution*. New York: International Publishers, 1932.
- [227] Lenin, V. I., *Imperialism: the Highest Stage of Capitalism*. New York: International Publishers, 1939.
- [228] Lenin, V. I., *The Development of Capitalism in Russia*. Moscow: Progress, 1956.
- [229] Lichten, E., *Class, Power and Austerity: the New York City Fiscal Crisis*. South Hadley: Bergin and Garvey, 1986.
- [230] Lipietz, A., *Le Tribut Foncier Urbain*. Paris: Maspero, 1974.
- [231] Lipietz, A., *Le Capital et son Espace* Paris: Maspero, 1977. [Spanish translation *El Capital y su Espacio*. Mexico City: Siglo XXI, 1979].
- [232] Lipietz, A., 'A Marxist approach to urban ground rent', in *Land Rent, Housing and Planning: a European Perspective*. London: Croom Helm, 1985, 129-155.
- [233] Logan, J. R. and H. L. Molotch, *Urban Fortunes: the Political Economy of Place*. Berkeley: University of California Press, 1987.
- [234] Lojkine, J., 'Existe la renta del suelo urbano', *Economia Politica*, 10 (1973), 101-108.
- [235] Lojkine, J., *Le Marxisme, l'etat et la Question Urbaine*, Paris: Presses Universitaires de France, 1977.
- [236] Lomnitz, L. A., *Networks and Marginality*. New York: Academic Press, 1977.
- [237] Lovering, J., 'The theory of the 'internal colony' and the political economy of Wales', *Review of Radical Political Economics*, 10:3 (Fall 1978), 55-67.
- [238] Lukacs, G., *History and Class Consciousness*. Cambridge: MIT Press, 1971.
- [239] Luria, D., 'Suburbanization, ethnicity and the party base,' *Antipode*, 11:3 (1979), 76-80.
- [240] Luria, D. and J. Russell, 'Motor city changeover', in *Sunbelt/Snowbelt*, ed. by L. Sawers and W. Tabb, pp. 217-313. New York: Oxford University Press, 1984.
- [241] Luxemburg, R., *The Industrial Development of Poland*. New York: Campaigner, 1977.
- [242] Malizia, E., 'Organizing to overcome uneven development: the case of the US south', *Review of Radical Political Economics*, 10:3 (Fall 1978). 87-94.
- [243] Mandel, E., *Late Capitalism*, London: New Left Books, 1975.
- [244] Marable, M. *How Capitalism Underdeveloped Black America*, Boston: South End Press, 1983.
- [245] Marcuse, H., *One-dimensional Man*. Boston: Beacon Press, 1964.
- [246] Marcuse, P., 'A useful installment of socialist work: housing in red vienna in the 1920s', in *Critical Perspectives on Housing*, ed. by R. G. Bratt, C. Hartman and A. Meyerson, pp. 558-585. Philadelphia: Temple University Press, 1986.
- [247] Marglin, S., 'What do bosses do? - part I', *Review of Radical Political Economics*, 6:2 (1974), 33-60.
- [248] Marglin, S., 'What do bosses do? - part II', *Review of Radical Political Economics*, 7:1 (1975), 20-37.

- [249] Markusen, A. R., 'Class and urban social expenditures: a Marxist theory of metropolitan government', in *Marxism and the Metropolis*, ed. by W. K. Tabb and L. Sawers, pp. 90-112. New York: Oxford University Press, 1978.
- [250] Markusen, A. R., 'Class rent and sectoral conflicts: uneven development in western US boom towns', *Review of Radical Political Economics*, 10:3 (Fall 1978), 117-129.
- [251] Markusen, A. R., *Profit Cycles, Oligopoly and Regional Development*. Cambridge, Mass.: MIT Press, 1985.
- [252] Markusen, A. R., *Regions: the Economics and Politics of Territory*. Totowa, N.J.: Rowman & Littlefield, 1987.
- [253] Martinez Prado, M. (ed.), *Estudios Sobre la Renta del Suelo*. Madrid: Comunidad de Madrid, 1985.
- [254] Marx, K., 'On the Jewish Question', in *Early Writings*, pp. 211-242. New York: Vintage, 1975.
- [255] Marx, K., 'On the question of free trade', in *The Poverty of Philosophy*, appendix. Moscow: Foreign Languages Publishing House, 1956.
- [256] Marx, K., 'The eighteenth brumaire of Louis Bonaparte', in *K. Marx and F. Engels Selected Works*, pp. 97-168. New York: International Publishers, 1968.
- [257] Marx, K., 'Introduction', in *A Contribution to the Critique of Political Economy*. Chicago: Charles Kerr and Co., 1904.
- [258] Marx, K., *Grundrisse*. Penguin: Harmondsworth, 1973.
- [259] Marx, K., *Precapitalist Economic Formations*. New York: International Publishers, 1964.
- [260] Marx, K., 'Wages, price and profit', in *K. Marx and F. Engels Selected Works*, pp. 186-229. New York: International Publishers, 1968.
- [261] Marx, K., *Capital*, Three Vols. New York: International Publishers, 1967.
- [262] Marx, K., *The Civil War in France*, ed. by Hal Draper. New York: Monthly Review Press, 1972.
- [263] Marx, K., *Theories of Surplus Value*, Three Vols Moscow: Progress Publishers, 1963.
- [264] Marx, K. and F. Engels, *The German Ideology*, abridged and ed. by C. J. Arthur. New York: International Publishers, 1970.
- [265] Marx, K. and F. Engels, 'Manifesto of the communist party', in *K. Marx and F. Engels Selected Works*, pp. 35-63. New York: International Publishers, 1968.
- [266] Massey, D., 'Capital and locational change: The U.K. Electrical engineering and electronics industries', *Review of Radical Political Economics*, 10:3 (Fall 1978), 39-54.
- [267] Massey, D., 'Survey: regionalism: some current issues', *Capital and Class*, 6 (1978), 106-125.
- [268] Massey, D. and R. Meegan, *The Anatomy of Job Loss*. London: Methuen, 1982.
- [269] Massey, D. and R. Meegan (eds), *Politics and Method: Contrasting Studies in Industrial Geography*. London: Methuen, 1985.
- [270] Massey, D. and A. Catalano, *Capital and Land: Landownership by Capital in Great Britain*. London: Edward Arnold, 1978.
- [271] Merrett, S., *State Housing in Britain*. London: Routledge & Kegan Paul, 1979.
- [272] Merrett, S., *Owner Occupation in Britain*. London: Routledge & Kegan Paul, 1982.
- [273] Miliband, R., 'Poulantzas and the capitalist State', *New Left Review*, 82 (1973), 83-93.
- [274] Miliband, R., *The State in Capitalist Society*. New York: Basic Books, 1969.
- [275] Mingione, E., *Social Conflict and the City*. New York: St Martin's, 1981.
- [276] Mollenkopf, J., 'The postwar Politics of urban development', in *Marxism and*

- the Metropolis*, ed. by W. K. Tabb and L. Sawers, pp. 117-152. New York: Oxford University Press, 1978.
- [277] Mollenkopf, J., *The Contested City*. Princeton: Princeton University Press, 1983.
- [278] Molotch, H., 'The city as a growth machine: toward a political economy of place,' *American Journal of Sociology*, 82 (Sept 1976), 309-330.
- [279] Myrdal, G., *Economic Theory and the Underdeveloped Regions*. London: Duckworth, 1957.
- [280] Nairn, T., *The Break-Up of Britain*. London: New Left Books, 1977.
- [281] Navarro, V., *Medicine Under Capitalism*. New York: Prodist, 1976.
- [282] Newfield, J. and P. DuBruhl, *The Abuse of Power*. New York: Penguin, 1978.
- [283] Nisonoff, L., 'Bread and roses: the proletarianization of women workers in New England textile mills, 1827-1848', *Historical Journal of Massachusetts*, 9:1 (Jan 1981), 3-14.
- [284] Ocampo, J. F., *Dominio de Clase en la Ciudad Colombiana*. Medellin: Oveja Negra, 1982.
- [285] O'Connor, J., *The Fiscal Crisis of the State*. New York: St Martins, 1973.
- [286] Offe, C. and V. Rouge, 'Theses on the theory of the State', *New German Critique*, 6 (1975), 137-145.
- [287] Pahl, R., *Whose City*. Harmondsworth: Penguin, 1975.
- [288] Palloix, F., *L'Internationalisation du Capital*. Paris: Maspero, 1975.
- [289] Peery, N., *The Negro National Colonial Question*. Chicago: Workers Press, 1972.
- [290] Perlman, J., *The Myth of Marginality*. Berkeley: University of California Press, 1976.
- [291] Perlo Cohen, M., *Estado, Vivienda y Estructura Urbana en el Cardenismo*. Mexico: Universidad Autonoma Nacional de Mexico, 1981.
- [292] Perlo Cohen, M., 'Efectos espaciales de la internacionalizacion de la economia mexicana', in *Mexico: problemas Urbano Regionales*, ed. by G. Boils, pp. 289-338. Mexico City: GV Editores, 1987. 289-338.
- [293] Perry, D. C. and A. Watkins, (eds.), *The Rise of the Sunbelt Cities*. Beverly Hills: Sage Publications, 1977.
- [294] Persky, J., 'The South: a colony at home', *Southern Exposure*, 1:2 (1973), 14-22.
- [295] Pickvance, C. G. (ed.), *Urban Sociology: Critical Essays*. New York: St Martins, 1976.
- [296] Piven F. F. and R. A. Cloward, *Regulating the Poor*. New York: Pantheon, 1971.
- [297] Piven F. F. and R. A. Cloward, *Poor Peoples Movements*. New York, Pantheon, 1977.
- [298] Piven, F. F. and R. A. Cloward, *The New Class War*. New York: Pantheon, 1982.
- [299] Platt, A. M., *The Child Savers*. Chicago: University of Chicago Press, 1979.
- [300] Plotkin, S., *Keep Out: the Struggle for Land Use Control*. Berkeley: University of California Press, 1987.
- [301] Polanyi, K., *The Great Transformation*. Boston: Beacon Press, 1957.
- [302] Political Economy of Housing Workshop, *Political Economy and the Housing Question*. London: Conference of Socialist Economists, 1975.
- [303] Political Economy of Housing Workshop, *Housing and Class in Britain*. London: Conference of Socialist Economists, 1976.
- [304] Political Economy of Women Collective, 'Special issue: the Political economy of women', *Review of Radical Political Economics*, 16:1 (Spring 1984).

- [305] Popenoe, D., *The Suburban Environment: Sweden and the United States*. Chicago: University of Chicago Press, 1977.
- [306] Poulantzas, N., *Political Power and Social Classes*. London: New Left Books, 1973.
- [307] Pradilla Cobos, E., 'Notas acerca del problema de la vivienda', *Ideologia y Sociedad*, 16 (1976), 70-107.
- [308] Pradilla Cobos, E. (ed.), *Ensayos Sobre el Problema de la Vivienda en America Latina*. Xochimilco, Mexico: Universidad Autonoma Metropolitana, 1982.
- [309] Pradilla Cobos, E., *Contribucion a la Critica de la 'Teoria Urbana'*. Xochimilco, Mexico: Universidad Autonoma Metropolitana, 1984.
- [310] Pradilla Cobos, E., *Capital, Estado y Vivienda en America Latina*. Mexico City: Fontamara, 1987.
- [311] Preteceille, E., *La Production des Grandes Ensembles*. Paris: Mouton, 1973.
- [312] Preteceille, E. and J. P. Terail, *Capitalism, Consumption and Needs*. Oxford: Basil Blackwell, 1985.
- [313] Pynoos, J., R. Schafer and C. Hartman, (eds.), *Housing in Urban America*. New York: Aldine, 1980.
- [314] Quinney, R., *Critique of Legal Order*. Boston: Little Brown, 1974.
- [315] Reich, M., 'The economics of racism', in *Problems in Political Economy: an Urban Perspective*, ed. by D. Gordon, pp. 107-112. Lexington: D. C. Heath, 1971.
- [316] Reich, M., *Racial Inequality*. Princeton: Princeton University Press, 1981.
- [317] Rendon, T. and Salas, C., 'Notas criticas sobre algunos conceptos en el analisis de la ocupacion', *Ensayos: Economia Politica y Historica*, II:7 (1985), 20-27.
- [318] Repo, M., 'The fallacy of community control,' in *Community or Class Struggle?*, ed. by J. Cowley *et al.*, pp. 47-64. London: Stage One, 1977.
- [319] Rex, J. and R. Moore, *Race, Community and Conflict*. London: Oxford University Press, 1967.
- [320] Rey, P. P., *Les Alliances des Classes*. Paris: Maspero, 1973.
- [321] Ricardo, D., *Principles of Political Economy and Taxation*, ed. by P. Sraffa. Cambridge: Cambridge University Press, 1951.
- [322] Richardson, H., *The 'New' Urban Economics - and Alternatives*. London: Pion, 1972.
- [323] Rifkin, J. and R. Barber, *The North Will Rise Again*. Boston: Beacon Press, 1978.
- [324] Rose, S., *A Theory of State Expenditures*, PhD Dissertation, City University of New York, 1975.
- [325] Rostow, W. W., 'Regional change and the fifth kondratieff upswing', in *The Rise of the Sunbelt Cities*, ed. by D. C. Perry and A. J. Watkins, pp. 83-103. Beverly Hills: Sage Publications, 1977.
- [326] Rothschild, E., *Paradise Lost: the Decline of the Auto-industrial Age*. New York: Random House, 1973.
- [327] Rowbotham, S., *Women, Resistance and Revolution*. New York: Pantheon, 1972.
- [328] Rubin, G., 'The traffic in women', in *Toward and Anthropology of Women*, ed. by R. Reiter, pp. 157-210. New York: Monthly Review Press, 1975.
- [329] Sale, K., *Power Shift*. New York: Random House, 1975.
- [330] Samuelson, P. A., *Economics*. New York: McGraw Hill, 1948.
- [331] Sandercock, L., *Cities for Sale*. Melbourne: Melbourne University Press, 1975.
- [332] Sanderson, S. E. (ed.), *The Americas in the New International Division of Labor*. New York: Holmes and Meier, 1985.

- [333] Sargent, L. (ed.), *Women and Revolution*. Boston: South End Press, 1981.
- [334] Sassen, S., *The Mobility of Labor and Capital*. New York: Cambridge University Press, 1988.
- [335] Sassen-Koob, S., 'The new labor demand in global cities', in *Cities in Transformation*, ed. by M. P. Smith, pp. 139-171. Beverly Hills: Sage Publications, 1984.
- [336] Saunders, P., 'Domestic property and social class', *International Journal of Urban and Regional Research*, 2:2 (June 1978), 233-251.
- [337] Saunders, P., *Social Theory and the Urban Question*. London: Hutchinson, 1981.
- [338] Sawers, L., 'Urban form and the mode of production', *Review of Radical Political Economics*, 7:1 (Spring 1975), 52-68.
- [339] Sawers, L., 'Cities and countryside in the Soviet Union and China', in *Marxism and the Metropolis*, ed. by W. K. Tabb and L. Sawers, pp. 338-364. New York: Oxford University Press, 1978.
- [340] Sawers, L., 'The political economy of urban transportation: an interpretive essay', in *Marxism and the Metropolis*, ed. by W. K. Tabb and L. Sawers, 2nd edn, pp. 223-254. New York: Oxford University Press.
- [341] Sawers, L. and W. Tabb, (eds.), *Sunbelt/Snowbelt*. New York: Oxford University Press, 1984.
- [342] Sawers, L. and H. M. Wachtel, 'Who benefits from federal housing policies?' in *Problems in Political Economy: an Urban Perspective*, ed. by D. M. Gordon, 2nd edn, pp. 501-507. Lexington: D C Heath, 1977.
- [343] Saxenian, A., 'The urban contradictions of Silicon Valley', in *Sunbelt/Snowbelt*, ed. by L. Sawers and W. K. Tabb, pp. 163-197. New York: Oxford University Press, 1984.
- [344] Schaeffer, K. H. and E. Sclar, *Access for All*. New York: Columbia University Press, 1980.
- [345] Schlesinger, T. and M. Ehrlich, 'Housing: the industry capitalism didn't forget', *Critical Perspectives on Housing*, ed. by R. Bratt, C. Hartman and A. Meyerson, pp. 139-164. Philadelphia: Temple University Press, 1986.
- [346] Scott, A., *The Urban Land Nexus and the State*. London: Pion, 1980.
- [347] Scott, J. W., 'The glassworkers of Carmaux, 1850-1900', in *Nineteenth Century Cities*, ed. by S. Thernstrom and R. Sennett, pp. 3-48. New Haven: Yale University Press, 1969.
- [348] Shanin, T., *Late Marx and the Russian Road*. New York: Monthly Review Press, 1983.
- [349] Shelton, B. A. et al., *Houston: Growth and Decline in a Sunbelt Boomtown*. Philadelphia: Temple University Press, 1989.
- [350] Shulman, S., 'Race, class and occupational stratification', *Review of Radical Political Economics*, 13:3 (Fall 1981), 21-31.
- [351] Sidel, R., *Families of Fengsheng*. Harmondsworth: Penguin, 1974.
- [352] Smith, M. P., *The City and Social Theory*. New York: St Martin's, 1983.
- [353] Smith, M. P., *City, State and Market*. New York: Basil Blackwell, 1988.
- [354] Smith, N., *Uneven Development: Nature, Capital and the Production of Space*. Oxford: Basil Blackwell, 1984.
- [355] Snell, B., *American Ground Transportation*, US Senate, Subcommittee on Antitrust and Monopoly. Washington: Government Printing Office, 1974.
- [356] Soja, E. W., *Postmodern Geographies*. London: Verso, 1989.
- [357] Sokoloff, N. J., *Between Money and Love: the Dialectics of Women's Home and Market Work*. New York: Prager, 1980.
- [358] Squires, G. D., et al., *Chicago: Race, Class and the Response to Urban Decline*. Philadelphia: Temple University Press, 1987.

- [359] Stalin, J., *Marxism and the National Question*. New York: International Publishers, 1942.
- [360] Stanback, T. M. Jr and T. J. Noyelle, *Cities in Transition*. Totowa, N. J.: Allanheld, Osmun, 1982.
- [361] Stave, B. M. (ed.), *Socialism and the Cities*. Port Washington, N.Y.: Kennikat Press, 1975.
- [362] Stedman Jones, G., *Outcast London*. Oxford: Oxford University Press, 1971.
- [363] Stein, P. L., *Toronto for Sale*. Toronto: New Press, 1972.
- [364] Steinberg, S., *The Ethnic Myth*. New York: Athenaeum, 1981.
- [365] Stone, H., *Workbook of an Unsuccessful Architect*. New York: Monthly Review Press, 1973.
- [366] Stone, M., 'Reconstructing American housing', Paper presented, Institute for Policy Studies, Washington D.C., 1973.
- [367] Stone, M., 'The housing crisis, mortgage lending and class struggle', *Antipode*, 7:2 (September 1974).
- [368] Stone, M., 'The Politics of housing: mortgage bankers', *Transaction/Society*, 9:9 (June-Aug 1972), 31-37.
- [369] Stone, M., 'Housing, mortgage lending and the contradictions of capitalism,' in *Marxism and the Metropolis*, ed. by W. K. Tabb and L. Sawers, pp. 179-207. New York: Oxford University Press, 1978.
- [370] Stone, M., 'Housing and the dynamics of U.S. capitalism', in *Critical Perspectives on Housing*, ed. by R. Bratt, C. Hartman and A. Meyerson, pp. 41-67. Philadelphia: Temple University Press, 1986.
- [371] Storper, M. and R. Walker, 'The theory of labor and the theory of location', *International Journal of Urban and Regional Research*, 7:1 (1983), 1-41.
- [372] Storper, M. and R. Walker, 'The spatial division of labor: labor and the location of industries', in *Sunbelt/Snowbelt*, ed. by L. Sawers and W. Tabb, pp. 19-47. New York: Oxford University Press, 1984.
- [373] Students for a Democratic Society, *Port Huron Statement*, 1963.
- [373a] Swanstrom, T., *The Crisis of Growth Politics*. Philadelphia: Temple University Press, 1985.
- [374] Sweezy, P. M., *The Theory of Capitalist Development*. Cambridge: Harvard University Press, 1942.
- [375] Szelenyi, I., *Urban Inequalities Under State Socialism*. New York: Oxford University Press, 1983.
- [376] Szelenyi, I. (ed.), *Cities in Recession*. Beverly Hills, Sage Publications, 1984.
- [377] Tabb, W. K. *The Political Economy of the Black Ghetto*. New York: W. W. Norton, 1970.
- [378] Tabb, W. K., *The Long Default: New York City and the Urban Fiscal Crisis*. New York: Monthly Review Press, 1982.
- [379] Tabb, W. K. and L. Sawers, (eds.), *Marxism and the Metropolis*. New York: Oxford University Press, 1978.
- [380] Theret, B., 'Collective means of consumption, capital accumulation, and the urban question', *International Journal of Urban and Regional Research*, 6 (1982), 345-371.
- [381] Theret, B. and M. Wieviorka, *Critique de la Theorie du Capitalisme Monopoliste d'Etat*. Paris: Maspero, 1978.
- [382] Thompson, E. P., *The Poverty of Theory and Other Essays*. London: Merlin, 1978.
- [383] Tomaskovic-Devey, D., and S. M. Miller, 'Business rationality and barriers to capitalization', in *Cities in Recession* ed. by I. Szelenyi, pp. 46-68. London: Sage Publications, 1984.

- [384] Topalov, C., *Capital et Propriete Fonciere*. Paris: Centre de Sociologie Urbaine, 1973.
- [385] Topalov, C., *Les Promoteurs Immobiliers*. Paris: Mouton, 1974.
- [386] Topalov, C., *Le Profit, la Rente et la Ville*. Paris: Centre de Sociologie Urbaine, 1981.
- [387] Trotsky, L., *The Russian Revolution*. Garden City: Anchor, 1959.
- [388] Turner, J. F. C., *Housing By People*. New York: Pantheon, 1976.
- [389] Urban Planning Aid, *Community Development Corporations: the Empty Promise*. Cambridge, Mass.: Urban Planning Aid, Inc., 1973.
- [390] Veltmeyer, H., 'The underdevelopment of Atlantic Canada', *Review of Radical Political Economics*, 10:3 (Fall 1978), 95-105.
- [391] Vernon, R., 'International investment and international trade in the product cycle', *Quarterly Journal of Economics*, 80 (1966), 190-207.
- [392] Victorisz, T. and B. Harrison, *The Economic Development of Harlem*. New York: Praeger, 1970.
- [393] Wakefield, E. G., *England and America*. London, 1833.
- [394] Walker, R. A., *The Suburban Solution: Urban Geography and Urban Reform in the Capitalist Development of the United States*, PhD Dissertation, Johns Hopkins University, 1977.
- [395] Walker, R. A., 'Two sources of uneven development under advanced capitalism: spatial differentiation and capital mobility', *Review of Radical Political Economics*, 10:3 (1978), 28-37.
- [396] Walker, R. A., 'A theory of suburbanization: capitalism and the construction of urban space in the United States', in *Urbanization and Urban Planning in Capitalist Society*, ed. by M. Dear and A. Scott, pp. 383-429. London: Methuen, 1981.
- [397] Wallerstein, I., *The Modern World-system*. New York: Academic Press, 1976.
- [398] Warde, A., 'Spatial change, politics and the division of labour', in *Social Relations and Spatial Structures*, ed. by D. Gregory and J. Urry, pp. 190-212. New York: St Martins, 1985.
- [399] Warren, B., 'Imperialism and capitalist industrialization', *New Left Review*, 81 (Sept-Oct 1973).
- [400] Watkins, A. J., *The Practice of Urban Economics*. Beverly Hills: Sage Publications, 1980.
- [401] Watkins, M., 'A staple theory of economic growth', *Canadian Journal of Economics and Political Science*, May 1963.
- [402] Weinberg, D. S., *The Social Relations of Living: London 1830s-1880s: The Dialectics of Urban Living and City Form*, M.C.P. Thesis, Massachusetts Institute of Technology, Cambridge, Mass., 1974.
- [403] Weisskoff, R., *Factories and Food Stamps: the Puerto Rico Model of Development*. Baltimore: Johns Hopkins Press, 1985.
- [404] Wheeler, D. R., *Economic Control and Urban Growth*, PhD Dissertation, Massachusetts Institute of Technology, 1974.
- [405] Williams, E., *Capitalism and Slavery*. Chapel Hill: University of North Carolina Press, 1944.
- [406] Williams, R., *The Country and the City*. New York: Oxford University Press, 1973.
- [407] Willis, E., 'Consumerism and women,' *Socialist Revolution*, 1:3 (May-June 1970), 76-82.
- [408] Wilson, W. J., *The Declining Significance of Race*. Chicago: University of Chicago Press, 1980.
- [409] Wilson, W. J. *The Truly Disadvantaged*. Chicago: University of Chicago Press, 1987.

- [410] Wineman, S., *The Politics of Human Services*. Boston: South End Press, 1984.
- [411] Wittfogel, K. A. *Oriental Despotism: a Comparative Study of Total Power*. New Haven: Yale University press, 1957
- [412] Wolf, E. *Europe and the People without History*. Berkeley: University of California Press, 1982.
- [413] Wolff, R. D. and S. R. Resnick, *Economics: Marxism v. Neoclassicism*. Baltimore: Johns Hopkins University Press, 1987.
- [414] Wolpe, H., 'Capitalism and cheap labour-power in South Africa: from segregation to apartheid', in *The Articulation of Modes of Production*, ed. by H. Wolpe, pp. 289-319. Boston: Routledge and Kegan Paul, 1980.
- [415] Wright, G., *Building the Dream*. New York: Pantheon, 1981.
- [416] Yago, G., *The Decline of Transit*. New York: Cambridge University Press, 1980.
- [417] Zevin, R. B., 'The political economy of the American empire, 1984', in *Radical Perspectives on the Economic Crisis of Monopoly Capitalism*, pp. 131-137. New York: U.R.P.E., 1975.
- [418] Ziccardi, A., 'La industria de la construccion y el estado cliente', in *Mexico: Problems Urbano Regionales*, ed. by G. Boils, pp. 339-387. Mexico City: GV Editores, 1987.
- [419] Zukin, S., *Loft Living*. Baltimore: Johns Hopkins Press, 1982.
- [420] Zweig, M., 'The dialectics of black capitalism', *Review of Black Political Economics*, 3:1 (Fall, 1972), 42-57.

Matthew Edel

Urbana and Regional Economics

Marxist Perspectives

F. Raisdana

Ghatre Publishing

کتاب اقتصاد سیاسی شهری و منطقه‌ای یکی از مهم‌ترین جنبه‌های زندگی بشری در طول تاریخ، یعنی شهرنشینی و ساختار ارتباطی شهر با محیط اطراف آن را به گونه‌ای بسیار ژرف و مبتنی بر آیین اقتصاد سیاسی انتقادی واکاوی می‌کند. این کتاب در حدود ۴۰۰ مآخذ معتبر علمی را در این رشته که هر یک بر اساس دهها کتاب و مقاله نگاشته شده‌اند با هم مقایسه می‌کند، در هم می‌آمیزد، نهاد و برابر نهاد می‌کند، هم نهاد می‌گیرد و باز نقد می‌کند. با این وصف کتاب به قدر کافی، روان و آموزنده است، گرچه به هر حال جنبه تخصصی دارد. ماتیو ادل نویسنده این کتاب هم در اقتصاد سیاسی انتقادی و هم در مسائل شهری و منطقه‌ای، از سرآمدان بوده است. او با آشنایی ژرف با متون اقتصاد سیاسی شهرنشینی متعارف، رادیکال و مارکسیستی راه طولانی پژوهش و تطبیق نظریه‌ها و تجربه‌ها را پیموده در انتها به هر حال به آیین اقتصاد سیاسی انتقادی وفادار مانده است و به خوبی از عهده استدلال و دفاع از نظریه‌های علمی مورد قبول خود و نظریه‌های شخص خود برآمده است.



کتابخانه کوچک سوسیالیسم